ترجمه

صحیفة الابرار

فی مناقب المعصومین الاطهار علیهم السلام

آقامیرزا محمد تقی مامقانی

مُلَقَّب به حجة الاسلام

نَیِّر تبریزی

ترجمه و تحقیق

سید هادی حسینی

جلد چهارم

نیّر تبریزی

صحیفة الابرار

٣



آقا میرزا محمدتقی حجة الاسلام مامقانی(متخلَص به« نیّر») ازشاعران پرآوازه و ازعالمان ژرف اندیش و از افتخارات مذهب تشیع (در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری) است.

اشعار نغز و پر محتوای او در واقعهٔ عاشورا بسیار زبانزد است.

آثار گوناگونش حاکی از معرفت، عظمت و تبحر او در علوم مختلف می باشد.

از آثار او کتاب کم نظیر «صحیفة الابرار» است که دریایی از فضایل اهل بیت (علیهم السلام) را در خود گنجانده و در ضمنِ واگویهٔ طُرفه هایی از احادیث امامان (علیهم السلام)، معارف بلند و راه گشایی را به خواننده ارزانی می دارد که کلید شماری از شبهه ها و مسائل اعتقادی و پاسخ بسیاری از سطحی نگری ها و یاوه بافی هاست.

آموزه های سودمند این کتاب اندیشه و دل را صفا می بخشد و اصل بنیادین ولایت و امامت را در عمق جان می نشاند و نهاد انسان را سرشار از عشق و محبت به خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) می سازد.

انتشارات قدیم الاحسان

تهران - میدان قیام - بلوار قیام

نبش خیابان مشهدی رحیم - پلاک ٤٣

فروشگاه اینترنتی : www.dinkala.ir

تلفن: ٠٢١-٣٣٥٤٦٦٣١

طراح جلد: محسن مرادی

بسم الله الرحمن الرحیم

صحیفة الابرار

در مناقب معصومین اطهار علیهم‌السلام

(جزء سوم از قسم اول)

از آثار

آقا میرزا محمد تقی مامقانی
ملقب به حجة الاسلام نیر تبریزی
(م ۱۳۱۲ق)

ترجمه فارسی

سید هادی حسینی

جلد چهارم

انتشارات قدیم الاحسان

سرشناسه: نیرمامقانی، محمدتقی بن محمد، ۱۲۴۸ - ۱۳۱۲ق.
عنوان و نام پدیدآور: صحیفة الابرار در مناقب معصومین اطهار علیهم السلام / از آثار آقامیرزا محمدتقی مامقانی؛ ترجمه فارسی سیدهادی حسینی.
مشخصات نشر: تهران: قدیم الاحسان، ۱۳۹۸ -
مشخصات ظاهری: ج.
شابک: دوره: 978-600-7170-40-3؛ ج.۱: 978-600-7170-24-3؛ ج.۲: 978-600-7170-26-7؛ ج. ۳: 978-600-7170-27-4؛ ج.۴: 978-600-7170-28-1؛ ج.۵: 978-600-7170-30-4؛ ج.۶: 978-600-7170-31-1؛ ج.۷: 978-600-7170-55-7؛ ج.۸: 978-600-7170-63-2؛ ج.۹: 978-600-7170-57-1؛ ج.۱۰: 978-600-7170-58-8؛ ج.۱۱: 978-600-7170-59-5؛ ج.۱۲: 978-600-7170-60-1.
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: فارسی- عربی
یادداشت: ج. ۷ -۱۲ (چاپ اول: ۱۳۹۹) (فیپا).
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
مندرجات: ج.۱. مقدمه.- ج.۲. جزء اول از قسم اول.- ج.۳. جزء دوم از قسم اول.- ج.۴. جزء سوم از قسم اول.- ج.۵. جزء چهارم از قسم اول.- ج.۶. جزء پنجم از قسم اول.- ج.۷. جزء اول از قسم دوم.- ج ۱۱ جزء پنجم از قسم سوم
موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۱۳ق.
موضوع: Hadith (Shiites) -- Texts -- 19th century
شناسه افزوده: حسینی، سیدهادی، مترجم
رده‌بندی کنگره: BP۱۳۶/۵
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲
شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۰۵۹۵۶

انتشارات قدیم الاحسان

صحیفة الابرار

در مناقب معصومین اطهار علیهم السلام

(جزء سوم از قسم اول)

از آثار

آقا میرزا محمدتقی مامقانی

ملقب به حجة الاسلام نیر تبریزی

(م ۱۳۱۲ق)

ترجمه فارسی

سید هادی حسینی

ناشر: قدیم الاحسان / **جلد:** چهارم / **نوبت چاپ:** اول، ۱۳۹۹
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / **چاپخانه:** شمیم / **صحافی:** نوین
دوره: ۳-۴۰-۷۱۷۰-۶۰۰-۹۷۸
شابک ج۴: ۱-۲۸-۷۱۷۰-۶۰۰-۹۷۸

مرکز پخش

تهران: میدان قیام، بلوار قیام، نبش بلوار مشهدی رحیم، پلاک ۴۳
تلفن: ۳۳۴۴۲۲۵۴-۰۲۱

تهران: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، خیابان شهدای ژاندارمری، پاساژ کوثر، پلاک ۷
تلفن: ۹-۶۶۹۷۱۶۹۷-۰۲۱

سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۰۰۷۷۷ / WWW.ArameDel.ir

فهرست عناوین

حدیث (۱)

حدیث تزویج فاطمه عليها السلام

الأمالی، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

صدوق رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن حسن بن احمد بن ولید رضي الله عنه گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن حسن صَفّار، از سَلَمَة بن خَطّاب براذُستانی، از ابراهیم بن مُقاتل، گفت: برایم حدیث کرد حامد بن محمّد از عَمْرو بن هارون،[1] از صادق، جعفر بن محمّد، از پدرش، از پدرانش که:

عَنْ عليّ بْن أَبي طَالب عليه السلام قَالَ: لَقَدْ هَمَمْتُ بتَزْويج فَاطمَةَ بنْتِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَلَمْ أتجرأ أَنْ أذْكُر ذٰلك للنَّبيّ صلى الله عليه وآله. وإنّ ذٰلك اخْتلجَ في صَدْري لَيْلاً وَنهاراً حَتّىٰ دَخَلْتُ عَلىٰ رَسُول اللّه صلى الله عليه وآله.

فَقَالَ يَا عَلِيُّ. قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: هَلْ لَكَ فِي التَّزْوِيج؟

قُلْتُ: رَسُولُ اللّهِ أعْلَمُ، وَإذا هُو يُريدُ أنْ يُزَوِّجَني بَعْضَ نِسَاءِ قُرَيْشٍ. وَإنِّـي لخَائِفٌ عَلى فَوْت فاطِمَةَ.

فَما شعرْتُ بشَيْءٍ إذْ أتانِي رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَال لِي: أَجِبِ النَّبِيَّ وَأَسْرِعْ. فَمَا رَأَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ أَشَدَّ فَرَحاً مِنْهُ الْيَوْمَ.

---

۱. در «بحار الأنوار ۴۳: ۱۰۱، حدیث ۱۲» عُمَر بن هارون، ثبت شده است. در متن کتاب، آمده است: حامد بن محمد بن عمرو بن هارون.

قَالَ: فَأَتَيْتُهُ مُسْرِعاً، فَإِذا هُوَ فِي حُجْرَة أُمِّ سَلَمَة. فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ تَهلَّل وَجْهُهُ فَرَحاً وَتَبَسَّمَ حَتَّىٰ نَظَرْتُ إِلىٰ بَيَاضِ أَسْنَانِهِ يَبْرُقُ.

وَقَالَ لِي: أَبْشِرْ يا عَلِيُّ. فَإِنَّ اللَّهَ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ قَدْ كَفَانِي ما قَدْ كَانَ أَهَمَّنِي مِنْ أَمْرِ تَزْويجِكَ.

فَقُلْتُ: وَكَيْفَ ذٰلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قَالَ: أَتَانِي جَبْرَئيلُ وَمعهُ مِنْ سُنْبُلِ الْجَنَّةِ وَقَرَنْفُلِهَا، فَنَاوَلَنِيهِمَا فَأَخَذْتُهُمَا وَشَمِمْتُهُمَا، فَقُلْتُ: مَا سَبَبُ هٰذَا السُّنْبُلِ وَالْقَرَنْفُلِ؟

فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ـ أَمَرَ سُكَّانَ الْجِنانِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَمَنْ فِيهَا أَنْ يُزَيِّنُوا الْجِنَانَ كُلَّهَا بِمَغَارِسِهَا وَأَشْجَارِهَا وَثِمَارِهَا،[1] وَأَمر رِيحَها فَهبَّتْ بِأَنْوَاعِ الْعِطْرِ وَالطِّيبِ. وَأَمَرَ حُورَ عِينِهَا بِالْقِرَاءَةِ فِيهَا بِسُورَةِ ﴿طه﴾ وَطَوَاسِينَ وَ﴿يس﴾ وَ﴿حمعسق﴾.

ثُمَّ نَادىٰ مُنَادٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ: أَلَا إِنَّ الْيَوْمَ يَوْمُ وَلِيمَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، أَلَا إِنِّي أُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ زَوَّجْتُ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رِضىً مِنِّي، بَعْضُهُمَا لِبَعْضٍ.

ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ سَحَابَةً بَيْضَاء، فَقَطَرَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ لُؤْلُئِهَا وَزَبَرْجَدِهَا وَيَوَاقِيتِهَا، وَقَامَتِ الْمَلَائِكَةُ فَنَثَرَتْ مِنْ سُنْبُلِ الْجَنَّةِ وَقَرَنْفُلِهَا. هٰذَا مِمَّا نَثَرَتِ الْمَلَائِكَةُ.

ثُمَّ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالىٰ مَلَكاً مِنْ مَلَائِكَةِ الْجَنَّةِ يُقَالُ لَهُ رَاحِيلُ، وَلَيْسَ فِي الْمَلَائِكَةِ أَبْلَغُ مِنْهُ، فَقَالَ: اُخْطُبْ، فَخَطَبَ خُطْبَةً[2] لَمْ يَسْمَعْ بِمِثْلِهَا أَهْلُ السَّمَاءِ وَلَا أَهْلُ الْأَرْضِ.

---

۱. در مآخذ، آمده است: وثمارها وقُصُورها ... .

۲. در اغلب مآخذ آمده است: فَخَطَبَ بِخُطْبَةٍ ... .

ثُمَّ نادىٰ مُنَادٍ: أَلَا يَا مَلَائِكَتِي وَسُكَّانَ جَنَّتِي، بَارِكُوا عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَـالِبٍ حَبِيبِ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَفَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ، فَقَدْ بَارَكْتُ عَلَيْهِمَا. أَلَا إِنِّي قَـدْ زَوَّجْتُ أَحَبَّ النِّسَاءِ إِلَيَّ مِنْ أَحَبِّ الرِّجَالِ إِلَيَّ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ.

فَقَالَ رَاحِيلُ الْمَلَكُ: يَا رَبِّ، وَمَا بَرَكَتُكَ فِيهِمَا بِأَكْثَرَ مِمَّا رَأَيْنَا لَهُمَا فِي جِنَانِكَ وَدَارِكَ.

فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: يَا رَاحِيلُ، إِنَّ مِنْ بَرَكَتِي عَلَيْهِمَا أَنِّي أَجْـمَعُهُمَا عَـلىٰ مَـحَبَّتِي وَأَجْعَلَهُمَا حُجَّةً عَلىٰ خَلْقِي.

وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، لَأَخْلُقَنَّ مِنْهُمَا خَلْقاً، وَلَأُنْشِئَنَّ مِنْهُمَا ذُرِّيَّةً أَجْعَلُهُمْ خُزَّانِي فِي أَرْضِي، وَمَعَادِنَ لِعِلْمِي، وَدُعَاةً إِلىٰ دِينِي، بِهِمْ أَحْـتَجُّ عَـلىٰ خَـلْقِي بَـعْدَ النَّـبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ.

فَأَبْشِرْ يَا عَلِيُّ، فَإِنَّ اللَّهَ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ أَكْرَمَكَ كَرَامَةً لَمْ يُكْرِمْ بِمِثْلِهَا أَحَداً. وَقَدْ زَوَّجْتُكَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ عَلىٰ مَا زَوَّجَكَ الرَّحْمٰنُ وَقَدْ رَضِيتُ لَهَا بِمَا رَضِيَ اللَّهُ لَهَا، فَدُونَكَ أَهْلَكَ فَإِنَّكَ أَحَقُّ بِهَا مِنِّي، وَلَقَدْ أَخْبَرَنِي جَبْرَئِيلُ أَنَّ الْجَنَّةَ مُشْتَاقَةٌ إِلَيْكُمَا.

وَلَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ قَدَّرَ أَنْ يُخْرِجَ مِنْكُمَا مَا يَتَّخِذُهُ عَلَى الْخَلْقِ حُجَّةً، لَأَجَابَ فِيكُمَا الْجَنَّةَ وَأَهْلَهَا.

فَنِعْمَ الْأَخُ أَنْتَ، وَنِعْمَ الْخَتَنُ أَنْتَ. وَنِعْمَ الصَّاحِبُ أَنْتَ، وَكَفَاكَ بِـرِضَى اللَّـهُ رِضاً.

قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بَلَغَ مِنْ قَدْرِي حَتّىٰ إِنِّي ذُكِرْتُ فِي الْجَنَّةِ وَزَوَّجَنِيَ اللَّهُ فِي مَلَائِكَتِهِ؟

فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ إِذَا أَكْرَمَ وَلِيَّهُ وَأَحَبَّهُ، أَكْرَمَهُ بِمَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ

سَمِعَتْ ، فَأَحْيَاهَا[1] اللَّهُ لَكَ يَا عَلِيُّ .

فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام : ﴿ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ ﴾ .[2]

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : آمِينَ ؛[3]

از علی عليه السلام روايت است كه فرمود: قصد ازدواج با فاطمه عليها السلام را (در سر) داشتم و جرأت نمی‌کردم آن را با پیامبر صلى الله عليه وآله در میان نهم. این امر، شب و روز در سینه‌ام نوسان داشت تا اینکه بر پیامبر صلى الله عليه وآله درآمدم.

پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: ای علی، گفتم: بله ای رسول خدا، پرسید: آیا زن می‌خواهی؟

گفتم: رسول خدا داناتر است [و در دل پنداشتم] می‌خواهد یکی از زنان قریش را به همسری‌ام درآورد و از سویی ترس داشتم فاطمه از دستم برود.

چیزی را حس نکردم [و خبری نشد] تا اینکه پیک رسول خدا صلى الله عليه وآله آمد و گفت: پیامبر را اجابت کن و بشتاب، تاکنون پیامبر را به این شدّت شادمان ندیده‌ایم.

به سرعت پیش پیامبر رفتم، آن حضرت در خانهٔ اُمّ سَلَمه بود. چون نگاهش به من افتاد، صورتش از شادی و تبسُّم چنان گشاده گشت که برقِ سفیدیِ دندان‌هایش را نگریستم.

پیامبر صلى الله عليه وآله به من فرمود: ای علی، مژده بده، خدای بزرگ، مرا در قصدی که برای ازدواجت داشتم، کفایت کرد.

---

۱. در «بحار»، «فَحَبَاها» ضبط است.

۲. سورهٔ نمل (۲۷) آیهٔ ۱۹؛ سورهٔ احقاف (٤٦) آیهٔ ۱۵.

۳. امالی صدوق: ۵۵۸ ـ ٥٦١، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ٤۳: ۱۰۱ ـ ۱۰۳، حدیث ۱۲.

پرسیدم: ای رسول خدا، چگونه این کار سامان یافت؟

فرمود: جبرئیل به همراه گل و سنبل بهشتی نزدم آمد و آن دو را به من داد، گرفتم و بوییدم و پرسیدم: این گل و سنبل به چه مناسبت است؟

جبرئیل گفت: خدای متعال به ساکنان بهشت (فرشتگان و کسانی که در آن‌اند) دستور داد همهٔ بهشت را (نهالستان‌ها و درخت‌ها و میوه‌هایش را) بیارایند و به نسیم بهشت امر کرد با انواع عطرها و بوهای خوش بوزد و از حور العین خواست در آن سورهٔ «طه» و «طواسین» و «یس» و «حمعسق» را بخوانند.

سپس منادی از زیر عرش ندا داد: بدانید که امروز، روز ولیمهٔ علیّ بن ابی طالب است. شما را شاهد می‌گیرم که فاطمه (دختر محمّد) را ـ با رضایت خویش ـ به همسری علیّ بن ابی طالب درآوردم، آنها از جنس هم‌اند.

آن گاه خدا ابری سفید را فرستاد و [آن ابر] دانه‌های مروارید و زبرجد و یاقوتش را بر آنان باراند و ملائکه برخاستند و گل و سنبل بهشت را افشاندند (و این گل و سنبل از همان‌هاست که فرشتگان پراکندند).

پس از آن، خدای متعال، راحیل را (که یکی از فرشتگان بهشت است و سخنورتر از او در میان فرشتگان وجود ندارد) امر کرد که خطبه بخواند. وی خطبه‌ای خواند که مانند آن را اهل آسمان و زمین نشنیدند.

سپس منادی ندا داد: ای ملائکه و ساکنان بهشتم، به علیّ بن اَبی طالب ـ حبیب محمّد ـ و فاطمه (دختر محمّد) تبریک گویید. من به آن دو مبارک باد گفتم. بدانید که محبوب‌ترین زن در نزد خود را به محبوب‌ترین مردان پیش من (پس از پیامبر و رسولان) تزویج کردم.

راحیل فرشته، پرسید: پروردگارا، در آنها بیش از نعمت‌هایی که برای آنان در بهشت و سرای تو می‌بینم، چه برکتِ بیشتری قرار دادی؟

خدای بزرگ فرمود: ای راحیل، از برکتم بر ایشان این است که این دو را بر محبّتم گرد می‌آورم و حجّت بر خلقم قرار می‌دهم.

به عزّت و جلالم سوگند، از آن دو خلقی را پدید می‌آورم و ذُرّیّه‌ای را ایجاد می‌کنم و آنان را خزانه‌داران زمین و معادن علم و دعوتگران به دینم قرار می‌دهم، پس از پیامبران و رسولان، به آنها بر خلقم احتجاج می‌ورزم.

ای علی، تو را مژده باد! خدای بزرگ به گونه‌ای گرامی‌ات داشت که مانند آن اَحدی را اکرام نکرد. فاطمه دخترم را با تزویج از سوی خدای رحمان، به همسری‌ات درآوردم، و برای او به آنچه خدا برایش پسندید، خشنود شدم، این تو و این هم فاطمه، تو از من نسبت به او سزامندتری، جبرئیل خبرم داد که بهشت مشتاق روی شماست.

اگر خدا تقدیر نمی‌کرد که از نسل شما امامانی را بیرون آورد که آنها را بر خلق حجّت سازد، درخواستِ بهشت و اهل آن را دربارهٔ شما اجابت می‌فرمود [و با درآوردنِ شما به بهشت، ساکنانِ آن را به خواست دلشان ـ که اشتیاق دیدار شما را دارند ـ می‌رساند].

بَه چه برادری، وَه چه دامادی، بَه بَه چه همدم و همراهی هستی تو [ای علی] همین بس که خدا به رضای تو، راضی و خرسند می‌گردد.

علی علیه‌السلام فرمود: پرسیدم ای رسول خدا، قدر و منزلتِ من بدان جا رسید که در بهشت یاد می‌شوم و خدا در میان فرشتگان، فاطمه را به همسری‌ام درآورد؟

پیامبر ﷺ فرمود: خدا وقتی ولیّ خویش را ارج نهد و دوست بدارد، به چیزهایی گرامی می‌دارد که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده است. ای علی، خدا فاطمه را برایت زنده نگه دارد.

علی علیه‌السلام فرمود: «پروردگارا، مرا بر آن دار که شکرگزار نعمتی باشم که بخشیده‌ای‌ام».

پیامبر ﷺ فرمود: آمین (خدایا این دعا را اجابت کن و برآور).

[یادآوری]

این بندهٔ ضعیف (مصنّف این کتاب) می‌گوید: بعضی از عبارات این حدیث، فراتر از حدّ و اندازهٔ تحمُّل راویان است، مبادا گوشَتْ آنها را پس زند و از اساس، خبر را انکار کنی. آنان علیهم‌السلام کلمه‌ای را بر زبان می‌آورند و هفتاد وجه از آن اراده می‌کنند و از عهدهٔ هریک از این وجوه برمی‌آیند.

حدیث (۲)

[معرفی امامان علیهم‌السلام به جبرئیل از سوی خدای متعال]

کفایة الأثر، اثر خَزّاز رحمه‌الله.

خَزّاز رحمه‌الله می‌گوید: به ما خبر داد حسین بن محمّد بن سعید، گفت: برایم حدیث کرد ابوالحسن، علی بن محمّد بن شَنْبُوذ، گفت: برای ما حدیث کرد علی بن حُمْدُون، گفت: برایم حدیث کرد علی بن حکم اَوْدی، گفت: برای ما خبر داد شَریک، از عبدالله بن سعد، از حسین بن علی، از پیامبر ﷺ که فرمود:

أَخْبَرَنِي جَبْرَئِيلُ، لَمَّا أَثْبَتَ اللّهُ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ اسْمَ مُحَمَّدٍ فِي سَاقِ الْعَرْشِ، قُلْتُ: يَا رَبِّ هٰذَا الاسْمَ الْمَكْتُوبَ فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ أَرىٰ أَعَزَّ خَلْقِكَ عَلَيْكَ؟

قَالَ: فَأَرَاهُ اللّٰهُ اثْنَيْ عَشَرَ أَشْبَاحاً أَبْدَاناً بِلَا أَرْوَاحٍ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ.

فَقَالَ: يَا رَبِّ بِحَقِّهِمْ عَلَيْكَ إِلَّا أَخْبَرْتَنِي مَنْ هُمْ؟

فَقَالَ: هٰذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. وَهٰذَا نُورُ الْحَسَنِ. وَهٰذَا نُورُ الْحُسَيْنِ. وَهٰذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ. وَهٰذَا نُورُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ. وَهٰذَا نُورُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ. وَهٰذَا نُورُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ. وَهٰذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ مُوسىٰ. وَهٰذَا نُورُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ. وَهٰذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ. وَهٰذَا نُورُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ. وَهٰذَا نُورُ الْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ.

قَالَ: فَكَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: مَا أَحَدٌ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللّٰهِ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ بِهٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ إِلَّا أَعْتَقَ اللّٰهُ رَقَبَتَهُ مِنَ النَّارِ؛[۱]

جبرئیل به من خبر داد که چون خدای متعال نام محمّد را در ساق عرش حک کرد، گفتم: پروردگارم، بر این باورم این نامی که در سراپرده‌های عرش مکتوب است، عزیزترین خلق پیش توست.

می‌گوید: خدا دوازده شبح و بدنِ بی‌روح ـ میان آسمان و زمین ـ به وی نمایاند.

جبرئیل گفت: پروردگارا، تو را به حقّ این اشباح، به من خبر ده که اینان کیستند؟

خدا فرمود: این، نور علیّ بن اَبی طالب است و این، نور حسن و این، نور حسین و این، نور علیّ بن حسین و این، نور محمّد بن علی و این، نور جعفر بن محمّد و این، نور موسی بن جعفر و این، نور علیّ بن موسی و این، نور محمّد

۱. کفایة الأثر: ۱۶۹ ـ ۱۷۰؛ بحار الأنوار ۳۶: ۳۴۱، حدیث ۲۰۶.

بن علی و این، نور علیّ بن محمّد و این، نور حسن بن علی و این، نور حجّت، قائم منتظر علیه السلام.

می‌گوید، رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: هیچ کس به وسیلهٔ اینان به خدا تقرّب نمی‌جوید مگر اینکه خدا او را از آتش دوزخ می‌رهاند.

حدیث (۳)

[مژده به شیعیان علی علیه السلام]

کتاب المسلسلات، اثر جعفر بن احمد بن علی قمّی رحمه الله.

جعفر بن احمد بن علی قمّی رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن علی بن حسین، گفت: برایم حدیث کرد احمد بن زیاد بن جعفر، گفت: برایم حدیث کرد ابوالقاسم جعفر بن محمّد عَلَوی عُرَیضی، گفت: ابو عبدالله احمد بن محمّد بن خلیل گفت: به من خبر داد علی بن محمّد بن جعفر اَهوازی [گفت: برایم حدیث کرد بَکْر بن اَحْنَف گفت: برای ما حدیث کرد فاطمه (دختر علی بن موسی الرضا علیه السلام)]، گفت: برایم حدیث کرد فاطمه و زینب و کلثوم (دختران موسی بن جعفر علیهما السلام) گفتند: برای ما حدیث کرد فاطمه (دختر جعفر بن محمّد علیهما السلام) گفت: برایم حدیث کرد فاطمه (دختر محمّد بن علی علیهما السلام) گفت: برایم حدیث کرد فاطمه (دختر علیّ بن حسین علیهما السلام) گفت: برایم حدیث کرد فاطمه و سُکَینه (دختران حسین بن علی علیهما السلام) از اُمّ کلثوم (دختر علی علیه السلام) از فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

سمِعْتُ رسُولَ اللّه صلی الله علیه و آله یقُولُ: لَمّا أُسْرِیَ بِی إِلَی السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ، فَإذَا أَنَا بِقَصْرٍ مِنْ دُرَّةٍ بَیْضاءَ مُجَوَّفَةٍ. وَعلَیْهَا بَابٌ مُکَلَّلٌ بِالدُّرِّ وَالْیَاقُوتِ. وَعَلَی الْبَابِ سِتْرٌ،

فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا مَكْتُوبٌ عَلَى الْبَابِ: لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ الْقَوْمِ [اللّٰه (خ)].

وَإِذَا مَكْتُوبٌ عَلَى السِّتْرِ: بَخٍّ بَخٍّ مِنْ مِثْلِ شِيعَةِ عَلِيٍّ.

فَدَخَلْتُهُ فَإِذَا أَنَا بِقَصْرٍ مِنْ عَقِيقٍ أَحْمَرَ مُجَوَّفٍ، وَعَلَيْهِ بَابٌ مِنْ فِضَّةٍ مُكَلَّلٍ بِالزَّبَرْجَدِ الْأَخْضَرِ، وَإِذَا عَلَى الْبَابِ سِتْرٌ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا مَكْتُوبٌ عَلَى الْبَابِ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ، عَلِيٌّ وَصِيُّ الْمُصْطَفىٰ.

وَإِذَا عَلَى السِّتْرِ مَكْتُوبٌ: بَشِّرْ شِيعَةَ عَلِيٍّ بِطِيبِ الْمَوْلِدِ.

فَدَخَلْتُهُ فَإِذَا أَنَا بِقَصْرٍ مِنْ زُمُرُّدٍ أَخْضَرَ مُجَوَّفٍ لَمْ أَرَ أَحْسَنَ مِنْهُ، وَعَلَيْهِ بَابٌ مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ مُكَلَّلَةٍ بِاللُّؤْلُؤِ، وَعَلَى الْبَابِ سِتْرٌ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا مَكْتُوبٌ عَلَى السِّتْرِ: شِيعَةُ عَلِيٍّ هُمُ الْفَائِزُونَ.

فَقُلْتُ: حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ، لِمَنْ هٰذَا؟

فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ لِابْنِ عَمِّكَ وَوَصِيِّكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُلُّهُمْ حُفَاةً عُرَاةً إِلَّا شِيعَةَ عَلِيٍّ عليه السلام، وَيُدْعَى النَّاسُ بِأُمَّهَاتِهِمْ مَا خَلَا شِيعَةَ عَلِيٍّ، فَإِنَّهُمْ يُدْعَوْنَ بِأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ.

فَقُلْتُ: حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ، وَكَيْفَ ذَاكَ؟

قَالَ: لِأَنَّهُمْ أَحَبُّوا عَلِيّاً فَطَابَ مَوْلِدُهُمْ؛ (۱)

از حضرت فاطمه عليها السلام نقل است که فرمود: از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که می‌فرمود: چون به آسمان بالا برده شدم، به بهشت درآمدم، ناگهان به قصری از دُرّ سفید میان تهی برخوردم که بر آن قصر دری با سَرْدَری از دُرّ و یاقوت

۱. المحتضر: ۱۴۰، حديث ۱۵۳؛ بحار الأنوار ۶۵: ۷۶ ـ ۷۷، حديث ۱۳۶.

قرار داشت و پرده‌ای بر آن [آویز] بود. به بالا نگاه کردم، دیدم بر درِ آن قصر نوشته‌اند: خدایی جز «اللّه» نیست، محمّد رسول خداست، علی ولیّ خدا می‌باشد.

و بر آنْ پرده، این مکتوب به چشم می‌آمد: خوشا به حال کسانی که شیعهٔ علی‌اند.

داخل قصر شدم، قصری از عقیق سرخ تو خالی را دیدم که درِ آن از نقره با تاجی از زبرجد سبز بود. بر در آن پرده‌ای قرار داشت، سرم را بالا آوردم، دیدم بر آن در نوشته‌اند: محمّد رسول خداست، علی وصیّ برگزیدهٔ او می‌باشد.

و بر پردهٔ آن در، این نوشته به چشم می‌خورد: شیعهٔ علی را به حلال‌زادگی بشارت باد.

به آن قصر درآمدم و با قصری از زمرّد سبز میان تهی رو به رو شدم که زیباتر از آن ندیدم. درِ آن قصر از یاقوت سرخ با تاجی از مروارید بود و پرده‌ای بر آن قرار داشت. به بالا نگاه کردم، این نوشته را بر پرده‌اش دیدم: شیعیان علی رستگارند.

پرسیدم: حبیب من جبرئیل، این [مژده، فضیلت، کاخ‌ها...] برای کیست؟

جبرئیل گفت: ای محمّد، برای پسر عمو و وصیّت علیّ بن اَبی طالب. مردم ـ همه‌شان ـ روز قیامت، سر و پا برهنه محشور می‌شوند مگر شیعهٔ علی علیه السلام، مردم را به نام مادرهاشان صدا می‌زنند مگر شیعهٔ علی که آنها را به اسامی پدرانشان می‌خوانند.

پرسیدم: حبیبم جبرئیل، چرا چنین است؟

جبرئیل گفت: زیرا آنان علی را دوست دارند، به همین خاطر حلال زاده به دنیا می‌آیند.

حدیث (۴)

[علی علیه السلام حجت خدا بر خلق و امین علم او و راه ورود به بهشت]

کتاب المسلسلات، اثر جعفر بن احمد بن علی قمّی رحمه الله.

جعفر بن احمد رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد علیّ بن محمّد بن علی علوی، گفت: برایم حدیث کرد احمد بن زیاد بن جعفر، از علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از رَیّان بن صَلْت، گفت: شنیدم مولایم، علیّ بن موسی الرضا می‌فرمود: شنیدم پدرم، موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرمود: شنیدم پدرم، جعفر بن محمّد می‌فرمود: شنیدم پدرم، محمّد بن علی می‌فرمود: شنیدم پدرم، علیّ بن حسین می‌فرمود: شنیدم پدرم، حسین بن علی می‌فرمود: شنیدم پدرم، علیّ بن أَبی طالب می‌فرمود: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: شنیدم خدای بزرگ می‌فرمود:

عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ حُجَّتِي عَلىٰ خَلْقِي، وَنُورِي فِي بِلَادِي، وَأَمِينِي علىٰ عِلْمِي، لَا أُدْخِلُ النَّارَ مَنْ عَرَفَهُ وَإِنْ عَصَانِي، وَلَا أُدْخِلُ الْجَنَّةَ مَنْ أَنْكَرَهُ وَإِنْ أَطَاعَنِي؛ [۱]

علیّ بن أَبی طالب، حُجتم بر خلق و نورم در سرزمین‌ها و امین علم من است، هرکه او را بشناسد [و به ولایت او تن دهد] به دوزخش نمی‌برم (هرچند مرا عصیان کند و فرمان نبرد) و هرکه او را انکار کند [و ولایتش را برنتابد] به بهشت درنیاورم (هرچند مرا اطاعت کند).

---

۱. مائة منقبة: ۷۸، منقبت ٤٦؛ بحار الأنوار ۲۷: ۱۱٦، حدیث ۹۱.

حدیث (۵)

[حکمتِ غُسل مسّ میّت علی ﷺ پس از غسل دادن پیامبر ﷺ]

تهذیب الأحکام، اثر شیخ طوسی ﷺ.

شیخ طوسی در باب اَغسال روایت می‌کند از محمّد بن حسن صَفّار، از محمّد بن عیسی، از قاسم صَیْقَل [1] که گفت:

كَتَبْتُ إلَيْهِ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَلِ اغْتَسَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ حِينَ غَسَّلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ مَوْتِهِ؟

فَأَجَابَ: النَّبِيُّ ﷺ طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ، وَلٰكِنْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَعَلَ وَجَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ؛ [2]

صَیْقَل می‌گوید: به امام هادی ﷺ نوشتم: فدایت شوم! آیا امیرالمؤمنین ﷺ آن گاه که رسول خدا ﷺ را ـ پس از آنکه از پیامبر از دنیا رفت ـ غسل داد، غُسل مَسّ میّت کرد؟

امام ﷺ پاسخ داد: پیامبر ﷺ پاک و پاکیزه بود، لیکن امیرالمؤمنین ﷺ غسل مسّ میّت انجام داد و این کار سنّت شد.

[یادآوری]

مُصنّف این کتاب، می‌گوید: مرجع ضمیر در «کتبتُ إلیه» علیّ بن محمّد هادی ﷺ است؛ زیرا (چنان که اهل رجال تصریح کرده‌اند) قاسم صَیْقَل از اصحاب آن حضرت می‌باشد.

---

۱. در تهذیب، قاسم بن صَیْقَل، ضبط است.
۲. تهذیب الأحکام ۱: ۱۰۷ـ۱۰۸، حدیث ۲۸۱؛ بحار الأنوار ۲۲: ۵۴۰ـ۵۴۱، حدیث ۵۰.

حديث (۶)

حديث غريبى از مُفَضّل

از شيخ ثقه، ابو الحسين، محمّد بن على حلّى، از شيخ سند خويش ابو عبدالله، حسين بن حَمْدان حُضْيَنى، گفت: برايم حديث كرد جعفر بن مالك فَزارى كوفى، از عبيدالله بن يونس موصلى، از محمّد بن صَدَقه عَنْبَرى، از محمّد بن سنان زاهرى، از صفوان بن يحيى كوفى، از مُفَضَّل بن عُمَر جُعفى، گفت:

قُلْتُ لِمَوْلَانَا الصَّادِقِ عليه السلام الْوَعْدُ مِنْهُ [1] إِلَى عَهْد، وَقَدْ خَلَوْتُ بِهِ، فَوَجَدْتُ مِنْهُ فُرْصَةً أَتَمَنَّاهَا: أَسْأَلُكَ يَا مَوْلَايَ عَمَّا جَرىٰ فِي خَاطِرِي مِنْ ظُهُورِ الْمَعْنىٰ لِخَلْقِهِ بِصُورَةٍ مَرئِيَّةٍ [مرتّبة (خ)]، فَهَلِ الذَّاتُ تُتَصَوَّرُ، أَوْ تَتَجَزَّأُ، أَوْ تَتَبَعَّضُ، أَوْ تُحَوَّلُ عَنْ كِيَانِهَا، أَوْ تُتَوَهَّمُ فِي الْعُقُولِ بِحَرَكَةٍ أَوْ سُكُونٍ؟

وَكَيْفَ ظُهُورُ الْغَيْبِ الْمُمْتَزَجِ بِخَلْقٍ ضَعِيفٍ؟

وَكَيْفَ يُطِيقُ الْمَخْلُوقُ النَّظَرَ إِلَى الْخَالِقِ مَعَ ضَعْفِ الْمَخْلُوقِ؟

فَقَالَ: يَا مُفَضَّلُ، ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُوْلِي الأَلْبَابِ﴾. [2]

يَا مُفَضَّلُ، عِلْمُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، وَسِرُّنَا وَعْرٌ بَعِيدٌ عَلَى اللِّسَانِ أَنْ يُتَرْجَمَ عَنْهُ إِلَّا تَلْوِيحاً.

وَمَا يُعْرَفُ شِيعَتُنَا إِلَّا بِحَسَبِ دِرَايَتِهِمْ لَنَا وَمَعْرِفَتِهِمْ بِنَا.

وَسُحْقاً لِمَنْ يَرْوِي مَا لَا يَدْرِي، وَيَعْتَقِدُ مَا لَا يَتَصَرَّفُ فِي عَقْلٍ، وَلَا يَتَّضِحُ

---

۱. روى واژهٔ منه، واژهٔ «كذا» ثبت است؛ يعنى ضبط در نسخه چنين است.

۲. سورهٔ آل عمران (۳) آيهٔ ۱۹۰.

[ينتضج (خ)][1] فِي لُبٍّ، وَذٰلِكَ إِيمَانُ اللِّسَانِ، وَوَعْرُ الْحَوَاسِّ، وَالْحُجَّةُ فِيهِ عَلىٰ صَاحِبِهِ.

وَذٰلِكَ أَنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلىٰ «إِيَّاكِ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةِ».[2]

فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحىٰ إِلَيْكَ، وَانْظُرْ بِعَيْنِ عَقْلِكَ، وَانْصِتْ بِنُورِ لُبِّكَ، وَاسْمَعْ وَعِ، فَقَدْ سَأَلْتَ عَنْ بَيَانٍ عَظِيمٍ، وَحَقٍّ يَقِينٍ، وَسَأُلْقِي عَلَيْكَ مِنْهُ سُؤَالاً ثَقِيلاً.

وَهُوَ الَّذِي ضَلَّ فِي مَعْرِفَتِهِ خَلْقٌ كَثِيرٌ [أَكْثَرُ الْخَلْقِ (خ)] ﴿إِلَّا مَنْ رَحِمَ

---

١. واژهٔ «ينتضج» (باب افتعال از ماده «نضج») در لغت به کار نرفته است. نضج به معنای رسیدن و پخته شدن و کامل شدن می‌باشد.

در نسخهٔ شاگرد مؤلف، به‌طور واضح «ينتضج» ثبت است.

٢. این عبارت، از ضرب المثل‌های عرب است و معادل آن در فارسی «به در می‌گویم تا دیوار بشنود» می‌باشد.

گویند: نخستین شخصی که آن را بر زبان آورد، سهل بن مالک فزاری بود. وی به قصد دیدار با نُعمان بیرون آمد، سپس سوی خیمهٔ حارثة بن لَأم طائی (که رئیس قبیله به شمار می‌آمد) راه کج کرد، وی حضور نداشت. خواهرش که زیباترین زن دوران خویش و خردمند قومش بود، به وی خوشامد گفت. سهل چون آن زن را دید، به وی دل باخت، به‌گونه‌ای که وی بشنود، این اشعار را سرود:

يا أُختَ خير البَدْو والحَضَارَة كيف تَرَيْنَ في فتى فَزارَة

اَصْبَحَ يَهْوى حُرَّةً مِعْطارة إيّاكِ أَعْني وَاسْمَعي يا جارَة

ـ ای خواهر بهترین انسان شهری و بیابانی، جوان فَزاره را چگونه دیدی؟

ـ وی عاشقِ زنِ آزادهٔ عطرآگین شد، مقصودم تویی، ای هَوُو بشنو.

خواهر حارثه چون این را شنید، وی را از خود راند و پرخاش کرد، سپس از اینکه او را شتابزده آزرد، شرم نمود.

سهل چون از نزد نُعمان بازگشت، پیش حارثه رفت. خواهر حارثه برایش پیغام فرستاد که او را خواستگاری کند. سهل این کار را انجام داد و با وی ازدواج کرد (الطراز الأوّل ٧: ٢٣٠ ـ ٢٣١؛ مجمع البحرين ٣: ٢٥٢).

رَبُّكَ ﴾ (۱)، إِنَّهُ هُوَ ﴿ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴾ . (۲)

وَمَا أَنْبَأَ بِهِ الْبَاقِرُ عليه السلام لِجَابِرٍ مِنَ الْوَعْرِ الأَوْعَرِ الَّذِي خَفِيَ عَنْ سَائِرِ الْعَالَمِ إِلَّا عَنْ صَفْوَةِ الْمُخْتَصِّينَ وَالْبُلَغَاءِ الْمُسْتَحْفَظِينَ. الَّذِينَ أَخْلَصُوا وَاخْتَصُّوا وَشَهِدُوا الْحَقَّ بِمَا عَمِلُوا [علموا (خ)] وَصَدَّقُوا بِمَا عَايَنُوا.

كَمَا ذُكِرَ فِي التَّنْزِيلِ قَوْلُ السَّيِّدِ: ﴿ إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴾ (۳) أَنَّهُ الْحَقُّ.

وَالأَمْرُ يَا مُفَضَّلُ لَطِيفٌ، وَسِرُّ هٰذَا الْعِلْمِ غَامِضٌ.

وَاعْلَمْ أَنَّ الذَّاتَ تَجَلَّى [تعالى (ظ)] (٤) عَنِ الأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ، غَيْبٌ مُمْتَنِعٌ لَا يَمْتَنِعُ عَنْهُ بَاطِنٌ، وَلَا يُسْتَرُ عَنْهُ خَفِيٌّ لَطِيفٌ، وَلَا شَيْءَ أَعْظَمُ مِنْهُ، مَوْصُوفٌ بِاتِّصَافِهِ [بصفاته (خ)] لَهُ. مَشْهُورٌ بِآيَاتِهِ، مَعْرُوفٌ بِظُهُورَاتِهِ. كَانَ قَبْلَ الْقَبْلِ، إِذْ لَا قَبْلَ؛ وَقَبْلَ أَنْ يُحَيَّثَ الْحَيْثُ، بِحَيْثٍ لَا حَيْثَ غَيْرُهُ؛ وَقَبْلَ الْمَكَانِ، إِذْ لَا مَكَانَ إِلَّا مَا كَوَّنَهُ؛ وَهُوَ إِلىٰ مَا لَا نَهَايَةَ لَهُ لَا يَحُولُ عَنْ حَالٍ، وَلَا عَمَّا كَانَ مِنْهُ مِنْ كِيَانِهِ، وَلَا يَفْتَقِرُ إِلىٰ شَيْءٍ فَيَسْتَعِينَ بِهِ، وَلَا انْتَسَبَ إِلىٰ غَيْرِهِ فَيُعْرَفَ بِهِ، بَلْ هُوَ حَيْثُ هُوَ وَحَيْثُ كَانَ، فَلَمْ يَكُنْ إِلَّا هُوَ.

يَا مُفَضَّلُ. إِنَّ الظُّهُورَ تَمَامُ الْبُطُونِ، وَالْبُطُونَ تَمَامُ الظُّهُورِ. وَالْقُدْرَةَ وَالْقُوَّةَ تَمَامُ الْفِعْلِ، وَمَتىٰ لَمْ تَكُنْ كُلِّيَاتُ الْحِكْمَةِ تَامَّةً فِي بُطُونِهَا تَامَّةً فِي ظُهُورِهَا، كَانَتِ

---

۱. سورة هود (۱۱) آية ۱۱۹.

۲. در پايان آيات بسياری، اين دو صفت برای خدای بزرگ آمده است. نمونه‌ای از آنها را می‌توان در سورهٔ بقره، آيهٔ ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۱۸، ۲۲٦، ديد.

۳. سورهٔ زخرف (٤۳) آيهٔ ۸٦.

٤. مؤلف رحمه الله بعد از واژهٔ «تعالى» كلمه‌ای را ـ در حاشيه ـ نوشته است كه خوانا نمی‌باشد.

الْحِكْمَةُ نَاقِصَةً مِنَ الْحَكِيمِ، وَإِنْ كَانَ قَادِراً.

قَالَ الْمُفَضَّلُ، قُلْتُ: زِدْنِي يَا مَوْلَايَ شَرْحاً يَحْيى بِهِ مَنْ قَرُبَ، وَتقَرَّبَ مَنْ مَشى بِنُورِكَ وَعَرَفَكَ حَقِيقَةَ الْمَعْرِفَةِ.

فَقَال عليه السلام: يا مُفضَّل، إنّ ظُهور الأزل بيْن خلْقِهِ عجيبٌ. لا يعْلمْ ذلك إلّا عالمٌ خَبِيرٌ، وَإِنَّ الذَّاتَ لَا يُقَالُ لَهَا نُورٌ لأَنَّهَا مُنِيرَةُ كُلِّ نُورٍ.

فلمّا شاء مِنْ غيْر فكْر ولا هم اظهار المشيئة وخلق المشيئة للشيء (وهُما الميمُ وَالشِّينُ) فَأَشْرَقَ مِنْ ذَاتِهِ نُورٌ شَعْشَعانِيٌّ، لَا تَثْبُتُ لَهُ الأَنْوارُ، غَيْرَ بَائِنٍ عَنْهُ.

فَأَظْهَر النُّورُ الضِّياءَ لِمَن تبيّن مِنْهُ. وأَظْهر الضّياءُ ظِلّاً فاقام صُورةَ الْوُجُود [الْمَوْجُودِ (خ)] بِنَفْيِ [بنفس (ظ)] الضِّيَاءِ وَالظِّلِّ.

وجعل النُّور باطنَهُ. والذّاتُ مِنْهُ مُبدِئها، وكذلك الاسْمُ [الميم (خ)] غيْرُ مُتّحد بِنُوره ما رأى خَلْقَهُ بِخلْقِه. فإذا بطن ففي ذاته وغيبه. والّذي ليْس شيءٌ كهو إلّا هُو، فَتَعَالَى اللّهُ الْعَظِيمُ.

يا مُفضّل، وسألت عن الْمشيئة كيْف أبدأها[1] مُنْشِئها. فافهمْ ما أنا ذاكرُهُ لك يا مُفَضَّلُ. فَقَدْ سَأَلْتَ عَنْ أَمْرٍ عظِيم.

إنّ مولاك القديمُ الأزلُ (تعالى ذِكْرُهُ) يُبْدِي مشيئتهُ لمْ يزلْ لها عالماً. وكانتْ تلْك إرادةً مِنْ غيْر هِمّةٍ ولا حُدُوث فِكْرةٍ ولا انْتقالٍ مِنْ سُكُونٍ إلى حركةٍ. ولا مِنْ حركةٍ إلى سُكُونٍ: لأنّ القدْرة طباعُه. وذلك أنّهُ يظْهرُ الْمشيئة الّتي هِي اسْمُه، ودلّ بها إلى ذاتهِ لا لحاجةٍ مِنْهُ إليْه. ولا غيْبٍ بهِ [بعث به (ظ)]. فلمّا بدتْ بطبْع الحِكْمة عِنْد إرادتِه يكُونُ الاسْمُ.

---

١. در نسخهٔ شاگرد مؤلف، به عنوان نسخه بدل «أبْدَعها» ثبت است.

وَالْعِلْمُ [واعلم(ظ)] بِأَنْ الْحِكْمَةَ إِظْهَارُ مَا فِي الْكِيَانِ إِلَى الْعَيَانِ، وَلَوْ لَمْ يَظْهَرْ مَا عَلِمَهُ مِنْ غَامِضِ عِلْمِهِ إِلىٰ وُجُودِ مُعَايَنَةِ بَعْضِهَا لِبَعْضٍ، لَكَانَ نَاقِصاً وَالْحِكْمَةُ غَيْرُ تَامَّةٍ، لأَنَّ تَمَامَ الْقُوَّةِ الْفِعْلُ. وَتَمَامَ الْعِلْمِ الْمَعْلُومُ، وَتَمَامَ الْكَوْنِ الْمُكَوَّنُ.

فَافْتَحْ يَا مُفَضَّلُ قَلْبَكَ لِكَلَامِ[1] إِمَامِكَ، وَاعْلَمْ أَنَّ النُّورَ لَمْ يَكُنْ بَاطِناً فِي الذَّاتِ فَظَهَرَ مِنْهُ، وَلَا ظَاهِراً مِنْهُ فَبَطَنَ فِيهِ، بَلِ النُّورُ مِنَ الذَّاتِ بِلَا تَبْعِيضٍ، وَغَائِبٌ فِي غَيْبِهِ بِلَا اسْتِتَارٍ، وَمُشْرِقٌ مِنْهُ بِلَا انْفِصَالٍ كَالشُّعَاعِ مِنَ الْقُرْصِ وَالنُّورِ مِنَ الشُّعَاعِ لِمَوْلَاكَ [فمولاك(خ)].

يَا مُفَضَّلُ، اخْتَرَعَ الاسْمَ الأَعْظَمَ وَالْمَشِيئَةَ الَّتِي أَنْشَأَتِ الأَشْيَاءَ، وَلَمْ يَكُنْ لِلنُّورِ عِنْدَ اخْتِرَاعِهِ الاسْمَ زِيَادَةٌ وَلَا نُقْصَانٌ.

والاسْمُ مِنْ نُورِ الذَّاتِ بِلَا تَبْعِيضٍ وَظَاهِرُهُ بِلَا تَجَزّى، يَدْعُو إِلىٰ مَوْلَاهُ، وَيُشِيرُ إِلىٰ مَعْنَاهُ.

وَذٰلِكَ عِنْدَ تَغَيُّرِ كُلِّ مِلَّةٍ لإِثْبَاتِ الْحُجَّةِ، وَإِظْهَارِ الدَّعْوَةِ، لِيَثْبُتَ عَلَى الْمُقِرِّ إِقْرَارُهُ، وَيُرَدَّ عَلَى الْجَاحِدِ إِنْكَارُهُ، وَإِنْ غَابَ الْمَوْلىٰ عَنْ أَبْصَارِ خَلْقِهِ، فَهُمُ الْمَحْجُوبُونَ بِالْغيبة، الْمُمْتَحِنُونَ بِالصُّورَةِ.

يَا مُفَضَّلُ، الَّذِي [الّتي(خ)] ظَهَرَ بِهِ الاسْمَ ضِيَاءُ نُورِهِ، وَظَلَّ ضِيَائُهُ الَّذِي تَشَخَّصَ بِهِ الْخَلْقُ لِيَنْظُرُوهُ، وَدَلَّهُمْ عَلىٰ بَارِيهِ لِيَعْرِفُوهُ بِالصُّورَةِ الَّتِي هِيَ صِفَةُ النَّفْسِ، وَالنَّفْسُ صِفَةُ الذَّاتِ.

والاسْمُ مُخْتَرَعٌ مِنْ نَفْسِ نُورِ الذَّاتِ، وَلِذٰلِكَ سُمِّيَ نَفْساً، وَلأَجْلِ ذٰلِكَ قَوْلُهُ:

---

۱. در نسخهٔ شاگرد «بكلامِ» ضبط است.

﴿ وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ ﴾ [1].

وَإِنَّمَا حَذَّركمْ أَنْ يَجْعَلَ [تجعلوا (خ)] مُحَمَّداً مَصْنُوعاً لَكَانَ الذَّاتُ مُحْدَثاً مَصْنُوعاً، وَهٰذَا هُوَ الْكُفْرُ الصُّراح.

واعْلَمْ يَا مُفَضَّلُ، أَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الأَحَدِ وَالْوَاحِدِ إِلَّا كَمَا بَيْنَ الْحَرَكَةِ وَالسُّكُونِ، أَوْ بَيْنَ الْكَافِ وَالنُّونِ؛ لاتِّصَالِهِ بِنُورِ الذَّاتِ قَائِمَةً بِذَاتِهَا، وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالىٰ: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِناً ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلاً﴾ [2]، يَعْنِي مَا كَانَ فِيهِ مِنَ الذَّاتِ.

الصورة [فَالصُّورَةُ (خ)] الأَنْزَعِيَّةُ، هِيَ الضِّيَاءُ وَالظِّلُّ، وَهِيَ الَّتِي لَا تَتَغَيَّرُ فِي قَدِيمِ الدُّهُورِ وَلَا فِيمَا يَحْدُثُ مِنَ الأَزْمَانِ، فَظَاهِرُهُ صُورَةُ الأَنْزَعِيَّةِ، وَبَاطِنُهُ الْمَعْنَوِيَّةِ، وَتِلْكَ الصُّورَةُ هَيُولَى الْهَيُولَاتِ وَفَاعِلَةُ الْمَفْعُولَاتِ وَأُسُّ الْحَرَكَاتِ وَعِلَّةُ كُلِّ عِلَّةٍ لَا بَعْدَهَا سِرٌّ، وَلَا يَعْلَمُ مَا هِيَ إِلَّا هُوَ.

وَيَجِبُ أَنْ يُعْلَمَ يَا مُفَضَّلُ أَنَّ الصُّورَةَ الأَنْزَعِيَّةَ (الَّتِي قَالَتْ ظَاهِرِي إِمَامَةٌ وَوَصِيَّةٌ وَبَاطِنِّي غَيْبٌ مَنِيعٌ لَا يُدْرَكَ) لَيْسَتْ كُلِّيَّةُ الْبَارِي وَلَا الْبَارِي سِوَاهَا وَهِيَ هُوَ إِثْبَاتاً وَإِيجَاداً وَعِيَاناً وَيَقِيناً [وتعييناً (ظ)] لا هِيَ هُوَ كُلّاً وَلَا جَمْعاً وَلَا إِحْصَاءً وَلَا إِحَاطَةً.

قَالَ الْمُفَضَّلُ: قُلْتُ: يَا مَوْلَايَ زِدْنِي شَرْحاً، فَقَدْ عَلِمْتُ مِنْ فَضْلِكَ وَنِعَمِكَ مَا أَقْصُرُ عَنْ صِفَتِهِ.

قَالَ: يَا مُفَضَّلُ، سَلْ عَمَّا أَحْبَبْتَ.

قُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، تِلْكَ الصُّورَةِ الَّتِي رُئِيَتْ عَلَى الْمَنَابِرِ تَدْعُو مِنْ ذَاتِهَا إِلَىٰ ذَاتِهَا

---

١. سورة آل عمران (٣) آية ٢٨.

٢. سورة فرقان (٢٥) آية ٤٥.

بالْمَعْنَوِيَّةِ [بالعبوديّة (خ)]، وَتَصْرَحُ باللّاهُوتيّة. قُلْتَ لِي إنّها لَيْسَتْ كُلِّيَّةَ الْبارِي وَلَا الْبَارِي غَيْرَهَا، فَكَيْفَ يُعْلَمُ بِحَقِيقَةِ هذَا الْقَوْلِ؟

قَالَ: يا مُفَضَّلُ، تِلْكَ بُيُوتُ النُّورِ، وقَمْصُ الظُّهُورِ، وَأَلْسُنُ الْعِبَارَةِ، وَمَعْدَنُ الاشَارَةِ، حَجَبَكَ بِها عَنْهُ، ودَلَّكَ مِنْهَا إلَيْهِ، لا هِيَ هُوَ، وَلا هُوَ غَيْرُهَا مُحْتَجِبٌ بِالنُّورِ، ظَاهِرٌ بِالتَّجَلِّي، كُلٌّ يراهُ بِحَسَبِ مَعْرِفَتِهِ، وَيَنَالُ عَلَىٰ مِقْدَارِ طَاعَتِهِ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَرَاهُ قَرِيباً، وَمِنْهُمْ مَنْ يَرَاهُ بَعِيداً.

يا مُفَضَّلُ، انَّ الصُّورَةَ نورٌ مُنيرٌ، وقُدْرَةٌ قديرٌ، ظُهُورُ مَوْلاكَ رَحْمَةٌ لِمَنْ آمنَ بِهِ وَأَقَرَّ، وَعَذَابٌ عَلَىٰ مَنْ جَحَدَ وَأَنْكَرَ، لَيْسَ وَرَاءَهُ غَايَةٌ وَلَا لَهُ نَهَايَةٌ.

قُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، فَالوَاحِدِ الَّذِي هُوَ مُحَمَّدٌ؟

فَقَالَ: هُوَ الْوَاحِدُ إِذَا سُمِّيَ وَمُحَمَّدٌ إِذَا وُصِفَ.

قُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، فَعَلىٰمَهْ بَايَنَ [۱] غَيْرَ الْمَعْنَىٰ [۲] وَصْفَ اسْمِهِ؟

فَقَالَ: أَلَمْ تَسْمَعْ إِلىٰ قَوْلِه «ظَاهِرِي امامَةٌ ووَصِيَّةٌ وَبَاطِنِي غَيْبٌ لا يُدْرَكُ»؟

قُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، فَمَا بَاطِنُ الْمِيمِ؟

فَقَالَ عليه السلام: نُورُ الذَّاتِ، وَهُوَ أَوَّلُ الْكَوْنِ، وَمَبْدَأُ الْخَلْقِ، ومُكَوِّنٌ لِكُلِّ مَخْلُوقٍ، ومُتَّصِلٌ بالنُّورِ مُنْفَصِلٌ لِمُشَاهَدَةِ الظُّهُورِ، إِنْ بَعُدَ فَقَرِيبٌ، وَإِنْ نَأَىٰ فَمُجِيبٌ، وَهُوَ الْوَاحِدُ الَّذِي ابْدَاهُ الأَحدُ مِنْ نُورِهِ، وَالأَحَدُ لَا يَدْخُلُ فِي عَدَدٍ، وَالْوَاحِدُ أَصْلُ الأَعْدَادِ وَإِلَيْهِ عَوْدُهَا وَهُوَ الْمَكْنُونُ.

قُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، يَقُولُ السَّيِّدُ الْمِيمُ: «أَنَا مدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا»؟

---

۱ ـ ۲. واژهٔ «كذا» در دست خط مصنّف رحمه الله روی واژهٔ «باين» و«وصف» ثبت است؛ يعنى ضبط در نسخه به همين‌گونه است.

فَقَالَ: يَا مُفَضَّلُ، إِنَّمَا عَنَىٰ تَسَلْسُلَ الَّذِي سَلْسَلَ مِنْ نُورِهِ، فَمَعْنَىٰ قَوْلِهِ عليه السلام «وَعَلِيٌّ بَابُهَا» يَعْنِي أَنَّهُ هُوَ أَعْلَى الْمَرَاتِبِ، وَبَابُ الْمِيمِ، وَمِنْهُ يَدْخُلُونَ إِلَى الْمَدِينَةِ، وَعَلِمَ الْعِلْمَ وَهُوَ الْمُتَرْجِمُ بِمَا يَمُدُّهُ سَيِّدُهُ مِنْ عِلْمِ الْمَلَكُوتِ وَجَلَالِ اللَّاهُوتِ.

فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، يَقُولُ السَّيِّدُ الْمِيمُ: «أَنَا وَعَلِيٌّ كَهَاتَيْنِ لَا أَدْرِي يَمِيناً وَلَا شِمَالاً، وَأَقْرَنَ بَيْنَ سَبَّابَتَيْهِ»؟

فَقَالَ: يَا مُفَضَّلُ، لَيْسَ يَقْدِرُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ يَفْصِلُ بَيْنَ الاسْمِ وَالْمَعْنَىٰ، غَيْرَ أَنَّ الْمَعْنَىٰ فَوْقَهُ؛ لأَنَّهُ مِنْ نُورِ الذَّاتِ اخْتَرَعَهُ، فَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النُّورِ فَرْقٌ وَلَا فَاصِلٌ، وَلأَجْلِ ذٰلِكَ قَالَ: «أَنَا وَعَلِيٌّ كَهَاتَيْنِ» إِشَارَةً مِنْهُ إِلَى الْعَارِفِينَ أَنْ لَيْسَ هُنَاكَ فَصْلٌ، وَلَوْ كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ فَصْلٌ، لَكَانَ شَخْصاً غَيْرَهُ، هٰذَا هُوَ الْكُفْرُ الصُّرَاحُ، أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ: ﴿أَن يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ﴾ [1]، وَقَوْلَهُ: ﴿وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾ [2].

وَإِيمَاؤُهَا لِلْعَارِفِينَ أَنْ يُقَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ بَابِهِ وَاسِطَةٌ، وَلأَجْلِ هٰذَا قَالَ: «أَنَا وَعَلِيٌّ كَهَاتَيْنِ» لأَنَّهُ بَدْءُ الأَسْمَاءِ وَأَوَّلُ مَنْ تَسَمَّىٰ.

فَمَنْ عَرَفَ الإِشَارَةَ، اسْتَغْنَىٰ عَنِ الْعِبَارَةِ؛ وَمَنْ عَرَفَ مَوَاقِعَ الصِّفَةِ، بَلَغَ قَرَارَ الْمَعْرِفَةِ.

أَلَمْ تَسْمَعْ إِلَىٰ إِشَارَةِ الاسْمِ إِلَىٰ مَوْلَاهُ تَصْرِيحاً بِغَيْرِ تَلْوِيحٍ، حَيْثُ يَقُولُ: «أَنْتَ كَاشِفُ الْهَمِّ عَنِّي، وَأَنْتَ مُفَرِّجُ كُرْبَتِي، وَأَنْتَ قَاضِي دَيْنِي، وَأَنْتَ مُنْجِزُ وَعْدِي».

---

١. سورة نساء (٤) آية ١٥٠.

٢. سورة بقره (٢) آية ٢٧.

ثُمَّ يَكْشِفُ عَنْ اسْمِهِ الظَّاهِرِ بَيْنَ خَـلْقِهِ فَـيَقُولُ: «أَنْتَ عَـلِيٌّ» إِشَـارَةً مِـنْهُ إِلىٰ مَوْلَايَ.

فَكَانَتِ الإِشَارَةُ إِلىٰ بَابِهِ «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا؛ فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَقْصُدِ الْبَابَ»، انتهى الحديثُ الشَّريفُ؛ (۱)

مُفَضَّل بن عُمَر می‌گوید: از مولایم امام صادق علیه‌السلام خواستم زمانی را وعده‌ام دهد که با آن حضرت تنها باشم، فرصتی که آرزویش را داشتم یـافتم، گـفتم: مولایم سؤالی دارم، در خاطرم می‌گذرد که ظهور معنا [خدای متعال] برای خلق به صورتِ مرئی (مُرتب) چگونه است؟ آیا ذات، به تصوُّر، در می‌آید یا جزء یا بعض می‌گردد؟ یا از کیانش تحوّل می‌یابد یا در عقول ـ به حرکت یا سکون ـ توهّم می‌شود؟

ظهورِ غیب اندر غیب [غیب مطلق] به خلق ضعیف چگونه است؟

مخلوق ـ با ضعفی که در اوست ـ چگونه طاقت نگاه به خالق را دارد؟

امام علیه‌السلام فرمود: ای مفضّل «همانا در خلق آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز، نشانه‌هایی برای خردمندان است».

ای مفضّل، علم ما صعب و مستصعب است و دشواری اَسرارِ ما فراتر از آن است که شرحش بر زبان آید مگر به اشاره.

شیعیان ما به اندازهٔ درایت و معرفتشان به ما، شیعهٔ مایند.

نابود باد کسی که چیزی را که نمی‌داند روایت کند و آنچه را توجیه عـقلی ندارد و برای خرد روشن نیست (راست و ریست نشده است)، باور کند. اگر چنین باشد، ایمانش زبانی و احساسی است و حجّتی علیه اوست.

---

۱. این حدیث در منابع در دسترس یافت نشد.

چراکه قرآن از باب «به در می‌گویم تا دیوار بشنود» نازل شد.

[ای مفضّل] آنچه را اشاره‌وار می‌گویم بشنو و با چشمِ عقل در آن بنگر و با نور خرد آن را بکاو و دریاب و حفظ کن. از بیان بزرگ و حقّ یقین پرسیدی ـ از آن ـ سؤالِ سنگینی بر تو خواهم افکند.

خدای متعال، کسی است که بیشتر خلق در معرفتِ او سردر گم‌اند «مگر آن که پروردگار بر او رحم کرد» همانا خدا «آمرزنده و با رحم است».

باقر علیه السلام به جابر از مکانِ دور از دسترسی خبر داد که از عالمیان پوشیده است مگر برگزیدگانِ خواصّ و بلیغانِ راز نگه‌داری که مخلص و ویژه‌اند و به عمل (به علم)، حق را شهود کردند و به معاینه تصدیق نمودند.

چنان که در قرآن آمده است: «جز کسانی که حق را شهود کردند در حالی که می‌دانند» که او حق است.

ای مفضّل، امر، لطیف و راز این علم، بغرنج است.

[ای مفضّل] بدان ذات خدای متعال ([که] به اَسماء و صفاتِ خویش تجلّی کرد) غیبی است ممتنع که هیچ باطنی راه نفوذ او را نبندد و هیچ چیز لطیف و مخفی از او نهان نماند، چیزی بزرگ‌تر از او نیست، به صفاتی که خودش بیان داشت موصوف می‌باشد، به آیاتش مشهور و به ظهوراتش معروف است، قبل از قبل ـ آن گاه که قبلی وجود نداشت ـ و پیش از آنکه حیثی شکل گیرد، بود به گونه‌ای که حیثی جز او یافت نمی‌شد. خدا قبل از مکان بود؛ زیرا مکانی جز آنچه او پدید آورد وجود نداشت.

خدا تا اَبَد از حالی به حالی در نمی‌آید و از کیان خویش تغییر نمی‌کند و به

چیزی نیاز نمی‌یابد که از آن یاری جوید و به غیر خویش انتساب نمی‌یابد تا بدان شناخته گردد، بلکه خدا همان گونه است که هست و بود و جز او کسی نبود.

ای مفضّل، ظهور، تمام بطون و بطون، تمام ظهور و قدرت و قوّت، تمام فعل است. هرگاه کلماتِ حکمت در بطون خویش و در ظهورشان تامّ و کامل نباشند، حکمتِ حکیم ناقص است، هرچند قادر باشد.

مفضّل می‌گوید: گفتم: مولایم، شرحی برایم بیان دار که مُقرّب بدان جان گیرد و هرکه در پرتو نورت حرکت کند تقرّب یابد و تو را به حقیقت معرفت بشناسد.

امام علیه السلام فرمود: ظهور خدای اَزَلی میان خلق عجیب است جز [خود خدای] آگاه و دانا [چگونگی] آن را نمی‌داند. به ذات نمی‌توان گفت: «ذاتی که دارای نور است» زیرا ذاتِ خداست که هر نوری را روشن می‌سازد.

چون خدای متعال ـ بی‌اندیشه و قصد پیشین ـ خواست مشیّت را آشکار سازد و المشیئة للشیء را (که همان میم و شین بود) آفرید، از ذاتش یک نور شعشعانی و جدایی‌ناپذیر تابید که انوار در برابر آن پایدار نماند.

این نور روشنایی را برای هرکه آن را جُست آشکار ساخت و روشنایی سایه انداخت، در نتیجه، صورت وجود (یا موجود) را به وسیلهٔ نفی روشنایی و سایه (یا به خود روشنایی و سایه) برافراشت.

و نور را باطنِ خویش قرار داد و ذات او مُبدءِ (پدید آورندهٔ) مشیّت است و نیز اسم (یا میم) با نورش اتحاد نیافت، خدا خلقش را به وسیلهٔ خلقش ندید،

هرگاه ذر باطن باشد، در ذات و غیب و خویش است، هیچ چیزی جز او مانند او نیست (بلند مرتبه است خدای بزرگ).

ای مفضّل، از مشیّت پرسیدی که چگونه خدا آن را پدید آورد. آنچه را برایت بیان می‌دارم نیک بفهم، از امر بزرگی سؤال کردی.

خدای قدیم ازلی (ذکرش بلند باد) مشیّتش را پدید آورد و از اَزل آن را می‌دانست و این اراده، بدون همّت و تلاش و اندیشیدن و انتقال از سکون به حرکت و از حرکت به سکون، صورت گرفت؛ زیرا ذاتِ خدا قدرت است. خدا مشیّت را ـ که اسم اوست ـ ظاهر ساخت و با آن به ذاتِ خویش رهنمون شد، بی‌آنکه از سر نیاز این کار را کند و پوشیدگی‌ای در آن باشد. چون به طبع حکمت ـ هنگام ارادهٔ خدا ـ مشیّت آشکار گردید، اسم شد.

بدان که حکمت اقتضا کرد آنچه را در کیان بود، عیان سازد. اگر خدا علم پیچیده‌اش را به وجود معاینهٔ بعضِ آن برای بعض دیگر هویدا نمی‌ساخت، علم ناقص بود و حکمت ناتمام؛ زیرا تمامِ قوّت، فعل و تمامِ علم، معلوم و تمامِ کَوْن، مُکَوَّن (تکوین یافته) است.

ای مفضّل، دلت را برای کلامِ امامت بگشای و بدان که نور در ذات خدا باطن و نهان نبود تا از آن بروز یابد و ظاهر در خدا نبود تا در باطن او رود، بلکه نور بدون تبعیض (قسمت پذیری) [نور ظاهر و باطن] از ذات است و بدون استتار در غیب خدا غایب می‌باشد و بی‌انفصال از او تابان است؛ مانند شعاع خورشید نسبت به قرص آن، و نور نسبت به شعاع آن برای مولایت.

ای مفضّل، خدا اسم اعظم و مشیّت را (که اشیاء را از آن پدید آورد) اختراع

کرد و هنگام اختراع اسم اعظم، برای نور خدا زیادت و نقصانی نبود.

اسم اعظم بدون تبعیض، از نور ذات است و بی‌تجزیه ظاهرِ خداست، سوی مولایش فرا می‌خواند و به معنایش اشاره دارد.

و این، هنگامِ تغیّر هر ملّت برای اثبات حجّت و اظهار دعوت است تا اقرار مُقر پایدار بماند و انکار مُنکِر پاسخ یابد. اگر مولا از دیدگان خلق پنهان است، آنان به غیبت از او در پرده و به صورت، مُمتحن‌اند.[۱]

ای مفضّل، آنچه به وسیلهٔ آن اَسم اعظم را آشکار ساخت، روشنی نور او بود، روشنایی‌ای که خلق بدان تشخّص یافتند تا او را بنگرند و این روشنایی آنها را بر آفریدگارشان رهنمون سازد تا خدا را به صورتی که صفتِ نفس است (نَفْس، صفت ذات است) بشناسند.

و اسم اعظم از نَفْسِ نور ذات پدید آمد و به همین خاطر «نَفْس» نامیده شد. از این روست که فرمود: «خدا شما را نَسبت به نفس خویش هشدار می‌دهد».

خدا شما را برحذر داشت از اینکه محمّد را مصنوع قرار دهید؛ زیرا در این صورت، ذات، حادث و مصنوع می‌شود [به حدوث و مصنوع بودنْ معروف می‌شود] و این، کفر آشکار می‌باشد.

بدان ای مفضّل، میان «اَحَد» و «واحد» چیزی وجود ندارد (چنان که میان حرکت و سکون یا میانِ کاف و نون[۲] چیزی نیست) زیرا به نور ذات متصل است که به ذات خود پابرجاست. و این است سخن خدای متعال که فرمود: «آیا

---

۱. به واسطهٔ این آشکاری اسم خدا مورد امتحان قرار می‌گیرند (ق).

۲. اشارهٔ به آیهٔ ﴿إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛ هرگاه خدا چیزی را اراده کند، به او می‌گوید: «باش» و آن چیز بی‌درنگ تحقق می‌یابد.

به پروردگارت نمی‌نگری که چگونه سایه را گستراند؟! واگر می‌خواست آن را ساکن می‌ساخت. سپس خورشید را بر آن دلیل قرار دادیم»؛ یعنی آنچه از ذات در آن هست.

صورتِ اَنزعیّت (بیرون کشیده شده) همان روشنایی و سایه است و این صورت است که در گذشته و آیندهٔ زمان تغییر نمی‌یابد. ظاهر آن صورت اَنْزَعیّت و باطن آن معنویّت می‌باشد و این صورت، هیولای هیولات و فاعل مفعولات و اساس حرکات و علّت هر علّتی است، بعد آن سرّ و رازی وجود ندارد و چیستی آن را جز خدا نمی‌داند.

ای مفضّل، باید دانست که صورت اَنزعیّت که گفت: «ظاهرم امامت و وصایت است و باطنم غیب منیعی که درک نمی‌شود» کلیّتِ خدا نیست و خدا (سوای) آن نمی‌باشد. این صورت، اثباتاً و ایجاداً و عیاناً و یقیناً (تعییناً) خداست، ولی کلاً و جمعاً و احصائاً و احاطتاً خدا نیست.

مفضّل می‌گوید، گفتم: مولایم بیشتر برایم شرح ده، با فضل و نعمت‌هایی که داری، می‌دانم که در بیان صفت او درنمی‌مانی.

فرمود: ای مفضّل، آنچه را دوست داری بپرس.

گفتم: مولایم، این صورتی که بر منابر دیده می‌شود، از ذات خود به ذاتش به معنویت (به عبودیت) فرامی‌خواند و به لاهوتیّت تصریح می‌کند. تو فرمودی که «آن کلیّت خدا نیست و خدا غیر او نمی‌باشد» چگونه می‌توان به حقیقت این قول پی بُرد؟

فرمود: ای مفضّل، این صورت، بیوتِ نور و پیراهن‌های ظهور و زبان‌های

تعبیر و معدنِ اشارت است. بدین صورت تو را از او پوشاند و از این صورت به او رهنمونت شد، نه این صورت اوست و نه او غیر این است، به وسیلهٔ نور در حجاب است و با تجلّی آشکار، هرکس به اندازهٔ معرفتش او را می‌بیند و به مقدار طاعتش به او می‌رسد؛ بعضی او را نزدیک بنگرند و بعضی دور.

ای مفضّل، این صورت، نورِ تابان و قدرت تواناست. ظهور مولایت برای کسی که به او ایمان آوَرَد و اقرار کند، رحمت است و بر کسی که او را جحد و انکار کند عذاب می‌باشد، ورای او غایتی نیست و برای او نهایتی وجود ندارد.

گفتم: مولایم برای واحدی که او محمّد است [غایت و نهایتی نیست]؟

فرمود: او واحد است هرگاه نام برده شود، و محمّد است هرگاه توصیف گردد.

گفتم: بر چه اساس از هم تباین می‌یابند؟ بدین گونه، غیر معناست، بدان‌گونه، وصف اسمش می‌باشد؟[۱]

فرمود: این قولش را نشنیدی که [گفت]: ظاهرم امامت و وصیّت است و باطنم غیب درک ناشدنی.

پرسیدم: مولایم، باطن میم چیست؟

فرمود: نورِ ذات، و او اوّل کَون، پدید آورندهٔ خلق، ایجاد کنندهٔ هر مخلوق و به نور، متصل است و برای مشاهدهٔ ظهور، منفصل؛ اگر دور است، نزدیک است و اگر فاصله دارد، اجابت می‌کند، او واحدی است که احد (یک) از نورش

---

۱. ترجمهٔ این بند، تخمینی و حدسی است. براساس آنچه در متن هست (فعلّی‌مَهٔ...) عبارت مفهوم رسایی ندارد.

او را پدید آورد، احد (یک) در عدد داخل نمی‌شود، واحد، اصلِ اعداد است، اعداد به آن برمی‌گردد و او مکنون می‌باشد.

گفتم: مولایم، السیّد المیم می‌گوید: من شهر علمم و علی دروازهٔ آن است؟

فرمود: ای مفضّل، تسلسلی راکه از نورش سلسله یافت در نظر گرفت. اینکه فرمود: «علی درِ آن است» یعنی علی در بالاترین مراتب قرار دارد و دروازهٔ میم است و از آن به مدینه درآیند و علم را دانست و او علمِ ملکوت و جلالِ لاهوت را که سیّدش بیرون کشید، شرح می‌دهد.

گفتم: مولایم، السیّد المیم دو انگشت سبّابه را کنار هم نهاد و فرمود: من و علی مانند این دو هستیم، راست و چپ را نمی‌دانم.

فرمود: ای مفضّل، هیچ یک از اهل علم نمی‌تواند میان اسم و معنا جدایی اندازد جز اینکه معنا فوق اسم است؛ زیرا معنا از نورِ ذات است. خدا معنا را اختراع کرد. میان معنا و نور فرق و فاصلی وجود ندارد. از این رو، فرمود: «من و علی مانند این دو انگشت سبّابه به هم چسبیده‌ایم». این، اشاره‌ای است از آن حضرت به عارفان که در اینجا فصلی وجود ندارد. اگر میان او و علی فصلی وجود می‌داشت آن فصل، شخصی غیر آن حضرت می‌بود و این، همان کفر آشکار است. آیا نشنیدی که خدا می‌فرماید: «میان خدا و رسولانش جدایی انداختند» و می‌فرماید: «و آنچه را خدا به وصل آن امر کرد، بُریدند».

ایمای این سخنان به عارفان این است که گفته شود: میان خدا و بابش، واسطه‌ای هست. به همین خاطر فرمود: من و علی مانند این دو انگشتیم؛ زیرا او سرآغازِ اسامی و اوّل کسی است که نام یافت.

هرکه اشارت دانست از عبارت بی‌نیاز شد و هرکه جاهای صفت را دریافت به قرار معرفت رسید.

آیا اشارهٔ اسم به مولایش را (آشکارا و بدون تلویح) نشنیدی آنجا که می‌گوید: تو غم و اندوهم را می‌زدایی، تو گرفتاری‌ام را برطرف می‌سازی، تو دَینم را ادا می‌کنی، تو وعده‌ام را برمی‌آوری.

سپس از اسمش که میان خلقش ظاهر است پرده برمی‌دارد ومی‌گوید: «تو، علی» اشاره‌ای از سوی او به مولایم.

اشاره به باب اوست [اینکه]: من شهر علمم و علی دروازهٔ اوست، هرکه خواهان این شهر است، سوی دروازه‌اش رود.

[پیرامون سند و متن این حدیث]

این بندهٔ ضعیف، میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: نسخهٔ این حدیث را نزد یکی از بزرگان گران‌قدر و موثّق اهل علم یافتم، سیّد مذکور برایم گفت در ایّامی که پیش یکی از استوانه‌های علم شاگردی می‌کردم بر آن عالم بزرگ درآمدم، دیدم در دستش برگه‌هایی است که با تفکّر وتدبّر در محتوای آنها می‌نگرد، دانستم که چیز طُرفه‌ای است. شرم و حیا مانعم شد که بپرسم در آنها چیست، از شخصی که نزدش نشسته بود خواستم که آن برگه‌ها رابرایم بخواهد، او این کار را کرد امّا وی از دادن آنها روی برتافت. شوقم به آنها بیشتر شد. ملتمسانه پیش او رفتم و در این باره به شدّت پای فشردم و سماجت نمودم، چاره‌ای جز پذیرش درخواستم نیافت، آنها رابه من داد، این حدیث در آن بود.

اجازهٔ نسخه‌برداری گرفتم، اجـازه‌ام داد و مـرا بـه حـفظ و فـاش نسـاختن آن سفارش کرد. این حدیث را از روی آن نسخه نوشتم.

من هم این حدیث را از روی نسخهٔ سیّد مذکور نوشتم جز اینکه آن نسخه (چنان که پیداست) ناسالم به نظر مـی رسـید و از تـصحیف و تـحریف تُـهی نمی‌نمود.

سپس به سه نسخهٔ دیگر از آن دست یافتم و آنها هم از سُقم و تصحیف خالی نبودند، بلکه تصحیف آنها از نسخهٔ من بیشتر بود. نسخه‌ها را با هم مقابله کردم و در حدّ امکان به تصحیح این حدیث پرداختم، امّا غلط‌هایی باقی ماند که در همهٔ نسخه‌ها ـ یکدست ـ وجود داشت. آنها را همان گونه که بود، نقل کردم.

از برادران دینی امید دارم که اگر از این پس بر نسخهٔ صحیحی دست یافتند، حدیث را تصحیح و اصلاح کنند.

حال این خبر ـ نزد ما ـ از نظر إسناد، چنین است. چنان که پیداست، این خبر نسبت به ما در زمرهٔ اخبار مُرسل درمی‌آید، لیکن این امر به نظر ما آسیبی بدان نمی‌زند؛ زیرا متن خبر شهادت می‌دهد که از معدن عصمت و ولایت صـدور یافته است، بی‌شک و شبهه، لحن خبر، لحن آنان علیهم‌السلام است.

مرد درست وحسابی، کسی است که رجال را از روی سخن بشناسد، نه گفتار را با اشخاص.

خلاصه: من در این زمینه شک ندارم و تردید نمی‌کنم، و متوقّف نمی‌مانم و هیچ کس حق ندارد بر من در این امر اعتراض کند؛ چراکه نادان بر دانا حجّتی

ندارد. از بعضی از عبارات آن که نزد نااهل متشابه می‌نماید، نباید وحشت کرد؛ زیرا امکان ردّ آن به محکمات هست.

باری این حدیث، به خاطر صعوبت معانی‌اش توضیحاتی را می‌طلبد، امّا به خاطر سقم نسخهٔ آن از آنها چشم پوشیدم. در نظر دارم اگر به توفیق الهی، به نسخهٔ صحیحی از آن دست یافتم، شرح مستقل و کاملی را بر آن بنگارم (ان شاء الله تعالی).

حدیث (۷)

[جایگاه بلند پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام]

الأمالی، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

صدوق رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن عُمَر بغدادی، گفت: برایم حدیث کرد حسن بن عبدالله بن محمّد بن علی تمیمی، گفت: برایم حدیث کرد پدرم، گفت: برای حدیث کرد آقایم علیّ بن موسی بن جعفر، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمّد، از پدرش محمّد بن علی، از پدرش علیّ بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علیّ بن اَبی طالب، گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: لَا يَحِلُّ لأَحَدٍ أَنْ يُـجْنِبَ فِـي الْـمَسْجِدِ[1] إِلَّا أَنَـا وَعَـلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِي، فَإِنَّهُ[2] مِنِّي؛[3]

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای هیچ کس روا نیست که در این مسجد جُنُب شود

۱. در «امالی صدوق»، «فی هذا المسجد» ضبط است.

۲. در امالی «صدوق»، «فإنّهم» ضبط است.

۳. امالی صدوق: ۳۳٤، حدیث ٥؛ بحار الأنوار ۳۹: ۲۰، حدیث ۲.

مگر برای من، علی، فاطمه، حسن و حسین و هرکه از اهل [بیت] من باشد؛ چرا که آنان از من‌اند.

به همین اسناد از علی علیه السلام روایت است که:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: سُدُّوا الأَبْوَابَ الشَّارِعَةَ فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ علیه السلام؛ [۱]

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: درهایی را که به مسجد باز می‌شود ببندید مگر در خانهٔ علی را.

حدیث (۸)

[حکایتِ تفویض خلق و روزی به ائمه علیهم السلام و اجابتِ درخواستِ آنها از سوی خدای متعال]

کتاب الغیبه، اثر شیخ طوسی رحمه الله.

شیخ طوسی رحمه الله می‌گوید: به ما خبر داد حسین بن ابراهیم، از ابوالعبّاس، احمد بن علی بن نوح، از ابو نصر هبة الله بن محمّد کاتب، گفت: برایم حدیث کرد ابوالحسن، احمد بن محمّد بن تریک [۲] [بُرَیْک] رُهاوی، گفت: برایم حدیث کرد ابو جعفر، محمّد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه (یا گفت: ابوالحسن علی بن احمد بن دَلّال قمّی) گفت:

اخْتَلَفَ جَمَاعَةٌ مِنَ الشِّيعَةِ فِي أَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - فَوَّضَ إِلَى الأَئِمَّةِ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ) أَنْ يَخْلُقُوا وَيَرْزُقُوا.

---

۱. امالی صدوق: ۳۳٤، حدیث ٦؛ بحار الأنوار ۳۹: ۲۰، حدیث ۳.

۲. این واژه، تربک نیز ضبط شده است.

فَقَالَ قَوْمٌ: هٰذَا مُحالٌ، لَا يَجُوزُ عَلَى اللّٰهِ تَعَالىٰ؛ لأَنَّ الأَجْسَامَ لَا يَقْدِرُ عَلىٰ خَلْقِهَا غَيْرُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ.

وَقَالَ آخَرُونَ: بَلِ اللّٰهُ تَعَالىٰ أَقْدَرَ الأَئِمَّةَ عَلىٰ ذٰلِكَ وَفَوَّضَ إِلَيْهِمْ، فَخَلَقُوا وَرَزَقُوا.

وَتَنَازَعُوا فِي ذٰلِكَ تَنَازُعاً شَدِيداً، فَقَالَ قَائِلٌ: مَا بَالُكُمْ لَا تَرْجِعُونَ إِلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ فَتَسْأَلُونَهُ عَنْ ذٰلِكَ لِيُوضِحَ لَكُمُ الْحَقَّ فِيهِ، فَإِنَّهُ الطَّرِيقُ إِلىٰ صَاحِبِ الأَمْرِ.

فَرَضِيَتِ الْجَمَاعَةُ بِأَبِي جَعْفَرٍ، وَسَلَّمَتْ وَأَجَابَتْ إِلىٰ قَوْلِهِ.

فَكَتَبُوا الْمَسْأَلَةَ وَأَنْفَذُوهَا إِلَيْهِ.

فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ مِنْ جِهَتِهِ تَوْقِيعٌ نُسْخَتُهُ: إِنَّ اللّٰهَ تَعَالىٰ هُوَ الَّذِي خَلَقَ الأَجْسَامَ وَقَسَمَ الأَرْزَاقَ؛ لأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا حَالٍّ فِي جِسْمٍ ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾.[1]

فَأَمَّا الأَئِمَّةُ عليهم السلام فَإِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللّٰهَ تَعَالىٰ فَيَخْلُقُ، وَيَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُ إِيجَاباً لِمَسْأَلَتِهِمْ وَإِعْظَاماً لِحَقِّهِمْ؛[2]

گروهی از شیعه در اینکه خدای (عزّ وجلّ) خلق و رزق (آفریدن و روزی دادن) را به ائمّه عليهم السلام واگذارد، اختلاف کردند.

قومی گفتند: این کار محال است و بر خدای متعال جایز نمی‌باشد؛ زیرا جز خدای عز و جل کسی نمی‌تواند اجسام را بیافریند.

---

١. سورة شورى (٤٢) آية ١١.

٢. الغيبة (طوسى): ٢٩٣ ـ ٢٩٤؛ بحار الأنوار ٢٥: ٣٢٩، حديث ٤.

دسته‌ای گفتند: خدای متعال ائمّه علیهم السلام را بر این کار توانمند ساخت و آن را به ایشان سپرد، آنان می‌آفرینند و روزی می‌دهند.

این دو گروه با هم بگو و مگو کردند و مشاجره‌شان شدّت یافت. یکی [در آن میان] گفت: چرا به ابو جعفر، محمّد بن عثمان، رجوع نمی‌کنید تا این مسئله را از او بپرسید و او حق را برایتان روشن سازد؛ چراکه وی راه دسترسی به صاحب الامر علیه السلام است.

جماعت شیعه به ابو جعفر راضی شدند، سخن آن شخص را پذیرفتند و اجابت کردند.

مسئله را نوشتند و آن را به محمّد بن عثمان رساندند.

از ناحیهٔ آن حضرت این توقیع بیرون آمد: خدای متعال اَجسام را آفرید و روزی‌ها را تقسیم کرد؛ زیرا او جسم نیست و در جسم جا نمی‌گیرد، «چیزی مانند او نیست و او شنوا و داناست».

و امّا امامان علیهم السلام از خدای متعال مسئلت می‌کنند، می‌آفریند، از خدای متعال می‌طلبند، روزی می‌دهد؛ این کار، برای پاسخ به درخواست آنها و بزرگداشت حقّشان، صورت می‌گیرد.

حدیث (۹)

[زمانی که آدم علیه السلام میان روح و جسد بود، علی علیه السلام، امیر المؤمنین نامیده شد]

تأویل الآیات، اثر شرف الدین نجفی رحمه الله.

از کتاب الفردوس (اثر ابن شِیرَوَیْه دیلمی) سند را به حُذَیفهٔ یمانی می‌رساند که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَتىٰ سُمِّيَ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَنْكَرُوا فَضْلَهُ.

سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَآدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ. قَالَ تَعَالىٰ: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلىٰ﴾ [1].

فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: بَلىٰ.

فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ: أَنَا رَبُّكُمْ، وَمُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ، وَعَلِيٌّ أَمِيرُكُمْ؛ [2]

رسول خدا ﷺ فرمود: اگر مردم می‌دانستند چه زمانی علی، امیرالمؤمنین نامیده شد، فضلش را انکار نمی‌کردند.

آن گاه که آدم میان روح و جسد بود، علی، امیرالمؤمنین نام یافت. خدای متعال می‌فرماید: «و[به یاد آور] هنگامی که پروردگارت از پشت بنی آدم ذرّیّهٔ آنان را بیرون آورد و بر خودشان شاهد گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ آنان پاسخ دادند: چرا».

فرشتگان [هم] گفتند: آری [تو پروردگار همهٔ مایی].

خدای متعال فرمود: من پروردگار شمایم، محمّد پیامبر شماست و علی، امیرتان می‌باشد.

[یادآوری]

در کتاب «المحتضر» مانند این روایت هست. [3]

---

۱. سورهٔ اعراف (۷) آیهٔ ۱۷۲.

۲. تأویل الآیات: ۱۸٦؛ بحار الأنوار ٤۰: ۷۷.

۳. المحتضر: ۱۹۰، حدیث ۲۳٦.

حديث (۱۰)

[اختصاصِ لقبِ «امير المؤمنين» به علی علیه السلام]

از کتاب **ایضاح دفائن النواصب**، اثر شیخ جلیل فقیه، ابوالحسن محمّد بن احمد بن علی بن حسین بن شاذان رحمه الله.

از محمّد بن احمد بن علی بن حسین بن شاذان روایت است که گفت: برای ما حدیث کرد سهل بن عبدالله، از علی بن عبدالله، از اسحاق بن ابراهیم دَبَری، از عبدالرزّاق بن هاشم،[1] از معمر بن عبدالله بن طاووس،[2] از پدرش، از ابن عبّاس که گفت:

كُنَّا جُلُوساً مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله إِذْ دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

فَقَالَ: وَأَنْتَ حَيٌّ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!

قَالَ: نَعَمْ وَأَنَا حَيٌّ، إِنَّكَ يَا عَلِيُّ مَرَرْتَ بِنَا أَمْسِ يَوْمِنَا وَأَنَا وَجَبْرَئِيلُ فِي حَدِيثٍ وَلَمْ تُسَلِّمْ، فَقَالَ جَبْرَئِيلُ: مَا بَالُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَرَّ بِنَا وَلَمْ يُسَلِّمْ، أَمَا وَاللَّهِ لَوْ سَلَّمَ لَسُرِرْنَا وَرَدَدْنَا عَلَيْهِ.

فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: يَا رَسُولَ اللَّهِ، رَأَيْتُكَ وَدِحْيَةَ قَدِ اسْتَخْلَيْتُمَا فِي حَدِيثٍ فَكَرِهْتُ أَنْ أَقْطَعَ عَلَيْكُمَا.

فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ دِحْيَةَ، وَإِنَّمَا كَانَ جَبْرَئِيلَ. فَقُلْتُ: يَا جَبْرَئِيلُ، كَيْفَ سَمَّيْتَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

---

۱. در «مائة منقبه» بن هَمّام، ضبط است.

۲. در «مائة منقبه» عبدالله بن طاووس ضبط است و محقق در پی‌نوشت یادآور می‌شود که واژهٔ «هاشم» یا «هشام» به جای «هَمّام» و «معمر بن عبدالله ...» به جای «عبدالله ...» خطاست.

فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ أَوْحىٰ إِلَيَّ فِي غَزَاةِ بَدْرٍ أَنِ اهْبِطْ إِلىٰ مُحَمَّدٍ ﷺ فَمُرْهُ أَنْ يَأْمُرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَحُولَ[1] بَيْنَ الصَّفَّيْنِ، فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ يُحِبُّونَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَيْهِ وَهُوَ يَحُولُ[2] بَيْنَ الصَّفَّيْنِ؛ فَسَمَّاهُ بِالسَّمَاءِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ، أَمِيرُ مَنْ فِي السَّمَاءِ، وَأَمِيرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ، وَأَمِيرُ مَنْ مَضىٰ، وَأَمِيرُ مَنْ بَقِيَ، وَلَا أَمِيرَ قَبْلَكَ، وَلَا أَمِيرَ بَعْدَكَ؛ لِأَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يُسَمّىٰ بِهٰذَا الْإِسْمِ مَنْ لَمْ يُسَمِّهِ اللَّهُ تَعَالىٰ بِهِ؛[3]

ابن عبّاس می‌گوید: با پیامبر ﷺ نشسته بودیم که علیّ بن أبی طالب علیه السلام وارد شد، گفت: سلام بر تو ای رسول خدا، پیامبر ﷺ فرمود: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین و رحمت خدا و برکاتش بر تو باد.

علی علیه السلام پرسید: ای رسول خدا، شما زنده‌اید [و مرا امیر مؤمنان صدا می‌زنید]؟!

پیامبر ﷺ فرمود: آری، من زنده‌ام [و تو را این گونه خطاب می‌کنم]. ای علی، دیروز در حالی که من و جبرئیل دز سخنی بودیم بر ما گذشتی و سلام ندادی! جبرئیل گفت: چرا امیرالمؤمنین بر ما گذشت و سلام نکرد؟ والله اگر سلام می‌کرد، مسرور می‌شدیم و جواب سلامش را می‌دادیم.

علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا، تو و دِحْیَه را دیدم که در حدیثی با هم خلوت کردید، خوش نداشتم سخنتان را قطع کنم.

پیامبر ﷺ فرمود: او دِحْیَه نبود، جبرئیل بود! از او پرسیدم: ای جبرئیل، چگونه او را امیرالمؤمنین نامیدی؟

۱ـ۲. در مآخذ «يَجُولُ» ضبط است.

۳. مائة منقبة من مناقب اميرالمؤمنين والائمّة: ۵۱ ـ ۵۲؛ بحار الأنوار ۳۷: ۳۰۷، ح ۳۹.

جبرئیل گفت: خدای بزرگ در جنگ بدر به من وحی فرمود که سوی محمّد فرود آی و او را امر کن که به امیرالمؤمنین، علیّ بن اَبی طالب دستور دهد میان دو صف [صفِ نیروهای خودی و صفِ نیروهای دشمن] حائل شود؛[۱] چراکه فرشتگان دوست دارند او را ـ در حالی که میان دو صف قرار دارد[۲] ـ ببینند. خدا در آسمان او را امیرالمؤمنین نامید.

ای علی، تو در آسمان و در میان زمینیان امیری، امیر گذشتگان و امیر آیندگانی، نه امیری قبل از تو بوده و نه امیری بعد از تو خواهد بود؛ زیرا جایز نیست کسی را که خدای متعال ـ به این نام ننامید، به این اسم، نامیده شود.

حدیث (۱۱)

حدیث پرنده با موسی و خضر علیهما السلام

کتاب الأربعین، اثر اَسعد بن ابراهیم.

اَسعد بن ابراهیم بن حسن بن علی اِرْبِلی عامی ـ در حدیث دوّم ـ به اسنادش از عمّار بن خالد، از اسحاق اَزْرَق، از عبدالملک بن سلیمان روایت می‌کند که گفت:

وَجَدْنَا فِي ذَخِيرَةِ أَحَدِ حَوَارِيِّ الْمَسِيحِ عليه السلام رِقّاً فِيهِ مَكْتُوبٌ بِالسُّرْيَانِيِّ: إِنَّهُ لَمَّا تَشَاجَرَ مُوسىٰ وَالْخَضِرُ فِي قِصَّةِ السَّفِينَةِ وَالْغُلَامِ وَالْجِدَارِ، وَرَجَعَ مُوسىٰ إِلىٰ قَوْمِهِ، سَأَلَهُ أَخُوهُ هَارُونُ عَمَّا شَاهَدَهُ مِنْ عَجَائِبِ الْبَحْرِ.

فَقَالَ: بَيْنَا أَنَا وَالْخَضِرُ عَلىٰ شَاطِئِ الْبَحْرِ إِذْ سَقَطَ بَيْنَ أَيْدِينَا طَائِرٌ فَأَخَذَ فِي مِنْقَارِهِ

---

۱. براساس ضبط مآخذ (که «يَجُول» ثبت است) ترجمه چنین است: جَوَلان دهد، تاخت وتاز کند.

۲. براساس ضبط «یجول» ترجمه چنین است: در حالی که میان دو صف، تاخت و تاز می‌کند.

جُرْعَةً وَرَمىٰ بِهَا نَحْوَ الْمَشْرِقِ، وَأَخَذَ ثَانِيَةً وَرَمىٰ بِهَا نَحْوَ الْمَغْرِبِ، وَثَالِثَةً وَرَمىٰ بِهَا نَحْوَ السَّمَاءِ، وَرَابِعَةً وَرَمىٰ بِهَا نَحْوَ الأَرْضِ، ثُمَّ أَخَذَ خَامِسَةً وَأَلْقَاهَا فِي الْبَحْرِ.

فَبُهِتْنَا لِذٰلِكَ، فَسَأَلْتُ الْخَضِرَ عَنْ ذٰلِكَ فَلَمْ يُجِبْ.

فَإِذَا نَحْنُ بِصَيَّادٍ، فَقَالَ: مَا لِي أَرَاكُمَا فِي فِكْرٍ وَتَعَجُّبٍ مِنَ الطَّائِرِ!

قُلْنَا: هُوَ ذَاكَ.

قَالَ: أَنَا رَجُلٌ صَيَّادٌ وَقَدْ عَلِمْتُ وَأَنْتُمَا نَبِيَّانِ مَا تَعْلَمَانِ ذٰلِكَ ؟!

قُلْنَا: مَا نَعْلَمُ إِلَّا مَا عَلَّمَنَا اللّٰهُ.

قَالَ: هٰذَا طَائِرٌ فِي الْبَحْرِ يُسَمّىٰ مُسْلِماً؛ لأَنَّهُ إِذَا صَاحَ يَقُولُ فِي صِيَاحِهِ: مُسْلِمٌ.

وَإِشَارَتِهِ بِرَمْيِ الْمَاءِ مِنْ مِنْقَارِهِ إِلَى الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، أَنَّهُ يُبْعَثُ نَبِيٌّ بَعْدَكُمَا تَمْلِكُ أُمَّتُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ، وَيَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ وَيُدْفَنُ فِي الأَرْضِ.

وَأَمَّا رَمْيُهُ الْمَاءَ فِي الْبَحْرِ، يَقُولُ: إِنَّ عِلْمَ الْعَالِمِ عِنْدَ عِلْمِهِ مِثْلُ قَطْرَةٍ مِنْ بَحْرٍ، وَوَرِثَ عِلْمَهُ وَصِيُّهُ وَابْنُ عَمِّهِ.

فَسَكَنَ مَا كُنَّا فِيهِ مِنَ الْمُشَاجَرَةِ، وَاسْتَقَلَّ كُلٌّ مِنَّا عِلْمَهُ، ثُمَّ غَابَ الصَّيَّادُ عَنَّا، فَعَلِمْنَا أَنَّهُ مَلَكٌ بُعِثَ إِلَيْنَا لِيُعَرِّفَنَا نَقْصَنَا حَيْثُ ادَّعَيْنَا الْكَمَالَ؛ [1]

عبدالملک بن سلیمان می‌گوید: در گنجهٔ یکی از حواریان مسیح علیه السلام پوستِ نازکی را یافتیم که در آن به زبان سریانی نوشته بود: چون موسی و خضر در قصّهٔ کشتی و غلام و دیوار با هم بگو و مگو کردند، موسی سوی قومش باز آمد. هارون از برادرش [موسی] از عجایبی که در دریا دید، پرسید.

۱. این روایت، با اندکی اختلاف در الفاظ، در «بحار الأنوار ۱۳: ۳۱۲ـ۳۱۳، حدیث ۵۲» (و نیز جلد ۲۶، ص ۲۰۰ ـ ۲۰۱، حدیث ۱۲) آمده است.

موسی علیه‌السلام گفت: هنگامی که من و خضر در کنار دریا بودیم، پیش رویمان پرنده‌ای فرود آمد، در منقارش جرعه‌ای آب گرفت و آن را به سمت مشرق افکند و جرعهٔ دوّمی گرفت و آن را سمت مغرب انداخت و جرعهٔ سوّمی را سوی آسمان و جرعهٔ چهارم را به طرف زمین و جرعهٔ پنجم را در دریا افکند.

از این کار بُهتمان زد. از خضر در این باره پرسیدم، جوابی نداد.

ناگهان به صیّادی برخوردیم، پرسید: چه شده است؟ از رفتار آن پرنده در فکر فرو رفته‌اید و شگفت زده‌اید!

گفتیم: چنین است.

گفت: من که مرد صیّادم، این را می‌دانم، شما پیامبرید و از این کار بی‌خبر؟!

گفتیم: ما جز آنچه را خدا یادمان داد نمی‌دانیم.

گفت: این پرندهٔ دریایی «مُسلم» نامیده می‌شود؛ زیرا وقتی می‌خواند، لفظِ «مسلم» را بانگ می‌زند.

پرتاب آب از منقارش به مشرق و مغرب، اشاره است به اینکه پیامبری بعد از شما برانگیخته می‌شود که امّت او شرق و غرب را در اختیار می‌گیرد، سوی آسمان بالا می‌رود و در زمین دفن می‌گردد.

و با پرتاب آب در دریا می‌گوید: علمِ عالِم در برابر علم پیامبر آخر الزمان مانند قطره‌ای از دریاست، و وارثِ علم او، وصی و پسر عمویش می‌باشد.

مشاجره‌ای که در آن بودیم، فرو نشست و هر یک از ما علم خویش را اندک دانستیم. سپس صیّاد از دید ما ناپدید شد، دانستیم که وی فرشته‌ای بود که سوی ما فرستاده شد تا نقص و کاستی‌مان را به ما بشناساند، چراکه ادّعای کمال کردیم.

حدیث (۱۲)

حدیث حُلّه و نزول آیهٔ ولایت

الکافی، اثر کُلَینی ﷫.

کُلَینی ﷫ در باب «نصّ بر ائمّه از سوی خدا و رسول او» روایت می‌کند از حسین بن محمّد، از مُعَلَّی بن محمّد، از احمد بن محمّد، از حسن بن محمّد هاشمی، از پدرش، از احمد بن عیسی که:

عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ ؈ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ [1]، قَالَ: ﴿إِنَّمَا﴾ يَعْنِي وَلِيٌّ [2] بِكُمْ، أَيْ أَحَقُّ بِكُمْ وَبِأُمُورِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ ﴿اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾: يَعْنِي عَلِيّاً وَأَوْلَادَهُ الأَئِمَّةَ ؊ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

ثُمَّ وَصَفَهُمُ اللَّهُ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ فَقَالَ: ﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾.

وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ؈ فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ، وَقَدْ صَلَّىٰ رَكْعَتَيْنِ وَهُوَ رَاكِعٌ وَعَلَيْهِ حُلَّةٌ قِيمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ كَسَاهُ إِيَّاهَا، وَكَانَ النَّجَاشِيُّ أَهْدَاهَا لَهُ.

فَجَاءَ سَائِلٌ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ، وَأَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، تَصَدَّقْ عَلَىٰ مِسْكِينٍ.

فَطَرَحَ الْحُلَّةَ إِلَيْهِ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَيْهِ أَنِ احْمِلْهَا.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ فِيهِ هٰذِهِ الْآيَةَ وَصَيَّرَهَا نِعْمَةً، وَقَرَنَ أَوْلَادَهُ بِنِعْمَتِهِ، فَكُلُّ

---

۱. سورهٔ مائده (۵) آیهٔ ۵۵.

۲. در مآخذ «أَوْلَىٰ» ضبط است.

مَنْ بَلَغَ مِنْ أَوْلَادِهِ مَبْلَغَ الإِمَامَةِ، يَكُونُ بِهٰذِهِ النِّعْمَةِ مِثْلَهُ، فَيَتَصَدَّقُونَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.

وَالسَّائِلُ الَّذِي سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كانَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَالَّذِينَ يَسْأَلُونَ الأَئِمَّةَ مِنْ أَوْلَادِهِ يَكُونُونَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ؛[1]

دربارهٔ این سخن خدا که «همانا ولیّ شما خدا و رسول و کسانی‌اند که ایمان آوردند» از امام صادق عليه السلام روایت است که فرمود: «إنّما» یعنی وَلیّ شما،[2] یعنی اَحَقّ به شما و به امور و اموال و جان‌های شما، خدا و پیامبر و مؤمنان‌اند؛ یعنی علی و امامانِ از نسل او تا روز قیامت.

سپس خدای عزّوجلّ به توصیف آنان پرداخت، فرمود: «کسانی که نماز را به پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند».

امیرالمؤمنین عليه السلام در نماز ظهر بود، دو رکعت را گزارد و به رکوع رفت.

بر دوش آن حضرت عبای گرانقدری بود که هزار دینار می‌ارزید و پیامبر صلى الله عليه وآله به او پوشاند. این عبا را نجاشی به آن حضرت هدیه داد.

سائلی آمد و گفت: سلام بر تو ای ولیّ خدا، و به مؤمنان از خودشان اَولی، بر مسکین تصدُّق کن.

امام عليه السلام آن عبا را از دوش افکند و با اشارهٔ دست به آن مسکین فهماند که آن را بردار.

خدای بزرگ در این باره، آیهٔ مذکور را نازل فرمود و آن را نعمت گرداند و اولاد آن حضرت را به نعمت او قرین ساخت. هر یک از اولاد علی عليه السلام که

---

۱. الكافی ۱: ۲۸۸ ـ ۲۸۹، حدیث ۳؛ وسائل الشیعه ۹: ٤٧٦ ـ ٤٧٨، حدیث ١٢٥٣٤.

۲. براساس ضبط مآخذ، یعنی اَوْلَی به شما.

به امامت رسد، از مثل این نعمت برخوردار می‌شود و در حال رکوع صدقه می‌دهند.

سائلی که از امیرالمؤمنین علیه السلام درخواست کرد از ملائکه بود و کسانی که از امامان ـ از فرزندان آن حضرت ـ مسئلت می‌نمایند، از فرشتگان می‌باشند.

حدیث (۱۳)

[شهادت به حقّانیّت امیر المؤمنین علیه السلام هنگام خلق آسمان‌ها و زمین]

الأمالی، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

صدوق رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن علی ماجِیْلَوَیه، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن یحیی عَطّار، گفت: برای ما حدیث کرد سَهْل بن زیاد، از محمّد بن ولید، گفت: شنیدم یونس بن یعقوب می‌گفت: از سِنان بن ظَریف،[۱] از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

إِنَّا أَوَّلُ أَهْلِ بَيْتٍ نَوَّهَ اللَّهُ بِأَسْمَائِنَا.

إِنَّهُ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ، أَمَرَ مُنَادِياً فَنَادىٰ:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ ثَلَاثاً؛

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ ثَلَاثاً؛

أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقّاً ثَلَاثاً؛[۲]

ما اوّل اهل بیتی می‌باشیم که خدا اسامی ما را خاطر نشان ساخت و ستود.

چون خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید، به منادی امر کرد ندا دهد:

---

۱. در بیشتر مآخذ «سِنان بن طَریف» ضبط است.

۲. امالی صدوق: ٦٠٤، حدیث ٤؛ بحار الأنوار ۳۷: ۲۹۵، حدیث ۱۰.

گواهی می‌دهم که خدایی جز «اللّه» نیست (سه بار).

گواهی می‌دهم که محمّد رسول خداست (سه بار).

شهادت می‌دهم که علی، امیرالمؤمنین راستین است (سه بار).

حدیث (۱۴)

[ماجرای خاکی که پیامبر ﷺ به روی مشرکان پاشاند]

از **تفسیر عیّاشی**، اثر محمّد بن مسعود عیّاشی رحمه‌الله.

از عیّاشی، به اسنادش از عَمْرو بن ابی مِقدام از امام سجّاد علیه‌السلام روایت است که فرمود:

نَاوَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام قَبْضَةً مِنْ تُرَابٍ الَّتِي رَمَى بِهَا فِي وُجُوهِ الْمُشْرِكِينَ.[1]

فَقَالَ اللَّهُ: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلٰكِنَّ اللَّهَ رَمىٰ﴾[2]؛[3]

علی علیه‌السلام یک مشت از خاکی که پیامبر ﷺ آن را به صورت مشرکان پاشاند، به دست آن حضرت داد.

خدا فرمود: «آن گاه که پرتاب کردی، تو این کار را انجام ندادی، خدا پرتاب کرد».

---

۱. در «إرشاد القلوب ۲: ۲٦۱» آمده است که علی علیه‌السلام فرمود: فَهَل فيكم أَحَدٌ ناوَلَ رسولَ الله ﷺ قَبْضَةً من تراب من تحت قَدَمَيْه، فرَمَى به في وجوه الكفّار، فَانْهَزَموا غيري؟! آیا جز من در میان شما کسی هست که مشتی خاک از زیر پایش به پیامبر ﷺ داد و آن حضرت آن را به روی کُفّار پرت کرد و در پی آن، شکست خوردند؟!

۲. سورهٔ انفال (۸) آیهٔ ۱۷.

۳. تفسیر عیّاشی ۲: ۵۲، حدیث ۳۲؛ بحار الأنوار ۱۹: ۲۸۷ ـ ۲۸۸، حدیث ۳٤.

حديث (۱۵)

[حوریه‌ای که با آب حیوان عجین شد و به علی علیه السلام اختصاص یافت]

تفسیر قمّی، اثر علیّ بن ابراهیم رحمه الله.

علیّ بن ابراهیم رحمه الله روایت می‌کند از پدرش، از حَمّاد، از امام صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَمَّا أَسْرىٰ بِي رَبِّي إِلىٰ سَبْعِ سَمَاوَاتِهِ، أَخَذَ بِيَدِي جَبْرَئِيلُ فَأَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ، فَأَجْلَسَنِي عَلىٰ دُرْنُوكٍ مِنْ دَرَانِيكِ الْجَنَّةِ، فَنَاوَلَنِي سَفَرْجَلَةً، فَانْفَلَقَتْ نِصْفَيْنِ، فَخَرَجَتْ حَوْرَاءُ فَقَامَتْ بَيْنَ يَدَيَّ فَقَالَتْ:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَحْمَدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ.

فَقُلْتُ: وَعَلَيْكِ السَّلَامُ، مَنْ أَنْتِ؟

فَقَالَتْ: أَنَا الرَّاضِيَةُ الْمَرْضِيَّةُ، خَلَقَنِي الْجَبَّارُ مِنْ ثَلَاثَةِ أَنْوَاعٍ: أَسْفَلِي مِنَ الْمِسْكِ وَوَسَطِي مِنَ الْعَنْبَرِ وَأَعْلَايَ مِنَ الْكَافُورِ، وَعُجِنْتُ بِمَاءِ الْحَيَوَانِ.

ثُمَّ قَالَ ـ جَلَّ ذِكْرُهُ ـ لِي: كُونِي، فَكُنْتُ لِأَخِيكَ وَوَصِيِّكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ)؛ [۱]

چون پروردگارم مرا به آسمان‌های هفتگانه بالا بُرد، جبرئیل دستم را گرفت و مرا به بهشت درآورد. بر یکی از تخت‌های بهشت مرا نشاند، [میوهٔ] بِهی به من داد، آن را دو نیم کردم، از میانش حوریه‌ای بیرون آمد و پیش رویم ایستاد و گفت:

سلام بر تو ای محمّد، سلام بر تو ای احمد، سلام بر تو ای رسول خدا.

۱. تفسیر قمّی ۱: ۲۱ ـ ۲۲؛ بحار الأنوار ۱۸: ۴۰۹ ـ ۴۱۰، حدیث ۱۲۱.

گفتم: علیک السلام، که هستی؟

گفت: منم راضیهٔ مرضیّه، خدای جَبّار مرا از سه نوع [جنس] آفرید: پایین تنه‌ام از مِشک و میانه‌ام از عنبر و بالا تنه‌ام از کافور است، با آب حیوان عجین شدم [و هرگز نمیرم].

سپس خدای بزرگ به من فرمود: باش [و به وجود آی]؛ برای برادر و وصیّ تو، علیّ بن أبی طالب (صلوات خدا بر او باد) هستی یافتم.

حدیث (۱۶)

[شأنِ نزول آیهٔ ولایت]

الأمالی، اثر شیخ صدوق ﷺ.

صدوق ﷺ می‌گوید: به ما خبر داد علیّ بن حاتم، گفت: برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد بن سعید هَمْدانی، گفت: برای ما حدیث کرد جعفر بن عبدالله محمّدی، گفت: برای ما حدیث کرد کثیر بن عَیّاش، از ابو جارود که:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾،[1] قَالَ:

إِنَّ رَهْطاً مِنَ الْيَهُودِ أَسْلَمُوا، مِنْهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَّامٍ وَأَسَدٌ وَثَعْلَبَةُ وَابْنُ يَامِينَ وَابْنُ صُورِيَا، فَأَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّ مُوسىٰ أَوْصىٰ إِلىٰ يُوشَعَ ابْنِ نُونٍ؛ فَمَنْ وَصِيُّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ وَلِيُّنَا بَعْدَكَ؟

فَنَزَلَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾.

---

١. سورهٔ مائده (٥) آیهٔ ٥٥.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قُومُوا، فَقَامُوا فَأَتَوُا الْمَسْجِدَ فَإِذَا سَائِلٌ خَارِجٌ، فَقَالَ: يَـا سَائِلُ، أَمَا أَعْطَاكَ أَحَدٌ شَيْئاً؟

قَالَ: نَعَمْ، هٰذَا الْخَاتَمَ.

قَالَ: مَنْ أَعْطَاكَهُ؟

قَالَ: أَعْطَانِيهِ ذٰلِكَ الرَّجُلُ الَّذِي يُصَلِّي.

قَالَ: عَلىٰ أَيِّ حَالَةٍ أَعْطَاكَ؟

قَالَ: كَانَ رَاكِعاً.

فَكَبَّرَ النَّبِيُّ ﷺ وَكَبَّرَ أَهْلُ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي.

قَالُوا: رَضِينَا بِاللَّهِ رَبّاً، وَبِالإِسْلَامِ دِيناً، وَبِمُحَمَّدٍ ﷺ نَبِيّاً، وَبِعَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ وَلِيّاً.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾.[1]

فَرُوِيَ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَنَّهُ قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ تَصَدَّقْتُ بِأَرْبَعِينَ خَاتَماً وَأَنَا رَاكِعٌ لِيَنْزِلَ فِيَّ مَا نَزَلَ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَمَا نَزَلَ؛[2]

دربارهٔ این سخن خدا که فرمود: «همانا ولیّ شما خدا و رسول اوست و. مؤمنانی که نماز را به پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند» از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود:

---

۱. سورهٔ مائده (۵) آیهٔ ۵۶.

۲. امالی صدوق: ۱۲۴، حدیث ٤؛ بحار الأنوار ۳۵: ۱۸۳، حدیث ۱.

گروهی از یهود (عبدالله بن سَلّام، اَسَد، ثعلبه، ابن یامین، ابـن صـوریا...) اسلام آوردند، پیش رسول خدا آمدند و گفتند: ای نبیّ خدا، موسی، یوشع بن نون را وصیّ خود ساخت؛ ای رسول خدا، وصیِ تو کیست؟ بعد از تو چه کسی ولیِ ماست؟

این آیه نازل شد: «همانا ولیّ شما خدا و رسول او و مؤمنانی‌اند که در حال رکوع زکات می‌دهند».

پیامبر ﷺ فرمود: برخیزید [به مسجد برویم] بـرخـاستند. هـنگامی کـه بـه مسجد درآمدند، سائلی از مسجد بیرون می‌آمد، پیامبر ﷺ پرسید: ای سائل، آیا کسی تو را چیزی بخشید؟

سائل پاسخ داد: آری، این انگشتر [به من داده شد].

پیامبر ﷺ پرسید: چه کسی آن را به تو داد؟

سائل گفت: آن مردی که نماز می‌گزارد.

پیامبر ﷺ پرسید: در چه حالی آن را به تو داد؟

سائل پاسخ داد: در حال رکوع.

پیامبر ﷺ تکبیر گفت و اهل مسجد تکبیر سر دادند. پیامبر ﷺ فرمود: علیّ بن ابی طالب، پس از من ولیّ شماست.

گفتند: راضی شدیم که اللّه پروردگار ما، اسلام دینمان، محمّد پیامبرمان و علی بن اَبی طالب ولیّ ما باشد.

خدای ﷻ [این آیه را] نازل فرمود: «هرکه خدا و رسولش و مؤمنان را دوست بدارد [در حزب خدا در می‌آید] همانا حزب خدا پیروزمندان‌اند».

روایت است که عُمر بن خطّاب گفت: به خدا سوگند، چهل انگشتر را در حال رکوع صدقه دادم تا آنچه را دربارهٔ علیّ بن اَبی طالب نازل شد، دربارهام فرود آید [امّا آرزو به دل ماندم و آیه‌ای] نازل نشد.

[نکاتی پیرامون انگشتری که علی علیه السلام آن را صدقه داد]

میرزا محمد تقی (مُصنّف این کتاب) می‌گوید: گروهی از اصحاب ما از عمّار بن موسی ساباطی از امام صادق علیه السلام روایت کردند که فرمود:

إِنَّ الْخَاتَمَ الَّذِي تَصَدَّقَ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَزْنُهُ أَرْبَعَةِ مَثَاقِيلَ، حَلْقَتُهُ مِنْ فِضَّةٍ وَفَصُّهُ خَمْسَةُ مَثَاقِيلَ وَهُوَ مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ وَثَمَنُهُ خَرَاجُ الشَّامِ وَخَرَاجُ الشَّامِ ثَلاثُمَائَةِ حِمْلٍ مِنْ فِضَّةٍ وَارْبعمأةِ حِمْلٍ من ذَهَب (وفي بعض النُّسَخ: وَأَرْبَعَةُ أَحْمَالٍ مِنْ ذَهَبٍ) وَكَانَ الْخَاتَمُ لِطَوْق بن حَرّان[1] قَتَلَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَأَخَذَ الْخَاتَمَ مِنْ إِصْبَعِهِ وَأَتَى بِهِ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله مِنْ جُمْلَةِ الْغَنَائِمِ وَأَمَرَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله أَنْ يَأْخُذَ الْخَاتَمَ فَأَخَذَهُ وَأَقْبَلَ وَهُوَ فِي إِصْبَعِهِ وَتَصَدَّقَ بِهِ عَلَى السَّائِلِ فِي أَثْنَاءِ صَلاتِهِ خَلْفَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله؛[2]

حَلْقهٔ انگشتری که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را صدقه داد، چهار مثقال وزن داشت، و از نقره بود و نگین آن پنج مثقال وزن داشت و از یاقوت سرخ بود و بهای آن با خراج شام برابری می‌کرد.

---

۱. در «مستدرک الوسایل» آمده است: وَخَراجُ الشّام ثَلاثمأةِ حِمْلٍ مِن فضّة وَارْبَعةُ أَحمالٍ من ذَهَب، وكانَ الخاتمُ لِمَرْوانِ بن طَوْق...؛ خراج شام، سیصد بار نقره و چهار بار طلا بود، و این انگشتر از مروانِ بن طوق بود... .

۲. مستدرک الوسائل ۷: ۲۵۹ ـ ۲۶۰، حدیث ۸۱۸۹ (با اندکی تفاوت).

خراج شام سیصد بار نقره و چهار صد بار طلا بود (در بعضی از نسخه‌ها چهار بار طلا آمده است).

این انگشتر در دست «طَوْق بن حَرّان» بود که امیرالمؤمنین علیه السلام او را کشت و انگشتر را از انگشتش درآورد و در ضمن غنایم [جنگی] به پیامبر صلی الله علیه و آله داد. پیامبر صلی الله علیه و آله از آن حضرت خواست که انگشتر را [برای خود] بردارد. امام علیه السلام آن انگشتر را گرفت و وقتی [به مسجد] آمد آن انگشتر در دستش بود و در حین نماز پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به سائل صدقه داد.

از کتاب «سرّ العالمین» (اثر غزالی) حکایتِ طولانی نقل شده است که چکیدهٔ آن این است:

انگشتر سلیمان بن داود علیه السلام پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آورده شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را گرفت و به علی علیه السلام داد. علی علیه السلام آن را در انگشت کرد. پرندگان و جنّیان و مردم حضور می‌یافتند و آن را مشاهده می‌کردند و شهادت می‌دادند [که آن انگشتر، انگشتر سلیمان است].

سپس دمریاط جنّی آمد و زمانی طولانی با آن حضرت سخن گفت. چون در نماز ظهر صف بستند، جبرئیل به صورت سائل درآمد و میان صفوف می‌گشت. زمانی که به رکوع رفتند، جبرئیل پشت سر علی علیه السلام ایستاد و [در لباس سائل از آن حضرت] کمک خواست. علی علیه السلام به دستش اشاره کرد، خاتم سوی سلیمان پرید، ملائکه از تعجّب فریاد کشیدند.

جبرئیل با تهنیت و تبریک آمد، در حالی که می‌گفت: شمایید خاندانی که خدا به شما نعمت داد، کسانی که خدا پلیدی را از آنها زدود و پاک و پاکیزه‌شان ساخت.

ماجرا را به پیامبر ﷺ خبر دادند. از علی ؑ پرسید [چرا این کار را کردی] امام ؑ فرمود: به چه کار آیدمان، نعمتی که از میان می‌رود و دولتی که دست به دست می‌گردد و دنیایی که در حلال آن حساب و در حرامِ آن عقاب و کیفر است.[۱]

به نظر می‌رسد این نقل با تصدّق انگشتر مشهور مغایرت دارد. از این رو، توهّم اتحاد این دو انگشتر از سوی بعضی از اصحاب ما، وَهم است.

[نیز] گاه این توهّم پیش می‌آید که میان خبر حُلّه (که آن را از کافی نقل کردیم) و اخبار خاتم (انگشتر) از نظر شأن نزول آیهٔ ولایت، تناقض هست.

[باید گفت] تناقضی وجود ندارد؛ زیرا نزول آن در دو بار جایز می‌باشد (چنان که دربارهٔ سورهٔ فاتحه روایت است که دو بار نازل شد).

وجه دیگری [نیز] امکان دارد و آن این است که امام ؑ حُلّه (جامه و عبا) را به فرشته بخشید (که خبر کتابِ کافی آشکارا آن را گویاست) و انگشتر را به سائل (که از آدمیان بود) داد و دادن انگشتر یک بار صورت گرفت [نه دو بار].

بر این اساس، مقصود از «حلّه» معنای باطنی است و با اهدای آن از سوی نجاشی منافات ندارد؛ چراکه اَعیان باطنی، گاه ـ در ظاهر ـ به صورت‌های جسمانی تمثّل ونمود می‌یابند؛ مانند جبرئیل که به صورت دِحیهٔ کَلْبی درمی‌آمد.

---

۱. رسالة سرّ العالمین وکشف ما فی الدارین: ۹۲ ـ ۹۳ (به نقل از النصّ علی امیرالمؤمنین ؑ: ۲۹۲، اثر سید علی عاشور).

تحقیق مفصّل این امور به طول می‌انجامد. قلبم اکنون ـ به خاطر عدم تمرکز حواس ـ اقبالی ندارد تا به ذکر آن بپردازم.

از امیرالمؤمنین علیه السلام (که انگشتر را به سائل صدقه داد) امید دارم که از فضل و کرمش ـ با برطرف ساختن گرفتاری‌ها و زدودن غم‌ها ـ بر من تصدّق ورزد؛ زیرا آن حضرت می‌تواند آنچه را بدان گرفتار آمدم بزداید و آنچه را در آن افتادم دفع کند. امام علیه السلام اهلیّت برای این کار را دارد، گرچه من سزامند این لطف آن حضرت نیستم (صلوات خدا بر او و خاندانش باد).

حدیث (۱۷)

[چشم و گوش و قلبِ غیب‌بین امام علیه السلام]

المنتخب، اثر طُرَیحی رحمه الله.

طُرَیحی رحمه الله با حذف إسناد از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا وَتَيَقَّنُوا أَنَّ لَنَا مَعَ كُلِّ وَلِيٍّ لَنَا أَعْيُناً نَاظِرَةً لا تُشْبِهُ أَعْيُنَ النَّاسِ، وَفِيهَا نُورٌ مِنْ نُورِ اللَّهِ، وَحِكْمَةٌ مِنْ حِكَمِ اللَّهِ تَعَالىٰ لَيْسَ لِلشَّيْطَانِ فِيهَا نَصِيبٌ، كُلُّ بَعِيدٍ مِنْهَا قَرِيبٌ.

وَإِنَّ لَنَا مَعَ كُلِّ وَلِيٍّ أَعْيُناً نَاظِرَةً، وَأَلْسُناً نَاطِقَةً، وَقُلُوباً وَاعِيَةً، وَلَيْسَ يَخْفىٰ عَلَيْنَا شيءٌ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَأَقْوَالِكُمْ وَأَفْعَالِكُمْ؛ بِدَلِيلِ قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾.[1]

وَلَوْ لَمْ يَكُنْ كَذٰلِكَ، لَمْ يَكُنْ لَنَا عَلَى النَّاسِ فَضْلٌ؛[2]

---

۱. سورهٔ توبه (۹) آیهٔ ۱۰۵.

۲. المنتخب: ۲۱۴؛ الأربعين في حبّ أميرالمؤمنين: ۳۸۰، حديث ۲۵.

ای مردم، بدانید و یقین یابید که برای ما به همراه هر ولیّی ما نگاه‌های تیزبینی است که به دیدگان مردم شباهت ندارد، در آنها نوری از نورهای خدا و حکمتی از حکمت‌های اوست که شیطان در آن بهره‌ای ندارد، هر دوری، نسبت به آن نزدیک است.

همانا برای ما با هر ولیّی چشمانی است که می‌نگرد و زبان‌هایی که سخن می‌گوید و قلب‌هایی که در می‌یابد و حفظ می‌کند، و چیزی از اعمال و اقوال و اَفعال شما بر ما پوشیده نمی‌ماند؛ دلیل آن این سخن خداست که فرمود: «بگو [آنچه را می‌خواهید] عمل کنید، عملتان را خدا و رسولش و مؤمنان خواهند دید».

و اگر این گونه نبود، ما بر مردم فضل و برتری نداشتیم.

حدیث (١٨)

[نگاه ملکوتی امام علیه السلام]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد، از پدرش، از عبدالله بن مُغیره، از عبدالله بن مُسْکان [گفت]:

قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام: ﴿ وَكَذٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴾ (١).

قَالَ: كُشِطَ لإِبْرَاهِيمَ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ حَتَّى نَظَرَ إِلىٰ مَا فَوْقَ الْعَرْشِ، وَكُشِطَ لَهُ الأَرْضُ حَتَّىٰ رَأىٰ مَا فِي الْهَوَاءِ.

وَفُعِلَ بِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله مِثْلُ ذٰلِكَ.

---

١. سورة انعام (٦) آية ٧٥.

وَإِنِّي لأَرَىٰ صَاحِبَكُمْ وَالأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ، قَدْ فُعِلَ بِهِمْ مِثْلُ ذٰلِكَ؛ [1]

در این سخن خدا که «و این چنین ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم و برای آنکه از یقین‌داران باشد» امام صادق علیه السلام فرمود:

برای ابراهیم آسمان‌های هفت‌گانه رونمایی شد تا آنجا که به بالای عرش نگریست و برایش زمین رونمایی شد تا آنجا که آنچه را در هواست دید.

و مانند این کار نسبت به محمّد صلی الله علیه و آله صورت گرفت.

و صاحب شما و امامان بعد او را می‌نگرم که مثل این عمل برای آنها انجام می‌گیرد.

[یادآوری]

می‌گویم: بدین معنا اخبار فراوانی هست، به آوردن یکی از آنها بسنده کردیم. هرکه خواهان آنهاست به «بصائر الدرجات» و دیگر کتاب‌های اخبار رجوع کند.

حدیث (۱۹)

[امام علی علیه السلام نخستین فردی است که با لوای حمد به بهشت درمی‌آید]

علل الشرایع، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

صدوق رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد حسین بن علی صُوفی رحمه الله گفت: برای ما حدیث کرد ابو العبّاس، عبدالله بن جعفر حَضرمی [حِـمْیَری] گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن عبدالله قُرَشی، گفت: برای ما حدیث کرد علیّ بن احمد تَمیمی، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن مروان، گفت: برای ما حدیث کرد عبدالله بن یحیی، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن حسن

۱. بصائر الدرجات ۲: ۱۰۷، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۱۲: ۷۲، حدیث ۱۸.

[حسين] بن على بن حسين، از پدرش، از جدّش، از حسين بن على، از پدرش علىّ بن أبى طالب عليهما السلام كه فرمود:

قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ.

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَدْخُلُهَا قَبْلَكَ؟!

قَالَ: نَعَمْ إِنَّكَ صَاحِبُ لِوَائِي فِي الْآخِرَةِ كَمَا أَنَّكَ صَاحِبُ لِوَائِي فِي الدُّنْيَا، وَحَامِلُ اللِّوَاءِ هُوَ الْمُقَدَّمُ.

ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ، كَأَنِّي بِكَ وَقَدْ دَخَلْتَ الْجَنَّةَ وَبِيَدِكَ لِوَائِي، وَهُوَ لِوَاءُ الْحَمْدِ، تَحْتَهُ آدَمُ وَمَنْ دُونَهُ؛[1]

رسول خدا صلى الله عليه وآله به من فرمود: [اى على] تو نخستين وارد شوندهٔ بهشتى.

گفتم: اى رسول خدا، قبل از شما داخل بهشت مى‌شوم؟!

پيامبر صلى الله عليه وآله فرمود: آرى، تو در آخرت صاحبِ پرچمِ منى (چنان كه در دنيا پرچمدار منى) و پرچمدار، جلو است.

سپس فرمود: اى على، گويا تو را مى‌بينم كه به بهشت درآمده‌اى و پرچم «لواء الحمد» كه آدم وديگر كسان [كه بهشتى‌اند] در زير آن‌اند، در دستِ توست.

حديث (٢٠)

وجهى از وجوه نام‌گذارى على عليه السلام به امير المؤمنين

علل الشرايع، اثر شيخ صدوق رحمه الله.

صدوق رحمه الله مى‌گويد: براى ما حديث كرد مُظَفَّر بن جعفر علوى رحمه الله گفت: براى ما حديث كرد جعفر بن محمّد بن مسعود، گفت: براى ما حديث كرد جبرئيل

---

١. علل الشرايع ١: ١٧٢ ـ ١٧٣، حديث ١؛ بحار الأنوار ٨: ٦، حديث ٩.

بن احمد، گفت: برایم حدیث کرد حسن بن حرزاد [خُرَّزاد] از محمّد بن موسی بن فرات، از یعقوب بن سُوَید، گفت:

قُلْتُ لأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: لِمَ سُمِّيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

قَالَ: لأَنَّهُ يَمِيرُهُمُ الْعِلْمَ، أَمَا سَمِعْتَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ وَنَمِيرُ أَهْلَنَا ﴾ [1]؛ [2]

یعقوب بن سُوَید می‌گوید: از امام باقر عليه السلام پرسیدم: فدایت شوم! چرا امیرالمؤمنین، امیرالمؤمنین نامیده شد؟

امام عليه السلام فرمود: زیرا [مادهٔ «میر» به معنای سامان زندگی است و آن حضرت افزون بر خوراک مادّی] علم را به آنان می‌خوراند. آیا نشنیدی که خدای عزّ و جلّ [از قول برادران یوسف] می‌فرماید: «آذوقهٔ خانوادهمان را تأمین می‌کنیم».

حدیث (۲۱)

[دلیل نامگذاری ذوالفقار و ویژگی آن]

علل الشرایع، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

صدوق رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن عِصام کُلَینی رحمه الله، گفت: برای ما حدیث کرد عَلّان، از محمّد بن یعقوب کُلَینی، سند را به امام صادق عليه السلام می‌رساند که فرمود:

إِنَّمَا سُمِّيَ سَيْفُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ذَا الْفَقَارِ لأَنَّهُ كَانَ فِي وَسَطِهِ خَطٌّ فِي طُولِهِ يشبه بِفَقَارِ الظَّهْرِ، فَسُمِّيَ ذَا الْفَقَارِ بِذٰلِكَ.

---

۱. سورهٔ یوسف (۱۲) آیهٔ ٦٥.

۲. علل الشرایع ۱: ١٦١، حدیث ٤؛ بحار الأنوار ۳۷: ۲۹۳، حدیث ۷.

وَكَانَ سَيْفاً نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ مِنَ السَّمَاءِ، وَكَانَتْ حَلْقَتُهُ فِضَّةً، وَهُوَ الَّذِي نَادىٰ بِهِ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتىٰ إِلَّا عَلِيٌّ؛ (۱)

شمشير اميرالمؤمنين عليه السلام بدان خاطر «ذوالفقار» ناميده شد كه در ميانهٔ طولِ آن خطّى شبيه مهره‌هاى پشت بود.

اين شمشير را جبرئيل از آسمان فرود آورد، حلقه‌اش از نقره بود و اين همان شمشيرى است كه منادى از آسمانِ ندا داد: شمشيرى چون ذوالفقار و جوانمردى مانند على نيست.

حديث (۲۲)

[رابطهٔ حُبّ على عليه السلام با حلال زادگى]

علل الشرايع، اثر شيخ صدوق رحمه الله.

صدوق رحمه الله مى‌گويد: براى ما حدِيث كرد محمّد بن على ماجِيْلَوَيه رحمه الله گفت: براى ما حديث كرد عمويم، ابن اَبى هيثم [محمّد بن ابى القاسم] از محمّد بن على كوفى قُرَشى، از محمّد بن سِنان، از مُفَضَّل بن عُمَر، از امام صادق عليه السلام كه فرمود:

مَنْ وَجَدَ بَرْدَ حُبِّنَا فِي قَلْبِهِ، فَلْيُكْثِرِ الدُّعَاءَ لأُمِّهِ، فَإِنَّهَا لَمْ تَخُنْ أَبَاهُ؛ (۲)

هركس خُنكاى محبّت ما را در دلش مى‌يابد، براى مادرش فراوان دعا كند؛ چراكه او به پدرش خيانت نكرد.

---

۱. علل الشرايع ۱: ۱۶۰، حديث ۲؛ بحار الأنوار ۴۲: ۶۵، حديث ۷.
۲. علل الشرايع ۱: ۱۴۲، حديث ۵؛ بحار الأنوار ۲۷: ۱۴۶ ـ ۱۴۷، حديث ۶.

حدیث (۲۳)

[دوستِ علی دوستِ خدا و دشمنش دشمنِ خداست]

علل الشرایع، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

صدوق رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن قاسم استرآبادی، گفت: برای ما حدیث کرد یوسف بن محمّد بن زیاد و علی بن محمّد بن بشّار [سَیّار] از پدرشان،[1] از حسن بن علی (بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علیّ بن اَبی طالب علیهم السلام) [امام حسن عسکری علیه السلام] از پدرش [امام هادی علیه السلام] از پدرانش علیهم السلام که فرمود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ ذَاتَ يَوْمٍ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، أَحْبِبْ فِي اللَّهِ وَأَبْغِضْ فِي اللَّهِ، وَوَالِ فِي اللَّهِ وَعَادِ فِي اللَّهِ، فَإِنَّهُ لَا تَنَالُ وَلَايَةَ اللَّهِ إِلَّا بِذٰلِكَ، وَلَا يَجِدُ رَجُلٌ طَعْمَ الإِيمَانِ ـ وَإِنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ وَصِيَامُهُ ـ حَتّىٰ يَكُونَ كَذٰلِكَ.

وَقَدْ صَارَتْ مُؤَاخَاةُ النَّاسِ يَوْمَكُمْ هَذَا أَكْثَرُهَا فِي الدُّنْيَا؛ عَلَيْهَا يَتَوَادُّونَ وَعَلَيْهَا يَتَبَاغَضُونَ، وَذٰلِكَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً.

فَقَالَ لَهُ: وَكَيْفَ لِي أَنْ أَعْلَمَ أَنِّي قَدْ وَالَيْتُ وَعَادَيْتُ فِي اللَّهِ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ وَمَنْ وَلِيُّ اللَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ) حَتّىٰ أُوَالِيَهُ وَمَنْ عَدُوُّهُ حَتّىٰ أُعَادِيَهُ.

فَأَشَارَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِلىٰ عَلِيٍّ عليه السلام، فَقَالَ أَتَرىٰ هٰذَا؟

قَالَ: بَلىٰ.

قَالَ: وَلِيُّ هَذَا وَلِيُّ اللَّهِ فَوَالِهِ، وَعَدُوُّ هٰذَا عَدُوُّ اللَّهِ فَعَادِهِ، وَالِ وَلِيَّ هٰذَا وَلَوْ أَنَّهُ قَاتِلُ أَبِيكَ وَوُلْدِكَ، وَعَادِ عَدُوَّ هٰذَا وَلَوْ أَنَّهُ أَبُوكَ وَوُلْدُكَ؛[2]

---

۱. یعنی هم یوسف بن محمد از پدرش روایت کرد و هم علی بن محمد از پدرش نقل کرد.

۲. علل الشرایع ۱: ۱۴۰ ـ ۱۴۱، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۲۷: ۵۴ ـ ۵۵، حدیث ۸.

روزی رسول خدا ﷺ به یکی از اصحابش فرمود: ای بندهٔ خدا، برای خدا مردم را دوست و دشمن بدار، برای خدا با آنها دوستی و دشمنی کن؛ چراکه جز بدین وسیله به ولایت خدا نمی‌رسی، و هیچ فردی ـ هرچند نماز و روزه‌اش فراوان باشد ـ طعم ایمان را جز از این راه نمی‌چشد.

برادری شما با یکدیگر امروزه بیشتر به خاطر دنیاست. برای دنیا همدیگر را دوست و دشمن می‌دارید و این، در پیشگاه خدا چیزی را بسنده نمی‌کند.

آن شخص پرسید: چگونه بدانم که برای خدا دوستی و دشمنی می‌ورزم؟ ولیّ خدا کیست تا او را دوست بدارم؟ دشمن خدا کیست تا با او دشمن شوم؟

رسول خدا ﷺ به علی علیه‌السلام اشاره کرد و فرمود: آیا این شخص را می‌بینی؟

آن شخص گفت: آری.

فرمود: دوستدار این شخص ولیّ خداست، او را دوست بدار و دشمن این شخص دشمن خداست، با او دشمنَ باش.

ولیّ این شخص را دوست بدار، هرچند قاتل پدر و فرزندانت باشد و دشمن این شخص را دشمن بدار، هرچند پدر و فرزندانت باشد.

حدیث (۲۴)

کلام اَعْمَش با ابو حنیفه

الأمالی، اثر شیخ طوسی رحمه‌الله.

شیخ طوسی رحمه‌الله می‌گوید: به ما خبر داد جماعتی از ابو المُفَضَّل، گفت: برای ما حدیث کرد ابراهیم بن جعفر [حَفْص] بن عُمَر عسکری (در

«مِصِّیصَه»)[١] گفت: برای ما حدیث کرد عبدالله بن هَیْثَم، از عبدالله أنماطی بغدادی (در «حلب») گفت: برای ما حدیث کرد حسن بن سعید نَخَعی (پسر عموی شَریک) گفت: برایم حدیث کرد شَریک بن عبدالله قاضی، گفت:

حَضَرْتُ الأَعْمَش فِي عِلَّتِهِ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا، فَبَيْنَا أَنَا عِنْدَهُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ ابْنُ شُبْرُمَةَ وَابْنُ أَبِي لَيْلىٰ وَأَبُو حَنِيفَةَ، وَسَأَلُوهُ عَنْ حَالِهِ.

فَذَكَرَ ضَعْفاً شَدِيداً، وَذَكَرَ مَا يَتَخَوَّفُ مِنْ خَطِيئَاتِهِ وَأَدْرَكَتْهُ رَنَّةٌ فَبَكىٰ.

فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو حَنِيفَةَ فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، اتَّقِ اللّٰهَ وَانْظُرْ لِنَفْسِكَ فَإِنَّكَ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا وَأَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الآخِرَةِ، وَقَدْ كُنْتَ تُحَدِّثُ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِأَحَادِيثَ لَوْ رَجَعْتَ عَنْهَا كَانَ خَيْراً لَكَ.

قَالَ الأَعْمَشُ: مِثْلُ مَا ذَا يَا نُعْمَانُ؟

قَالَ: مِثْلُ حَدِيثِ عَبَايَةَ: أَنَا قَسِيمُ النَّارِ.

قَالَ: وَلِمِثْلِي تَقُولُ يَا يَهُودِيُّ، أَقْعِدُونِي وَسَنِّدُونِي أَقْعِدُونِي، حَدَّثَنِي ـ وَالَّذِي إِلَيْهِ مَصِيرِي ـ مُوسَى بْنُ طَرِيفٍ (وَلَمْ أَرَ أَسَدِيّاً كَانَ خَيْراً مِنْهُ) قَالَ: سَمِعْتُ عَبَايَةَ بْنَ رِبْعِيٍّ إِمَامَ الْحَيِّ، فَقَالَ سَمِعْتُ عَلِيّاً عليه السلام يَقُولُ: أَنَا قَسِيمُ النَّارِ؛ أَقُولُ هٰذَا وَلِيِّي دَعِيهِ وَهٰذَا عَدُوِّي خُذِيهِ.

وَحَدَّثَنِي أَبُو الْمُتَوَكِّلِ النَّاجِي فِي إِمْرَةِ الْحَجَّاجِ (لَعَنَهُ اللّٰهُ) وَكَانَ يَشْتِمُ عَلِيّاً عليه السلام شَتْماً مُقْذِعاً ـ يَعْنِي الْحَجَّاجَ ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يَأْمُرُ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ فَأَقْعُدُ أَنَا وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَى الصِّرَاطِ

---

١. در ضبط این واژه (به فتح یا کسر میم و...) و مکانی به این نام اختلاف است: «از مرزهای روم» «بَلَدی در شام»، «جایی در مرزهای شام»، «یکی از قریه‌های دمشق» (بنگرید به، الکافی ٩: ٣٩١، پی‌نوشت ٣، چاپ دار الحدیث).

وَيُقَالُ لَنَا: أَدْخِلَا الْجَنَّةَ مَنْ آمَنَ بِي وَأَحَبَّكُمَا، وَأَدْخِلَا النَّارَ مَنْ كَفَرَ بِي وَأَبْغَضَكُمَا.

قَالَ أَبُو سَعِيدٍ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا آمَنَ بِاللَّهِ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِي، وَلَمْ يَتَوَلَّ ـ أَوْ قَالَ: لَمْ يُحِبَّ ـ عَلِيّاً، وَتَلَا: ﴿ أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ﴾.[1]

قَالَ: فَجَعَلَ أَبُو حَنِيفَةَ إِزَارَهُ عَلَىٰ رَأْسِهِ وَقَالَ: قُومُوا بِنَا لَا يَجِيئُنَا أَبُو مُحَمَّدٍ بِأَطَمَّ مِنْ هٰذَا.

قَالَ الْحَسَنُ بْنُ سَعِيدٍ: قَالَ لِي شَرِيكُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: فَمَا أَمْسَىٰ ـ يَعْنِي الْأَعْمَشَ ـ حَتَّىٰ فَارَقَ الدُّنْيَا.[2]

شريک بن عبدالله می‌گوید: در مرضی که اَعْمَش در آن از دنیا رفت، به بالینش حضور یافتم. در همان هنگام که ما نزدش بودیم، ابن شُبْرُمه و ابن ابی لیلا و ابو حنیفه درآمدند و حالش را جویا شدند.

اَعمش از ضعف شدید گفت و از خطاهایش دل نگران بود، بُغض گلویش را گرفت و گریست.

ابو حنیفه رو به اَعْمَش کرد و گفت: ای ابو محمّد، از خدا بترس و در خویش بنگر، تو در پایان زندگی دنیایی و سرآغاز آخرتی، دربارهٔ علیّ بن اَبی طالب، احادیثی بر زبان آوردی که اگر از آنها برگردی برایت بهتر است.

اَعْمَش پرسید: مثل کدام حدیث، ای نعمان؟

ابو حنیفه گفت: مانند حدیث عَبایه [که در آن از علی علیه‌السلام روایت می‌کنی که فرمود:] «أنا قسیم النار» (من تقسیم کنندهٔ دوزخم).

---

۱. سورهٔ ق (۵۰) آیهٔ ۲٤.

۲. امالی طوسی: ٦٢٨ ـ ٦٢٩ (مجلس ۳۰) حدیث ۱۲۹٤؛ بحار الأنوار ۳۹ ـ ۱۹٦ ـ ۱۹۷، حدیث ۷.

اَعْمَش گفت: به چون منی این حرف را می‌زنی ای یـهودی! مـرا بـنشانید، تکیه‌ام دهید، بلندم کنید [و آن گاه که تکیه داد و نشست، گفت:] سوگند به کسی که بازگشتم سوی اوست، برایم حدیث کرد موسی بن ظریف (و از اَسَدی‌ها بهتر از او ندیدم) گفت: شنیدم عَبایة بن رِبْعی (امام قبیله‌اش) گفت: شنیدم علی علیه السلام می‌فرمود: من قسمت کنندهٔ دوزخم، می‌گویم این شخص، ولی و دوست من است، رهایش کن و آن شخص، دشمن من است او را بگیر.

و برایم حدیث کرد ابو متوکّل ناحی، در امارت حجّاج (لعنت خدا بر او باد، وی ناسزاهای زشت و رسوایی به علی علیه السلام می‌داد) از ابو سعید خُدری رضی الله عنه کـه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه قیامت فرا رَسد، من و علیّ بن اَبی طالب به امر خدای عزّ و جلّ بر صراط می‌نشینیم و به ما گفته می‌شود: هرکه را به من ایمان آوَرْد و شما را دوست داشت به بهشت درآورید، و هرکه را به من کفر ورزید و شما را دشمن داشت، به دوزخ افکنید.

ابو سعید می‌گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: کسی که به من ایمان نیاورد و علی را ولیّ خویش نداند (یا او را دوست ندارد) به خدا ایمان نیاوَرْد، و این آیه را تلاوت کرد: «هر کافر ستیزه جویی را در دوزخ اندازید».

ابو حنیفه عبایش را بر سر انداخت و گفت: بـرخـیزید، ابـو مـحمّد پـاسخ کوبنده‌تر از این به ما ندهد.

حسن بن سعید بیان داشت که: شریک بن عبدالله برایم گفت: اعمش آن روز را به شب نرساند و از دنیا رفت.

[نکته]

می‌گویم: خوشا به حال بنده‌ای که سخنِ پایانی عمر و توشهٔ روز قیامت او چنین سخنی باشد (والسلام).

حدیث (۲۵)

[علی علیه السلام دانای اَدیان]

بصائر الدرجات، اثر صفّار.

صفّار می‌گوید: برای ما حدیث کرد ابراهیم بن هاشم، از ابو عبدالله بَرْقی، از خَلَف بن حَمّاد، از داود بن فَرْقَد، از امام صادق علیه السلام که فرمود:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: لَوْ ثَنَى النَّاسُ لِي وِسَادَةً كَمَا ثُنِيَ لابْنِ صُهَاكٍ لَحَكَمْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَاةِ بِالتَّوْرَاةِ حَتَّىٰ يَزْهَرَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، وَلَحَكَمْتُ بَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِالزَّبُورِ حَتَّىٰ يَزْهَرَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، وَلَحَكَمْتُ بَيْنَ أَهْلِ الإِنْجِيلِ بِالإِنْجِيلِ حَتَّى يَزْهَرَ ما بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَلَحَكَمْتُ بَيْنَ أَهْلِ الْفُرْقَانِ بِالْفُرْقَانِ حَتَّىٰ يَزْهَرَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ؛[1]

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر بالش و متکایی برایم دولا می‌شد (چنان که برای ابن صُهاک[2] این فرصت فراهم آمد) میانِ اهل تورات به تورات حکم می‌کردم تا میانِ آسمان و زمین بدرخشد و میانِ اهل زبور براساس زبور حکم می‌کردم تا

---

۱. بصائر الدرجات ۲: ۱۳۳، حدیث ۳؛ بحار الأنوار ۲٦: ۱۸۲، حدیث ۹.

۲. مقصود از «ابن صهاک» عُمَر است. زمانی، در ترجمهٔ شعری گفته‌ام:

گر تو مستِ شرابی به کوثر — شو فنا در تولّای حیدر
چون تولّی هُمای ولایست — پس بری باش از زُفَر وحَبتَر
زادهٔ آن صُهاکی تو را چه — نعثل است ابن عفّان کافر

میانِ آسمان و زمین پرتو افکند و میانِ اهل انجیل به انجیل حکم می‌کردم تا میانِ آسمان و زمین نور بیفشاند و میانِ اهل فرقان به فرقان حکم می‌کردم تا میانِ آسمان و زمین بتابد.

اشاره‌ای به غفلتی که برای «صاحب عوالم» رخ داد

مُصَنِّف این کتاب می‌گوید: از تصحیف‌های عجیبی که به دست نسخه‌برداران کتاب **بصائر الدرجات** یا راویان این حدیث رخ داد این است که آنان «ابن صُهاک» را به «ابنِ صُوحان» تصحیف کردند تا اینکه کار بدانجا رسید که شیخ محدّث، شیخ عبدالله بحرانی، در کتاب امامت «عوالم العلوم» در لغزش‌های ناگفتنی افتد.

وی پس از آنکه این روایت را می‌آورد، می‌گوید:

> ذکرِ ابن صُوحان در این روایت، جای شگفتی دارد. شاید ابن اَبی سفیان باشد، و بنا بر این تقدیر، مراد از سخن امام علیه السلام این است: اگر میانِ اصحابم نفوذ داشتم و حرفم را می‌پذیرفتند؛ مانند نفوذ امر صَعْصَعة بن صُوحان یا برادرش زید، در میان قوم خویش...
>
> در بعضی از نسخه‌ها آمده است: «کما سأل ابن صوحان»؛ یعنی اگر دیگر اصحابم (همان گونه که ابن صوحان می‌پرسد و سخنم را می‌پذیرد) سؤال می‌کردند و حرفم را می‌پذیرفتند. [1]

---

۱. این سخن را علّامهٔ مجلسی رحمه الله در «بحار الأنوار ۲۶: ۱۸۲» در ذیل حدیث مذکور، می‌آورد و صاحب عوالم (مانند موارد دیگر) بی‌آنکه نامی از علّامه مجلسی رحمه الله ببرد، بی‌کم و کاست آن را در کتابش می‌آورد. از این رو، نقد مصنّف رحمه الله در واقع به علّامه مجلسی رحمه الله برمی‌گردد.

پیداست که این توجیهات شیخ بحرانی، رسواتر از تصحیفِ نسخه نویسان یا راویان است.

محدّث، در امثال این موارد، باید تنها بدین سخن اکتفا کند و بگوید: «لفظ فلانی معنایش نامعلوم است» نه اینکه در چنین تکلّفاتی افتد که مادر داغدیده از آن می‌خندد.

به خدا سوگند، این کار بی‌نهایت زشت می‌نماید؛ زیرا [آنچه در روایت هست] کلام کسی است که خداوندگار بلاغت و فصاحت است. مطلبی را که شیخ بحرانی ذکر می‌کند، سخنی است که بادیه نشینان عجم این گونه حرف نمی‌زنند، چه رسد به شخصی که فصیح‌ترین عرب می‌باشد.

وجه تصحیف در این واژه این است که این لفظ هرگاه با های دو شقّه (بدین گونه: صهاك) نوشته شود، بر نسخه نویسانِ ضعیف، امر مشتبه می‌شود و گمان می‌کنند این «هـ» زیرش «واو» و بالای آن «حاء» است و آن را «صُوحا» می‌پندارند.

اشتباه صورت کاف با نون در خطوط «مقرمطه» [خطوط ریز و نزدیک به هم] معلوم است. هنگامی که کاف نیز با نون تصحیف شود، واژهٔ «صُوحان» پدید می‌آید.

ادامهٔ سخن شیخ بحرانی ﷺ از کلام پیشین وی، نادرست‌تر است.

حدیث (۲۶)

حدیث دهقان مُنَجِّم

الاحتجاج، اثر شیخ طبرسی ﷺ.

از سعید بن جُبَیر روایت است که گفت:

اسْتَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام دِهْقَانٌ مِنْ دَهَاقِينِ الْفُرْسِ، فَقَالَ لَهُ بَعْدَ التَّهْنِئَةِ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، تَنَاحَسَتِ النُّجُومُ الطَّالِعَاتُ، وَتَنَاحَسَتِ السُّعُودُ بِالنُّحُوسِ، وَإِذَا كَانَ مِثْلُ هٰذَا الْيَوْمِ وَجَبَ عَلَى الْحَكِيمِ الاخْتِفَاءُ. وَيَوْمُكَ هٰذَا يَوْمٌ صَعْبٌ قَدِ انْقَلَبَ فِيهِ كَوْكَبَانِ، (١) وَانْقَدَحَ مِنْ بُرْجِكَ النِّيرَانُ، (٢) وَلَيْسَ الْحَرْبُ لَكَ بِمَكَانٍ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام: وَيْحَكَ يَا دِهْقَانُ الْمُنْبِئُ بِالآثَارِ، الْمُحَذِّرُ مِنَ الأَقْدَارِ، مَا قِصَّةُ صَاحِبِ الْمِيزَانِ وَقِصَّةُ صَاحِبِ السَّرَطَانِ، وَكَمِ الْمَطَالِعُ مِنَ الأَسَدِ وَالسَّاعَاتِ [والساكنات (خ)] مِنَ الْمُحَرَّكَاتِ، وَكَمْ بَيْنَ السَّرَارِيِّ وَالدَّرَارِي؟

قَالَ: سَأَنْظُرُ، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلىٰ كُمِّهِ وَأَخْرَجَ مِنْهُ أُسْطُرْلَاباً يَنْظُرُ فِيهِ.

فَتَبَسَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام وَقَالَ: أَتَدْرِي مَا حَدَثَ الْبَارِحَةَ؟ وَقَعَ بَيْتٌ بِالصِّينِ، وَانْفَرَجَ بُرْجُ مَاجِينَ، وَسَقَطَ سُورُ سَرَانْدِيبَ، وَانْهَزَمَ بِطْرِيقُ الرُّومِ بِأَرْمَنِيَّةَ، وَفُقِدَ دَيَّانُ الْيَهُودِ بِأَيْلَةَ، وَهَاجَ النَّمْلُ بِوَادِي النَّمْلِ، وَهَلَكَ مَلِكُ إِفْرِيقِيَّةَ.

أَكُنْتَ عَالِماً بِهٰذَا؟ قَالَ: لَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَقَالَ: الْبَارِحَةَ سَعِدَ سَبْعُونَ أَلْفَ عَالَمٍ، وَوُلِدَ فِي كُلِّ عَالَمٍ سَبْعُونَ أَلْفاً، وَاللَّيْلَةَ يَمُوتُ مِثْلُهُمْ، وَهٰذَا مِنْهُمْ ـ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلىٰ سَعْدِ بْنِ مَسْعَدَةَ الْحَارِثِيِّ وَكَانَ جَاسُوساً لِلْخَوَارِجِ فِي عَسْكَرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام ـ.

فَظَنَّ الْمَلْعُونُ أَنَّهُ يَقُولُ خُذُوهُ، فَأَخَذَ بِنَفْسِهِ فَمَاتَ، فَخَرَّ الدِّهْقَانُ سَاجِداً.

---

١. در «بحار الأنوار ٤٠: ١٦٧» آمده است: قد اقْتَرَنَ فيه كَوْكَبان، وَانكَفَأَ فيه الميزان، ... .
و در ديگر الفاظ نيز، تفاوت‌هايى وجود دارد.

٢. در «بحار الأنوار ٥٥: ٢٣٠» الفاظ روايت به گونهٔ ديگرى نقل شده است و در آن مى‌خوانيم: وَاتَّقَدَت مِن بُرجِكَ النّيران، ...

فَقَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَلَمْ أَرِوِّكَ [۱] مِنْ عَيْنِ التَّوْفِيقِ؟ قَالَ: بَلىٰ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَقَالَ: أَنَا وَصَاحِبِي لَا شَرْقِيٌّ وَلَا غَرْبِيٌّ، نَحْنُ نَاشِئَةُ الْقُطْبِ وَأَعْلَامُ الْفَلَكِ.

أَمَّا قَوْلُكَ «انْقَدَحَ مِنْ بُرْجِكَ النِّيرَانُ» فَكَانَ الْوَاجِبُ أَنْ تَحْكُمَ بِهِ لِي لَا عَلَيَّ، وَأَمَّا نُورُهُ وَضِيَاؤُهُ فَعِنْدِي، وَأَمَّا حَرِيقُهُ وَلَهَبُهُ فَذَهَبَ عَنِّي.

فَهٰذِهِ مَسْأَلَةٌ عَمِيقَةٌ احْسِبْهَا إِنْ كُنْتَ حَاسِباً؛ [۲]

یکی از دهقاناِن ایران به پیشباز امیرالمؤمنین عليه السلام آمد و پس از تبریک گفت: ای امیرالمؤمنین، طالع‌های نجوم نحس‌اند و طالع‌های نیک نحس شده‌اند. در مانند چنین روزی، حکیم باید پنهان بماند. امروز، روز سختی است، زهره و مشتری با هم قران دارند و در بُرجِ تو آتش شعله‌ور است، جنگ در این روز جا ندارد.

امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: وای بر تو ای دهقان که از آثار خبر می‌دهی و از تقدیر برحذر می‌داری، قصّهٔ ستارگانی که در برج میزان [۳] و سرطان‌اند [٤] چیست؟ اکنون چند ستاره از بُرجِ اَسَد [۵] طلوع کرده است؟ چند ساعت از طلوع سایر سیّاره‌ها گذشته است؟ میان ستارگان پنهان و آشکار چقدر فاصله هست؟

---

۱. در «مناقب آل أبي طالب ۲: ۵۲» این کلمه «أَلَمْ أُرِكَ» ضبط شده است. در «احتجاج طبرسی و بحار الأنوار»، «أَلَمْ أَرْوِكَ» می‌باشد.

۲. احتجاج طبرسی ۱: ۲۳۹ ـ ۲٤۰؛ بحار الأنوار ۵۵: ۲۲۱ ـ ۲۲۲، حدیث ۲.

۳. برج میزان: بُرج هفتم از بُروج دوازده‌گانه فلکی، برابر با ماه مهر شمسی (فرهنگ عمید، مادهٔ میزان).

٤. برج سرطان: از صورت‌های فلکی نیم کرهٔ شمالی، چهارمین بُرج، برابر با تیرماه (همان، مادهٔ سرطان).

۵. بُرج اسد: از صورت‌های فلکی شمالی که ستارگان بسیاری در آن هست و ستارهٔ قدر الأول (قلب الأسد) جزو آن است و نیز برج پنجم، برابر با مرداد (همان، مادهٔ اسد).

دهقان گفت: باید نگاه کنم، دستش را در کیسه‌اش برد و اُسطرلابی [1] از آن بیرون آورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام تبسّم کرد و فرمود: می‌دانی دیشب چه اتفاقاتی رخ داد؟ در چین [2] خاندانی وَرْ افتاد، در ماچین [3] بُرجی باز شد، در سَراندیب [4] بارویی فرو ریخت، فرماندهٔ روم در ارمنیّه [5] شکست خورد، دیّان یهود در اَیْلَه [6] مُرد، در وادی نمل، [7] مورچگان هجوم آوردند، پادشاه آفریقا درگذشت.

---

١. اُسطرلاب (اُصطرلاب، استرلاب) از آلات نجومی قدیم که برای برخی از اندازه‌گیری‌های نجومی و ارتفاع ستارگان و کشف بعضی مسائل و احکام مربوط به نجوم به کار می‌رفت و انواعی داشت؛ مُسَطح، خطی، کروی، ... (همان، مادهٔ اسطرلاب).

٢ ـ ٣. در «لغت نامهٔ دهخدا ١٣: ١٩٩٢٢» آمده است: «ماچِین: نام ملکی یا شهری، و چین وماچین شهرت دارد. در تاریخ بناکتی، چین ومهاچین است و مها لفظ هندی به معنی بزرگ و عظیم... مهاچین در سنسکریت به معنی مملکت چین می‌باشد... ملکی است در جنوب چین و مشرقی هندوستان... در ادبیات فارسی، ظاهراً از چین، مراد ترکستان شرقی است و از ماچین، چین اصلی یا چین بزرگ».

(برایِ آگاهی بیشتر دربارهٔ جغرافیای چین، بنگرید به: گیتاشناسی کشورها، ص٢٢٣).

٤. سراندیب (سیلان یا سری‌لانکا) «کشوری است جزیره‌ای در جنوب هندوستان که به واسطه تنگهٔ «پالک» از هندوستان جدا می‌شود» (فرهنگ فارسی معین ٥: ٧٤٤).

٥. اَرمنیّه (ارمنستان، ارمن، ارمینیّه) «ناحیه‌ای در آسیای غربی، از شمال به گرجستان، از مشرق به بحر خزر، از جنوب به درهٔ علیای دجله و از مغرب به درهٔ فرات غربی یا قره‌سو محدود است... ارمنستان در دورهٔ قبل از اسلام، مدت‌ها جزو ایران و گاه جزو امپراتوری روم محسوب می‌شد» (همان، ص١٢٤).

٦. در «تاج العروس ١٤: ٣٨» آمده است: اَیْلَه، کوهی است میان مکه و مدینه در نزدیکی یَنْبُع؛ ... دره‌ای از رضوا ... ؛ ساحل دریای [قلزم] میانِ یَنْبُع و مصر (آخر حجاز و اول شام) که حاجیان از مصر و شام و مغرب در آن گرد می‌آیند.

٧. صحرایی در طایف و گفته‌اند نام بیابانی در شام یا فلسطین و... در «تفسیر قمی ٢: ١٢٦» آمده است که «وادی النمل» (سرزمین مورچگان جایی که آکنده از لانه‌های مورچه است)، بیابانی بود که در آن طلا و نقره می‌روييد و خدا مورچگان را بر آن گماشت.

آیا اینها را می‌دانستی؟ پاسخ داد: نه، ای امیرالمؤمنین.

فرمود: دیشب در هفتاد هزار عالَم، شب سعد بود. در هر عالَمی هفتاد هزار نفر به دنیا آمدند و مانند آن از میان رفتند. امام علیه السلام با دست به سعد بن مَسْعَدَة حارثی (که از جاسوس‌های خوارج در میان سپاه آن حضرت بود) اشاره کرد و فرمود: این یکی از آنهاست.

آن ملعون گمان بُرد که امام علی علیه السلام می‌فرماید: «او را بگیرید» از این رو خود را خفه کرد و مُرد. دهقان [در برابر امام] به سجده افتاد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا می‌خواهی تو را از چشمهٔ توفیق سیراب نمایم؟ دهقان گفت: آری، ای امیرالمؤمنین.

امام علیه السلام فرمود: من وصاحبم (پیامبر صلی الله علیه و آله) نه شرقی‌ایم و نه غربی، ماییم ناشئة القطب [1] و شاخص‌های فَلَک.

امّا اینکه گفتی «در بُرج تو، آتش فروزان است» بر اساسِ آن باید به نفع من حکم می‌کردی، نه زیانم [چراکه] نور و روشنایی‌اش نزد من است و حریق و لَهب آن از من دور.

این مسئلهٔ عمیقی است. اگر حسابگری، آن را محاسبه کن.

---

۱. علّامه مجلسی رحمه الله در «بحار الأنوار ۵۵: ۲۲۳» در توضیح این عبارت می‌نگارد: یعنی فرقه‌ای که حقیقتاً از قطب برآمده‌اند و بدان منسوب‌اند، به خاطر ثبات و استقرار آنان در درجات عزت و کمال یا این عبارت کنایه است از اینکه آنان علیهم السلام به فَلَک و ستارگان وابسته نیستند، بلکه کواکب به آنها منسوب‌اند و سعادتِ کواکب به سبب آنهاست یا آنان علیهم السلام قطب فَلَک‌اند؛ زیرا فلک بـه برکت آنها می‌چرخد.

و آنان علیهم السلام اَعلام فَلَک‌اند، فَلَک (چرخ گردون) به آنها زینت می‌یابد و تبرک می‌جوید و سَعْد می‌شود.

تعرّض اجمالی به ردّ کسانی که وجود تأثیر در اوضاع نجومی را انکار می‌کنند

این بندهٔ ضعیف، میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: این ماجرا به عبارات مختلف و گوناگون روایت شده است. شاید آن را به طریق دیگر در قسم معجزات ـ به خواست خدای متعال ـ بیاوریم؛ زیرا معجزاتِ شگفت‌تر از این روایت را در بر دارد.

باری، این حدیث و اخبار دیگری که به همین معناست، صحّت علوم نجوم را به دست می‌دهد و اینکه اوضاع فلک [و جهان پهناور] در عالَم پایین اثری دارد جز اینکه آنچه از این علم نزد مردم است، ناقص می‌باشد، همهٔ احکام را بسنده نمی‌کند.

و امّا انکار نجوم از سوی بعضی از اصحاب ما (به خاطر اخباری که در نظر آغازین این توهّم را می‌نماید) ناشی از کمی تدبّر در معانی آنهاست. این اَخبار در انکارِ کسانی است که اَوضاع فلک را [به طور مستقل و جداگانه] بی‌خواست و ارادهٔ خدا [در عالَم] مؤثّر می‌دانند یا بر این باورند که اگر آنها اثری را اقتضا کند، نمی‌توان آن را تغییر داد.

این دو اعتقاد، فاسدند و به انکار قدرت خدا و تصرّف او [با محو و اثبات] در ملک خویش به هر گونه‌ای که بخواهد (محو آنچه ثابت است و اثبات آنچه محو است) می‌انجامد؛ زیرا خدای متعال سبب بی‌سبب‌هاست،[1] و بی‌آنکه سببی باشد سبب سازی می‌کند و اسباب خدای متعال در اوضاع نجومی منحصر نمی‌شود.

---

۱. متن عربی (که در دعاها نیز آمده است) چنین است: لِأَنّه سَبَبُ مَنْ لا سَبَبَ له؛ زیرا خدای متعال سببِ کسی است که سَبَب ندارد (یا سَبَبی برای او نیست).

و امّا پس از اقرار به این امر، انکارِ نوعی از تأثیر اَوضاع فلک در عالَم، وجهی ندارد وگرنه، باید همهٔ اسباب عالم بالا و پایین، و عالَم غیب و شهادت را انکار کرد و این امر، به سفسطه و اختیارِ مذهب اشاعره منجر می‌شود که امامیّه آن را از جملهٔ طعن‌ها بر ایشان می‌شمارد. کسی که مذهب تشیّع را ادّعا می‌کند، چگونه می‌تواند به این باور تن دهد؟!

افزون بر این، در اثبات تأثیر اوضاع فلک در این جهان، اخبار بی‌شماری از معصوم علیه السلام روایت است. کنار زدن این اخبار یا تأویل آنها به آنچه در ظاهر دلالتی به آن ندارد، تکلّفی است که نیازی بدان نیست.

اگر ادای کلام در این زمینه به درازا نمی‌کشید، پُر سخن می‌گفتیم و حقّ مطلب را ادا می‌کردیم، لیکن از آنجا که این کار از موضوع کتاب ما خارج است، به اشاره بسنده کردیم (والسلام).

اَخبار حضور ائمه علیهم السلام نزد مردگان

حدیث (۲۷)

[ماجرای اَرواح مؤمنان و کافران ... و ناصبی‌ها پس از مرگ]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه الله.

در کتاب الجنائز [کافی] آمده است:

عدّه‌ای از اصحاب ما [روایت می‌کنند] از احمد بن محمّد و سَهْل بن زیاد و علیّ بن ابراهیم، از پدرش، همهٔ آنها، از ابن محبوب، از ابن رِئاب، از ضُرَیْس کُناسی، که گفت:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّ النَّاسَ يَذْكُرُونَ أَنَّ فُرَاتَنَا يَخْرُجُ مِنَ الْجَنَّةِ، فَكَيْفَ هُوَ وَهُوَ يُقْبِلُ مِنَ الْمَغْرِبِ وَتُصَبُّ فِيهِ الْعُيُونُ وَالْأَوْدِيَةُ؟!

قَالَ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَأَنَا أَسْمَعُ: إِنَّ لِلَّهِ جَنَّةً خَلَقَهَا اللَّهُ فِي الْمَغْرِبِ وَمَاءُ فُرَاتِكُمْ يَخْرُجُ مِنْهَا، وَإِلَيْهَا تَخْرُجُ أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُفَرِهِمْ عِنْدَ كُلِّ مَسَاءٍ، فَتَسْقُطُ عَلَىٰ ثِمَارِهَا وَتَأْكُلُ مِنْهَا وَتَتَنَعَّمُ فِيهَا وَتَتَلَاقَىٰ وَتَتَعَارَفُ.

فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ هَاجَتْ مِنَ الْجَنَّةِ، فَكَانَتْ فِي الْهَوَاءِ فِيمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ تَطِيرُ ذَاهِبَةً وَجَائِيَةً، وَتَعْهَدُ حُفَرَهَا إِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ، وَتَتَلَاقَىٰ فِي الْهَوَاءِ وَتَتَعَارَفُ.

قَالَ: وَإِنَّ لِلَّهِ نَاراً فِي الْمَشْرِقِ خَلَقَهَا لِتَسْكُنَهَا أَرْوَاحُ الْكُفَّارِ وَيَأْكُلُونَ مِنْ زَقُّومِهَا وَيَشْرَبُونَ مِنْ حَمِيمِهَا لَيْلَهُمْ.

فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ هَاجَتْ إِلَىٰ وَادٍ بِالْيَمَنِ يُقَالُ لَهُ بَرَهُوتُ، أَشَدُّ حَرّاً مِنْ نِيرَانِ الدُّنْيَا؛ فِيهَا يَتَلَاقَوْنَ وَيَتَعَارَفُونَ، فَإِذَا كَانَ الْمَسَاءُ، عَادُوا إِلَى النَّارِ، فَهُمْ كَذٰلِكَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

قَالَ، قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، مَا حَالُ الْمُوَحِّدِينَ الْمُقِرِّينَ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله مِنَ الْمُسْلِمِينَ الْمُذْنِبِينَ، الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَلَيْسَ لَهُمْ إِمَامٌ وَلَا يَعْرِفُونَ وَلَايَتَكُمْ؟

فَقَالَ: أَمَّا هٰؤُلَاءِ فَإِنَّهُمْ فِي حُفَرِهِمْ لَا يَخْرُجُونَ مِنْهَا، فَمَنْ كَانَ لَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ وَلَمْ يَظْهَرْ مِنْهُ عَدَاوَةٌ، فَإِنَّهُ يُخَدُّ لَهُ خَدٌّ إِلَى الْجَنَّةِ الَّتِي خَلَقَهَا اللَّهُ فِي الْمَغْرِبِ، فَيَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْهُ [1] الرَّوحُ فِي حُفْرَتِهِ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَيَلْقَى اللَّهَ فَيُحَاسِبُهُ بِحَسَنَاتِهِ وَسَيِّئَاتِهِ؛

۱. در «كافى»، «منها» ضبط است.

فَإِمَّا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِمَّا إِلَى النَّارِ؛ فَهٰؤُلَاءِ مَوْقُوفُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ.

قَالَ: وَكَذٰلِكَ يَفْعَلُ اللَّهُ بِالْمُسْتَضْعَفِينَ وَالْبُلْهِ وَالْأَطْفَالِ وَأَوْلَادِ الْمُسْلِمِينَ، الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ.

فَأَمَّا النُّصَّابُ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ، فَإِنَّهُمْ يُخَدُّ لَهُمْ خَدٌّ إِلَى النَّارِ الَّتِي خَلَقَهَا اللَّهُ فِي الْمَشْرِقِ، فَيَدْخُلُ عَلَيْهِمْ مِنْهَا اللَّهَبُ وَالشَّرَرُ وَالدُّخَانُ وَفَوْرَةُ الْحَمِيمِ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ مَصِيرُهُمْ إِلَى الْحَمِيمِ، ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ، ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ؟ أَيْنَ إِمَامُكُمُ الَّذِي اتَّخَذْتُمُوهُ دُونَ الْإِمَامِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً؟ (١)

ضُرَیس کُناسی می‌گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: مردم بیان می‌دارند که [آب] فرات ما از بهشت خارج می‌شود، این امر چگونه ممکن است در حالی که [می‌دانیم] این آب از مغرب بیرون می‌آید و چشمه‌ها و رودها در آن می‌ریزند؟!

امام علیه السلام فرمود و من می‌شنیدم: خدا بهشتی دارد که آن را در مغرب آفرید و آب فرات شما از آن بیرون می‌آید و اَرواح مؤمنان از گورهاشان در هر شامگاهی پروازکنان سوی آن می‌روند و بر میوه‌هایش فرود می‌آیند و از آنها می‌خورند و در آن خوش می‌گذرانند و با هم دیدار می‌کنند و آشنا می‌شوند.

با طلوع فجر، ارواح مؤمنان از آن بهشت به هوا برمی‌خیزند و سوی قبرهاشان به پرواز در می‌آیند. در هوا یکدیگر را می‌بینند و می‌شناسند و آن گاه که خورشید طلوع کند، در گورهاشان جای می‌گیرند.

---

١. الكافي ٣: ٢٤٦ ـ ٢٤٧، حديث ١؛ بحار الأنوار ٦: ٢٨٩ ـ ٢٩١، حديث ١٤.

و خدا دوزخی در مشرق دارد که آن را آفرید تا اَرواح کافران شبانگاه در آن ساکن شوند و از زقّومِ آن بخورند و از آبِ جوشانش بیاشامند.

هنگامی که فجر برآید، سوی بیابانی در یمن رهسپار می‌شوند که «بَرَهوت»[۱] نام دارد و گرمای آن از آتشِ دنیا داغ‌تر است. در آنجا همدیگر را ملاقات می‌کنند و با هم آشنا می‌شوند و چون شب شد به آن دوزخ بازمی‌گردند و این آیند و روند تا قیامت ادامه دارد.

ضُرَیْس می‌گوید، گفتم: خدا تو را بسامان بدارد، موحّدانِ مسلمانی که به نبوّت محمّد اقرار دارند، گناهکارانی که بی‌داشتن امام می‌میرند و ولایت شما را نمی‌شناسند، چه حالی دارند؟

امام علیه‌السلام فرمود: اینان در گورهای خودند، از آن بیرون نمی‌آیند. هر کدامشان

---

۱. در «الوافی ۲: ۵۸۰» آمده است که: برهوت، نام بیابان یا چاهی در «حَضْرَمَوْت» است.
در «الکافی ۵: ٦٠٦، دار الحدیث» از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل است که: بهترین آب روی زمین «زمزم» و بدترین آن، آب «برهوت» است، بیابانی در حضرموت که ارواح و اجساد کافران در آن درآیند.
نیز در «الکافی ۱۵: ۵۹۳» از امام صادق علیه‌السلام روایت است که فرمود: در ورای یمن وادی‌ای هست که به آن «برهوت» گویند. از آن وادی جز مارهای سیاه و جغد نمی‌توانند بگذرند.
در تفسیر «مجمع البیان ٤: ٦٤٦» به نقل از امام باقر علیه‌السلام «سجّین»، برهوت دانسته شده است.
ابن اثیر در «النهایه ۱: ۱۲۲» می‌نویسد: بدترین چاه در زمین «برهوت» است که به عمق و ته آن نمی‌توان پایین رفت.
شیخ حُرّ عاملی رحمه‌الله در «وسائل الشیعه ۲۵: ۲٦۰» بابی را می‌آورد و در آن، آشامیدن آب از برهوت را ـ که در حَضْرَمَوْت» است، مکروه می‌شمارد.
در «معجم البلدان ۱: ٤۰۵» آمده است: گفته‌اند نام شهری که این چاه در آن است، برهوت است... مبغوض‌ترین مکان‌های زمین نزد خدا می‌باشد. آب این چاه سیاه و بدبو است.
در «المنتظم ۹: ٤۰» از محمد بن طیب نقل است که: سید حِمیری می‌پنداشت جهنم در حضرموت و در وادی برهوت قرار دارد.

که دارای عمل صالح باشند و دشمنی [نسبت به آل محمّد] از وی بروز نیابد، خدا کانالی از بهشتی که در مغرب آفرید به گورش می‌کشد و از آن ـ بر او ـ روح در قبرش ـ تا روز قیامت ـ در می‌آید [در آن روز] خدا را ملاقات می‌کند و خدا به حساب کارهای خوب و بدش می‌رسد یا به بهشت می‌رود و یا به دوزخ. اینان کسانی‌اند که سرنوشت آنها به امرِ خدا وابسته است.

خدا نسبت به مستضعفان، احمقان، کودکان و اولاد مسلمانان ـ که به سنّ بلوغ نرسیده‌اند ـ نیز همین کار را انجام می‌دهد.

و امّا ناصبی‌های اهل قبله، خدا کانالی به دوزخی که در مشرق آفرید، برای آنها می‌کشد و از آن، شعله‌ها و شراره‌های آتش و دود و فوران آب داغ ـ تا روز قیامت ـ برایشان سرازیر می‌شود، سپس امر آنها به آب جوشان منتهی می‌شود، و پس از آن در آتش می‌سوزند، آن گاه به آنان می‌گویند: جز خدا به کجا دعوت می‌کردید؟ کجاست امامی که برگرفتید و امامی را که خدا برای مردم امام قرار داد، وانهادید؟

حدیث (۲۸)

[رؤیتِ پنج تن هنگام مرگ]

الفصول المهمّة فی اصول الأئمّه، اثر شیخ محمّد بن حسن حُرّ عاملی ﷺ.

از کتاب «بشارة المصطفی» (اثر محمّد بن ابی القاسم طَبَری) از محمّد بن احمد بن شهریار، از محمّد بن محمّد بن محمّد بن محمّد نَوْسی، [1] از محمّد بن علی [بن محمّد] قرشی، از جعفر بن محمّد بن عُمَر اَحْمَسِی، از عُبَید بن کثیر

۱. در «بشارة المصطفی: ٦»، محمّد بن محمّد بُرسِی، ضبط است.

هِلالی، [۱] از یحیی بن مُساوِر، از ابو جارود، از ابو جعفر از پدرانش علیهم السلام.

و نیز [به سند دیگر]: از ابو خالد واسطی، از زید بن علی، از پدرش روایت است که [همگی، راویان دو سند] گفتند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَا تُفَارِقُ رُوحٌ جَسَدَ صَاحِبِهَا حَتَّىٰ تَأْكُلَ مِنْ ثِمَارِ الْجَنَّةِ أَوْ مِنْ شَجَرَةِ الزَّقُّومِ.

وَحِينَ تَرىٰ مَلَكَ الْمَوْتِ، تَرَانِي وَتَرىٰ عَلِيّاً وَفَاطِمَةَ وَحَسَناً وَحُسَيْناً؛ فَإِنْ كَانَ يُحِبُّنَا، قُلْتُ: يَا مَلَكَ الْمَوْتِ، أَرْفُقْ بِهِ فَإِنَّهُ كَانَ يُحِبُّنِي وَيُحِبُّ أَهْلَ بَيْتِي؛ وَإِنْ كَانَ يُبْغِضُنَا، قُلْتُ: يَا مَلَكَ الْمَوْتِ، شَدِّدْ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ كَانَ يُبْغِضُنِي وَيُبْغِضُ أَهْلَ بَيْتِي؛ [۲]

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، روح جسدی از بدن صاحبش جدا نمی‌شود تا اینکه از میوهٔ بهشت یا از درخت زقّوم [۳] بخورد.

---

۱. در مأخذ فوق آمده است: ابو سعید بن کثیر هِلالی تَمّار.

۲. الفصول المهمّة ۱: ۳۲۲، حدیث ۳۸۶؛ بحار الأنوار ۶: ۱۹٤، باب ۷، حدیث ٤۳.

۳. در «تاج العروس ۱٦: ۳۲۰» واژهٔ «زَقّوم» به معانی زیر آمده است: خوراکی که در آن کره و خرما باشد، نام درختی در جهنم، درختی زمینی ریز برگ با تنهٔ بدون خار و گره گره (بد بو و تلخ که گل‌های ضعیف سفید رنگ دارد و نوک برگ‌های آن به راستی زشت است) گیاه بیابانی که شکوفه‌هایش یاسمنی شکل است، خوراک اهل دوزخ، درختی در اریحا که میوه‌ای مانند خرما دارد که ترش و شیرین است و روغن هستهٔ آن خواص شگفت فراوانی برای انواع دردها دارد، هر خوارک زهرآگین و کشنده و... .

این واژه، سه بار در قرآن به کار رفته است.

در سورهٔ دخان (آیهٔ ٤۳ ـ ٤٦) آمده است که: درخت زقّوم طعام گنه کاران است، چون مس گداخته در شکم‌ها می‌گدازد، مانند غلغل آب جوشان.

در سورهٔ صافّات (آیهٔ ٦۲ ـ ٦۵) خدای متعال بیان می‌دارد که این درخت را فتنه‌ای برای ظالمان قرار دادیم، این درخت در اصل دوزخ می‌روید، شکوفه‌هایش مانندِ سرهای شیاطین‌اند.

در سورهٔ واقعه (آیهٔ ۵۱ ـ ۵۳) خدای متعال به گمراهان اهل تکذیب خطاب می‌کند: شما از ⇐

و هنگامی که فرشتهٔ مرگ را می‌بیند، مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را ببیند. اگر ما را دوست بدارد، می‌گویم: ای ملک الموت، با او مدارا کن، او مرا و اهل بیت مرا دوست می‌داشت؛ و اگر ما را دشمن بدارد، می‌گویم: ای فرشتهٔ مرگ، بر او سخت گیر، او نسبت به من و خاندانم کینه می‌ورزید.

حدیث (۲۹)

[بشارت به شیعه هنگام مرگ]

الفصول المهمّه، اثر شیخ حُرّ عاملی ﷺ.

از تفسیر عیّاشی، از عبدالرَّحیم، روایت است که گفت:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنَّمَا يَغْتَبِطُ أَحَدُكُمْ حِينَ تَبْلُغُ نَفْسُهُ هَاهُنَا فَيَنْزِلُ عَلَيْهِ مَلَكُ الْمَوْتِ فَيَقُولُ: أَمَّا مَا كُنْتَ تَرْجُو فَقَدْ أُعْطِيتَهُ، وَأَمَّا مَا كُنْتَ تَخَافُهُ فَقَدْ أَمِنْتَ مِنْهُ؛ وَيُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلىٰ مَنْزِلِهِ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُقَالُ لَهُ: أُنْظُرْ إِلىٰ مَسْكَنِكَ مِنَ الْجَنَّةِ، وَانْظُرْ هٰذَا رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عليهم السلام رُفَقَاؤُكَ.[1]

⇐ درخت زقّوم خواهید خورد و شکم‌ها را از آن آکنده خواهید ساخت.

علّامه مجلسی ﷺ در «بحار الأنوار ۸: ۲۵۷ ـ ۲۵۸» بیانی در این زمینه دارد.

در کتاب‌های لغت و تفاسیر، نکته‌های شایان توجهی در این‌باره آمده است.

در «تفسیر نفحات الرحمن ٤: ۵۱۳ ـ ٥١٤» می‌خوانیم: «زقّوم درختِ کوچکی است که برگش بسیار تلخ و بدبو است و در اطراف مکّه است که مشرکین آن را می‌شناخته و می‌دانستند؛ ...

زقّوم، خوارک‌های خیلی بد منفوری است که در جهنم، خدا آفریده و در دنیا نیست؛

... درختی است بد شکل و بد بو و بد مزه و خیلی خشن و زبر؛ ... در ته جهنم بیرون می‌آید و می‌روید و شاخه‌هایش به تمام طبقات جهنم کشیده می‌شود و چون محل روییدنش آتش است، آتش آن را نمی‌سوزاند و میوهٔ آن ـ از نهایت زشتی و وحشت‌انگیزی ـ چون سرهای شیاطین است».

۱. در شماری از مآخذ، آمده است: هم رفقاؤك.

وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ [۱]؛ [۲]

امام باقر علیه السلام فرمود: هر کدام از شما که جانش بدین جا [حلقوم] رسد، شادمان می‌شود. فرشتهٔ مرگ بر او فرود می‌آید و می‌گوید: آنچه را امید داشتی، داده شدی و از آنچه می‌ترسیدی، ایمن گشتی. دری به منزل وی از بهشت برایش بگشایند و به او گویند: به مسکن خویش در بهشت بنگر! نگاه کن، این رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین علیهم السلام رفقای تواَند.

و این، همان سخن خداست که می‌فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند، برای آنها در زندگی دنیا و آخرت، بشارت است».

حدیث (۳۰)

[رؤیتِ پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هنگام جان دادن]

الفصول المهمّه، اثر شیخ حُرّ عاملی رحمه الله.

از تفسیر عیّاشی، از جابر روایت است که:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً﴾ [۳]، قَالَ: لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ مِنْ جَمِيعِ الْأَدْيَانِ يَمُوتُ إِلَّا رَأىٰ رَسُولَ اللَّهِ وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ؛ [۴]

---

۱. سورهٔ یونس (۱۰) آیات ۶۳ ـ ۶۴.
۲. الفصول المهمّه ۱: ۳۱۱ ـ ۳۱۲، حدیث ۳۶۲؛ تفسیر عیّاشی ۲: ۱۲۴ ـ ۱۲۵، حدیث ۳۲؛ بحار الأنوار ۶: ۱۷۷ ـ ۱۷۸، حدیث ۵.
۳. سورهٔ نساء (۴) آیهٔ ۱۵۹.
۴. الفصول المهمّه ۱: ۳۱۳، حدیث ۳۶۷؛ تفسیر عیّاشی ۱: ۲۸۴، حدیث ۳۰۳؛ بحار الأنوار ۶: ۱۸۸، حدیث ۳۰.

دربارهٔ این سخن خدا که «هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگ به او ایمان می‌آورد و او روز قیامت بر ایشان گواه است» از امام باقر علیه‌السلام روایت است که فرمود: هیچ فردی از همهٔ ادیان ـ از اوّلین و آخرین ـ نمی‌میرد مگر اینکه رسول خدا و امیرالمؤمنین را [هنگام مرگ] می‌بیند.

حدیث (۳۱)

[دل‌سوزی و مهربانی فرشتهٔ مرگ با مؤمن و بشارت به او]

الکافی، اثر کلینی رحمه‌الله.

در کتاب الجنائز کافی آمده است:

عدّه‌ای از اصحاب ما، از سَهْل بن زیاد، از محمّد بن سلیمان، از پدرش، از سَدیر صَیْرَفی روایت است که گفت:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللّهِ عليه‌السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَابْنَ رَسُولِ اللّهِ، هَلْ يَكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلىٰ قَبْضِ رُوحِهِ؟

قَالَ: لَا وَاللّهِ، إِنَّهُ إِذَا أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِ رُوحِهِ جَزِعَ عِنْدَ ذٰلِكَ، فَيَقُولُ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ: يَا وَلِيَّ اللّهِ لَا تَجْزَعْ، فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً لَأَنَا أَبَرُّ بِكَ وَأَشْفَقُ عَلَيْكَ مِنْ وَالِدٍ رَحِيمٍ لَوْ حَضَرَكَ، افْتَحْ عَيْنَكَ فَانْظُرْ.

قَالَ: وَيُمَثَّلُ لَهُ رَسُولُ اللّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ عليهم‌السلام.

فَيُقَالُ لَهُ: هٰذَا رَسُولُ اللّهِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأَئِمَّةُ رُفَقَاؤُكَ.

قَالَ: فَيَفْتَحُ عَيْنَيْهِ وَيَنْظُرُ فَيُنَادِي رُوحَهُ مُنَادٍ مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّةِ فَيَقُولُ: ﴿ يَا أَيَّتُهَا

النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ إِلىٰ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ ﴿ارْجِعِي إِلىٰ رَبِّكِ رٰاضِيَةً﴾ بِالْوَلَايَةِ ﴿مَرْضِيَّةً﴾ بِالثَّوَابِ ﴿فَادْخُلِي فِي عِبٰادِي﴾ يَعْنِي مُحَمَّداً وَأَهْلَ بَيْتِهِ ﴿وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾.[1]

فَمَا شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنِ اسْتِلَالِ رُوحِهِ وَاللُّحُوقِ بِالْمُنَادِي؛[2]

سَدیر صَیْرفی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم! آیا مؤمن از قبض روحش کراهت دارد؟

امام علیه السلام فرمود: نه والله، هنگامی که فرشتهٔ مرگ برای قبض روح او بیاید، فغان و آه می‌کشد. فرشتهٔ مرگ به او می‌گوید: ای ولیّ خدا، بی‌تابی نکن! سوگند به کسی که محمّد را فرستاد، من از پدر مهربان نسبت به تو، خیر خواه‌تر و دل سوزترم، چشم باز کن و ببین!

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان از نسل آنان علیهم السلام برایش نمایان می‌شوند.

به او گفته می‌شود: این، رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمّه علیهم السلام رفقای تواَند.

فرمود: چشمانش را می‌گشاید و نگاه می‌کند. منادی خدا روحش را صدا می‌زند و می‌گوید: «ای نفس مطمئن» به محمّد و خاندانش «سوی پروردگارت بازگرد، خشنود» به ولایت «راضی شده» به ثواب « در میان بندگانم در آی» یعنی محمّد و اهل بیت آن حضرت «به بهشتم داخل شو».

---

۱. سورهٔ فجر (۸۹) آیات ۲۷ ـ ۳۰.

۲. الکافی ۳: ۱۲۷؛ حدیث ۲؛ بحار الأنوار ٦: ١٩٦، حدیث ١٤٩.

از این رو، چیزی محبوب‌تر پیش او از بیرون کشیدن روحش و پیوستن به آن منادی نیست.

حدیث (۳۲)

[چشم روشنی مؤمن هنگام رسیدنِ نفس به گلو]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه الله.

عدّه‌ای از اصحاب ما، از سَهْل بن زیاد، از ابن فَضّال، از علی بن عُقْبَه، از پدرش روایت است که گفت:

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام: يَا عُقْبَةُ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا هٰذَا الْأَمْرَ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ، وَمَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ أَنْ يَرىٰ مَا تَقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ إِلَّا أَنْ تَبْلُغَ نَفْسُهُ إِلىٰ هٰذِهِ ـ ثُمَّ أَهْوىٰ بِيَدِهِ إِلَى الْوَرِيدِ ـ ثُمَّ اتَّكَأَ.

وَكَانَ مَعِيَ الْمُعَلّىٰ فَغَمَزَنِي أَنْ أَسْأَلَهُ.

فَقُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَإِذَا بَلَغَتْ نَفْسُهُ هٰذِهِ أَيَّ شَيْءٍ يَرىٰ؟

فَقُلْتُ لَهُ بِضْعَ عَشْرَةَ مَرَّةً: أَيَّ شَيْءٍ؟ فَقَالَ فِي كُلِّهَا: يَرىٰ، لَا يَزِيدُ عَلَيْهَا، ثُمَّ جَلَسَ فِي آخِرِهَا فَقَالَ: يَا عُقْبَةُ، فَقُلْتُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، فَقَالَ: أَبَيْتَ إِلَّا أَنْ تَعْلَمَ؟

فَقُلْتُ: نَعَمْ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّمَا دِينِي مَعَ دِينِكَ، فَإِذَا ذَهَبَ دِينِي كَانَ ذٰلِكَ،[1] وَكَيْفَ لِي بِكَ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله كُلَّ سَاعَةٍ، وَبَكَيْتُ.

فَرَقَّ لِي، فَقَالَ: يَرَاهُمَا وَاللَّهِ.

---

۱. در «المحاسن ۱: ۱۷۵ ـ ۱۷۶، حدیث ۱۵۸» (و به نقل از آن در «بحار الأنوار») بدین‌گونه ضبط است: **إِنَّما ديني مَعَ دَمي، فإذا ذَهَبَ دَمي، كان ذلك**؛ دینم را با خونم ضمانت کرده‌ام، تا جان در بدن دارم از آن دست نمی‌کشم (یا بدون دین، زندگی را نمی‌خواهم، حیات بدون دین برای من به منزلهٔ مرگ است).

قُلْتُ: بِأَبِي وَأُمِّي مَنْ هُمَا؟

قَالَ: ذٰلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلِيٌّ ؑ. يَا عُقْبَةُ، لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ مُؤْمِنَةٌ أَبَداً حَتّىٰ تَرَاهُمَا.

قُلْتُ: فَإِذَا نَظَرَ إِلَيْهِمَا الْمُؤْمِنُ أَيَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا؟

فَقَالَ: لَا، يَمْضِي أَمَامَهُ؛ إِذَا نَظَرَ إِلَيْهِمَا مَضىٰ أَمَامَهُ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَقُولَانِ شَيْئاً؟

قَالَ: نَعَمْ يَدْخُلَانِ جَمِيعاً عَلَى الْمُؤْمِنِ فَيَجْلِسُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ رَأْسِهِ وَعَلِيٌّ ؑ عِنْدَ رِجْلَيْهِ، فَيُكِبُّ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَيَقُولُ: يَا وَلِيَّ اللَّهِ، أَبْشِرْ أَنَا رَسُولُ اللَّهِ، أَنَا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا تَرَكْتَ مِنَ الدُّنْيَا، ثُمَّ يَنْهَضُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.

فَيَقُومُ عَلِيٌّ ؑ حَتّىٰ يُكِبَّ عَلَيْهِ فَيَقُولُ: يَا وَلِيَّ اللَّهِ، أَبْشِرْ أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي كُنْتَ تُحِبُّ، أَمَا لَأَنْفَعَنَّكَ.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هٰذَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

قُلْتُ: أَيْنَ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ هٰذَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ؟

قَالَ: فِي يُونُسَ، قَوْلُ اللَّهِ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ هَاهُنَا: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [۱]؛ [۲]

عقبه می‌گوید: امام صادق ؑ به من فرمود: ای عُقْبَه، خدا روز قیامت از بندگان نمی‌پذیرد مگر این امر را که شما بر آنید. میانِ یکی از شما و آنچه

---

۱. سورهٔ یونس (۱۰) آیات ۶۳ و ۶٤.

۲. الکافی ۳: ۱۲۸ ـ ۱۲۹، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ٦: ۱۸۵، حدیث ۵ (با اندکی تفاوت).

چشمش بدان روشن گردد، مانعی جز رسیدنِ جان بدین‌جا نیست (سپس با دست به رگ گردن اشاره کرد) آن گاه امام عليه السلام تکیه کرد.

مُعَلّی با من بود، اشاره کرد که از امام بپرسم.

گفتم: ای فرزند رسول خدا، وَقتی جان بدین جا رسد، چه می‌بینند؟

بیش از ده بار این سؤال را کردم و امام عليه السلام در پاسخ، هر بار می‌فرمود: می‌بینند (بیش از این سخنی بر زبان نمی‌آورد) سپس در بار آخر فرمود: ای عُقْبَه، گفتم: بگوشم مولایم. فرمود: دست بردار نیستی مگر اینکه بدانی [چه می‌بینند].

گفتم: آری، ای فرزند رسول خدا، دینم با دین شما پیوند دارد، هرگاه دینم از دست برود، مساوی با مرگ است.[1] ای فرزند رسول خدا، کی چنین فرصتی برایم فراهم می‌آید و [با این سخن] گریستم.

امام عليه السلام دلش به حال من سوخت و فرمود: آن دو را می‌بینند.

پرسیدم: پدر و مادرم به فدایت، آن دو کیانند؟

فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله و علی عليه السلام. ای عُقْبَه، هیچ مؤمنی تا آن دو را نبیند، نمی‌میرد.

پرسیدم: هرگاه مؤمن نگاهش به آن دو افتد، آیا به دنیا باز می‌گردد؟

فرمود: نه، هرگاه به آن دو نگاه کند، به جلو [سوی آخرت] می‌رود [نه اینکه به عقب برگردد].

پرسیدم: آن دو، چیزی هم می‌گویند؟

---

۱. علّامه مجلسی رحمه الله در «مرآة العقول ۱۳: ۲۸۶» در معنای این جمله می‌نگارد: شاید مراد این باشد که: دینم وقتی راست و درست است که با دین شما موافق باشد، هرگاه از اعتقاد شما بی‌خبر باشم دینم از دست رفته است و خسران و هلاکت و عذاب ابدی برایم رقم می‌خَورد.

فرمود: آری، با هم بر مؤمن وارد می‌شوند. رسول خدا ﷺ نزد سرِ مؤمن و علی علیه‌السلام کنار پاهایش می‌نشیند. پیامبر ﷺ پیش می‌آید و می‌فرماید: ای ولیّ خدا، بشارتت باد من رسول خدایم، من از دنیا که ترکش کردی برایت بهترم، سپس برمی‌خیزد.

آن‌گاه، علی علیه‌السلام می‌ایستد و سرش را پایین می‌آورد و می‌فرماید: ای ولیّ خدا، بشارتت باد، من علیّ بن اَبی طالبم که دوستش داشتی، بدان که [اکنون] تو را سود می‌بخشم.

سپس امام علیه‌السلام فرمود: این مطلب در کتاب خداست.

گفتم: خدا مرا فدایت گرداند! این سخن از کتاب خداست؟!

امام علیه‌السلام فرمود: در سورهٔ یونس، خدا می‌فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند، برایشان در زندگی همین دنیا و در آخرت بشارت است، برای کلمات خدا جایگزینی نیست، این همان رستگاری بزرگ است».

حدیث (۳۳)

[نشانه‌های مرگ، سرگذشت روح پس از مرگ، نبود فشار قبر برای مؤمن]

الکافی، اثر کلینی رحمه‌الله.

علیّ بن ابراهیم روایت می‌کند از محمّد بن عیسی، از یونس، از خالد بن عُمارَه، از ابو بصیر که گفت:

قَالَ أَبو عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام: إِذَا حِيلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْكَلَامِ، أَتَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَنْ شَاءَ اللَّهُ فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ عَنْ يَمِينِهِ وَالآخَرُ عَنْ يَسَارِهِ.

فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَّا مَا كُنْتَ تَرْجُو فَهُوَ ذَا أَمَامَكَ، وَأَمَّا مَا كُنْتَ تَخَافُ فَقَدْ أَمِنْتَ مِنْهُ. ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَقُولُ: هٰذَا مَنْزِلُكَ مِنَ الْجَنَّةِ. فَإِنْ شِئْتَ رَدَدْتُكَ إِلَى الدُّنْيَا وَلَكَ فِيهَا ذَهَبٌ وَفِضَّةٌ. فَيَقُولُ: لَا حَاجَةَ لِي فِي الدُّنْيَا.

فَعِنْدَ ذٰلِكَ يَبْيَضُّ لَوْنُهُ، وَيَرْشَحُ جَبِينُهُ، وَتَقَلَّصُ شَفَتَاهُ، وَيَنْتَشِرُ مَنْخِرَاهُ، وَتَدْمَعُ عَيْنُهُ الْيُسْرىٰ، فَأَيَّ هٰذِهِ الْعَلَامَاتِ رَأَيْتَ فَاكْتَفِ بِهَا.

فَإِذَا خَرَجَتِ النَّفْسُ مِنَ الْجَسَدِ، فَيُعْرَضُ عَلَيْهَا (كَمَا عُرِضَ عَلَيْهِ وَهِيَ فِي الْجَسَدِ) فَيَخْتَارُ الآخِرَةَ، فَيُغَسِّلُهُ فِيمَنْ يُغَسِّلُهُ، وَيُقَلِّبُهُ فِيمَنْ يُقَلِّبُهُ.

فَإِذَا أُدْرِجَ فِي أَكْفَانِهِ وَوُضِعَ عَلىٰ سَرِيرِهِ، خَرَجَتْ رُوحُهُ تَمْشِي بَيْنَ أَيْدِي الْقَوْمِ قُدُماً وَتَلْقَاهُ أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ يُسَلِّمُونَ عَلَيْهِ وَيُبَشِّرُونَهُ بِمَا أَعَدَّ اللَّهُ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ لَهُ مِنَ النَّعِيمِ.

فَإِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ، رُدَّتْ إِلَيْهِ الرُّوحُ إِلىٰ وَرِكَيْهِ، ثُمَّ يُسْأَلُ عَمَّا يَعْلَمُ، فَإِذَا أَجَابَ بِمَا يَعْلَمُ، فُتِحَ لَهُ ذٰلِكَ الْبَابُ الَّذِي أَرَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَيَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ نُورِهَا وَضَوْئِهَا وَبَرْدِهَا وَطِيبِ رِيحِهَا.

قَالَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَأَيْنَ ضَغْطَةُ الْقَبْرِ؟

فَقَالَ: مَا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ مِنْهَا شَيْءٌ، وَاللَّهِ إِنَّ هٰذِهِ الأَرْضَ لَتَفْخَرُ عَلىٰ هٰذِهِ فَتَقُولُ: وَطِئَ عَلىٰ ظَهْرِي مُؤْمِنٌ وَلَمْ يَطَأْ عَلىٰ ظَهْرِكِ مُؤْمِنٌ.

وَتَقُولُ لَهُ الأَرْضُ: وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أُحِبُّكَ وَأَنْتَ تَمْشِي عَلىٰ ظَهْرِي، فَأَمَّا إِذَا وُلِّيتُكَ فَسَتَعْلَمُ مَاذَا أَصْنَعُ بِكَ.

فَتَفْسَحُ لَهُ مَدَّ بَصَرِهِ؛[1]

---

١. الكافى ٣: ١٢٩ ـ ١٣٠، حديث ٢؛ بحار الأنوار ٦: ١٩٦ ـ ١٩٧، حديث ٥٠.

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که محتضر از سخن باز ماند، رسول خدا صلی الله علیه و آله وهرکه را خدا خواهد، نزدش می‌آید. پیامبر صلی الله علیه و آله در سمت راست او و آن شخص دیگر در سمت چپش می‌نشیند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به محتضر می‌گوید: آنچه را امید داشتی، پیش روی توست. از آنچه می‌ترسیدی ایمن شدی. سپس دری به بهشت برایش باز می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: این منزلت در بهشت است، اگر می‌خواهی تو را به دنیا باز گردانم و برایت در آن طلا و نقره هست. مُحتضر می‌گوید: نیازی به دنیا ندارم.

در این هنگام است که رنگش می‌پرد و بر پیشانی‌اش عرق می‌نشیند و لب‌هایش به هم می‌آید و بینی‌اش تیغ می‌کشد و از چشم چپش اشک می‌آید (به دیدنِ هر یک از این علامات بسنده کن).

آن‌گاه که جان از بدن خارج شد، نَفْس بر جسد عرضه می‌شود (چنان که وقتی در بدن بود، این کار صورت می‌گرفت) وی آخرت را برمی‌گزیند و همراه با کسی که جسد را غسل می‌دهد و آن را زیر و رو می‌کند، این کار را انجام می‌دهد.

و هنگامی که در کفن جا گرفت و بر تخت نهاده شد، روحش ـ بیرون از تن ـ پیشاپیش قوم به راه می‌افتد و ارواح مؤمنان او را دیدار می‌کنند، بر او سلام می‌گویند و به نعمت‌هایی که خدا برایش آماده ساخته است، بشارتش می‌دهند.

و آن گاه که در قبرش نهادند، روح به سینه‌اش باز می‌گردد و از آنچه می‌داند می‌پرسند، هرگاه به آنچه می‌داند پاسخ داد، آن دری که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او نمایاند، برایش باز می‌شود و از نور و روشنایی و خنکای و بوی خوش آن، بر وی درمی‌آید.

پرسیدم: فدایت شوم! فشار قبر کجا رفت؟

امام ﷺ فرمود: برای مؤمنان از فشار قبر خبری نیست. به خدا سوگند، این زمین به آن زمین افتخار می‌کند و می‌گوید: بر پشت من مؤمن گام نهاد و بر پشت تو مؤمنی پا نگذاشت!

زمین به وی می‌گوید: والله، آن گاه که بر پشتم راه می‌رفتی تو را دوست داشتم، حال که عهده‌دارت شدم خواهی دانست با تو چه می‌کنم.

در این هنگام، به اندازهٔ چشم‌انداز او، قبر برایش گشاد می‌شود.

حدیث (۳۴)

[بشارت پیامبر ﷺ و امام علی ﷺ به مؤمن هنگام مرگ]

الکافی، اثر کلینی ﷺ.

روایت می‌کند اَبان بن عثمان از عُقْبَه که:

أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِاللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا وَقَعَتْ نَفْسُهُ فِي صَدْرِهِ رَأىٰ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَمَا يَرىٰ؟

قَالَ: يَرىٰ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنَا رَسُولُ اللَّهِ، أَبْشِرْ.

ثُمَّ قَالَ: ثُمَّ يَرىٰ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ﷺ فَيَقُولُ: أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي كُنْتَ تُحِبُّهُ، تُحِبُّ أَنْ أَنْفَعَكَ الْيَوْمَ.

قَالَ، قُلْتُ لَهُ: أَيَكُونُ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَرىٰ هٰذَا ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا؟

قَالَ: لَا، إِذَا رَأىٰ هٰذَا أَبَداً، مَاتَ وَأَعْظَمَ ذٰلِكَ.

قَالَ: وَذٰلِكَ فِي الْقُرْآنِ، قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ

الْبُشْرىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ﴾ (١)؛ (٢)

عُقْبَه شنید که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: شخص [با ایمان] هرگاه جانش به سینه رسید، می‌بیند.

[عُقَبه می‌گوید:] پرسیدم: فدایت شوم! چه می‌بیند؟

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌بیند. پیامبر به او می‌گوید: منم رسول خدا، بشارتت باد!

سپس علیّ بن اَبی طالب را می‌بیند. آن حضرت می‌گوید: من علیّ بن اَبی طالبم که دوستش می‌داشتی! دوست داری اکنون تو را نفع رسانم؟

پرسیدم: آیا ممکن است شخصی این [صحنه] را ببیند، سپس به دنیا بازگردد؟

فرمود: نه، وقتی این [صحنه] را بنگرد، هرگز [به دنیا باز نمی‌گردد و] می‌میرد، و آن را گران دانست. (٣)

فرمود: این امر در قرآن هست، خدا می‌فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند، برای آنها در [همین] حیات دنیا و در آخرت بشارت است، جایگزینی برای کلماتِ خدا نیست».

---

١. سورهٔ یونس (١٠) آیات ٦٣ ـ ٦٤.

٢. الکافی ٣: ١٣٣، حدیث ٨.

٣. متن عربی چنین است: «ماتَ وَأَعْظَمَ ذلك».

علّامهٔ مجلسی رحمه الله در «مرآة العقول ٣: ٢٩٤» می‌گوید: احتمال دارد این جمله سخن امام علیه السلام باشد و مقصود این است که میّت آن را امری بزرگ می‌شمارد یا سخن راوی باشد و مراد این است که: امام سخنم را (که گفتم آیا پس از این رؤیت به دنیا باز می‌گردد) عجیب دانست.

فرزند فیض کاشانی در پی نوشت «وافی» می‌نویسد: می‌توانیم «أَعظم ذلك» را بر «مات» عطف بگیریم؛ یعنی می‌میرد و آنچه را دید و بشارتی که به وی داده شد، چنان بزرگ می‌داند که با آن دو به دنیا باز نمی‌گردد.

حدیث (۳۵)

[رؤیتِ ناصبی امام علی‌علیه‌السلام را هنگام مرگ]

الکافی اثر کُلَینی رحمه‌الله.

عدّه‌ای از اصحاب ما [روایت می‌کنند] از سَهْل بن زیاد، از ابن محبوب، از عبدالعزیز عَبْدی، از ابن ابی یَعْفور، گفت:

كَانَ خَطَّابٌ الْجُهَنِيُّ[1] خَلِيطاً لَنَا وَكَانَ شَدِيدَ النَّصْبِ لآلِ مُحَمَّدٍ، وَكَانَ يَصْحَبُ نَجْدَةَ الْحَرُورِيِّ، قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ أَعُودُهُ لِلْخُلْطَةِ وَالتَّقِيَّةِ، فَإِذَا هُوَ مُغْمًى عَلَيْهِ فِي حَدِّ الْمَوْتِ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَا لِي وَلَكَ يَا عَلِيُّ.

فَأَخْبَرْتُ بِذٰلِكَ أَبَا عَبْدِاللَّهِ‌عليه‌السلام، فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ‌عليه‌السلام: رَآهُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ، رَآهُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ؛[2]

ابن اَبی یعفور می‌گوید: خطّاب جُهَنی شریک و رفیق ما بود و به شدّت با آل محمّد دشمنی داشت، و با نَجدهٔ حَروری نشست و برخاست می‌کرد [بیمار شد] به خاطر رفاقت و نیز تقیّه، به عیادتش رفتم. دیدم که بی‌هوش و در حالِ مرگ است. شنیدم می‌گفت: مرا چه به تو ای علی!

این ماجرا را به امام صادق‌علیه‌السلام خبر دادم، آن حضرت ـ دو مرتبه ـ فرمود: سوگند به پروردگار کعبه، آن حضرت را دید.

---

۱. در مآخذ «خَطّاب الجُهَنی» ضبط است.

۲. الکافی ۳: ۱۳۳ ـ ۱۳۴، حدیث ۹؛ بحار الأنوار ٦: ۱۹۹ ـ ۲۰۰، حدیث ۵۳.

حدیث (۳۶)

[رو سفیدی شیعه هنگام مرگ]

الکافی، اثر کُلَینی ﷬.

محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن فَضّال، از یونس بن یعقوب، از سعید بن یَسار [حدیث ذیل را روایت کرده است].

(ح) **رجال کشّی**.

محمّد بن مسعود می‌گوید: برایم حدیث کرد جعفر بن احمد بن ایّوب، گفت: برایم حدیث کرد عَمْرَکی، از ابن فَضّال، از یونس بن یعقوب، از سعید بن یَسار.[1]

روایت کشّی ﷬ با روایتِ کُلَینی ﷬ در الفاظ اندکی تفاوت دارد.

متن روایت در اینجا از «کافی» است.

أَنَّهُ حَضَرَ أَحَدَ ابنَي سَابُورَ وَكَانَ لَهُمَا فَضلٌ وَوَرَعٌ وَإِخبَاتٌ، فَمَرِضَ أَحَـدُهُمَا وَمَا أَحسَبُهُ إِلَّا زَكَرِيَّا بنَ سَابُورَ.

قَالَ: فَحَضَرتُهُ عِندَ مَوتِهِ فَبَسَطَ يَدَهُ ثُمَّ قَالَ: ابيَضَّت يَدِي يَا عَلِيُّ.

قَالَ: فَدَخَلتُ عَلَى أَبِي عَبدِاللَّهِ ﷷ وَعِندَهُ مُحَمَّدُ بنُ مُسلِمٍ، قَالَ: فَلَمَّا قُمتُ مِن عِندِهِ ظَنَنتُ أَنَّ مُحَمَّداً يُخبِرُهُ بِخَبَرِ الرَّجُلِ، فَأَتبَعَنِي بِرَسُولٍ فَرَجَعتُ إِلَـيهِ، فَـقَالَ: أَخبِرنِي عَن هٰذَا الرَّجُلِ الَّذِي حَضَرتَهُ عِندَ المَوتِ، أَيَّ شَيءٍ سَمِعتَهُ يَقُولُ؟

قَالَ، قُلتُ: بَسَطَ يَدَهُ ثُمَّ قَالَ: ابيَضَّت يَدِي يَا عَلِيُّ.

---

۱. رجال کشّی: ۲۳۵، حدیث ٦١٤.

فَقَالَ أَبُو عَبدِاللَّهِ علیه السلام: وَاللَّهِ رَآهُ، وَاللَّهِ رَآهُ، وَاللَّهِ رَآهُ؛[۱]

سعید بن یَسار، نزد یکی از دو فرزند شاپور حضور یافت (به گمانم زکریّا بن شاپور بود) آن دو اهل فضل، پارسا و فروتن بودند.

می‌گوید: هنگام مرگش نزدش حضور یافتم. دستش را گشود، سپس گفت: ای علی، دستم «ید بیضا» شد.

بر امام صادق علیه السلام درآمدم، نزدش محمّد بن مسلم بود. گمان کردم ماجرای فرزند شاپور را ـ که هنگام مرگ بر بالین او حاضر شدم ـ برای آن حضرت گفته است. چون از نزد آن حضرت برخاستم [و بیرون آمدم] در پیَم پیکی فرستاد [که پیش آن حضرت بروم] نزد امام علیه السلام بازگشتم، فرمود: از ماجرای آن مرد ـ که هنگام احتضار به بالینش رفتی ـ برایم بگو، شنیدی چه می‌گفت؟

گفتم: دستش را باز کرد و گفت: ای علی، دستم «ید بیضا» شد.

امام علیه السلام سه مرتبه، فرمود: والله، آن حضرت را دید.

حدیث (۳۷)

[فریادرسی ولایتِ علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام هنگام مرگ]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه الله.

ابو علی اشعری، از محمّد بن عبدالجَبّار، از صَفوان بن یحیی، از ابو المُسْتَهِلّ، از محمّد بن حَنْظَلَه روایت می‌کند که گفت:

قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، حَدِيثٌ سَمِعْتُهُ مِنْ بَعْضِ شِيعَتِكَ وَمَوَالِيكَ يَرْوِيهِ عَنْ أَبِيكَ.

---

۱. الکافی ۳: ۱۳۰ ـ ۱۳۱، حدیث ۳؛ بحار الأنوار ٦: ۱۹۲ ـ ۱۹۳، حدیث ٤۱.

قَالَ: وَمَا هُوَ؟

قُلْتُ: زَعَمُوا أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: أَغْبَطُ مَا يَكُونُ امْرُؤٌ بِمَا نَحْنُ عَلَيْهِ، إِذَا كَانَتِ النَّفْسُ فِي هٰذِهِ.

فَقَالَ: نَعَمْ، إِذَا كَانَ ذٰلِكَ أَتَاهُ نَبِيُّ اللَّهِ وَأَتَاهُ عَلِيٌّ عليه‌السلام وَأَتَاهُ جَبْرَئِيلُ وَأَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ، فَيَقُولُ ذٰلِكَ الْمَلَكُ لِعَلِيٍّ عليه‌السلام: يَا عَلِيُّ، إِنَّ فُلَاناً كَانَ مُوَالِياً لَكَ وَلِأَهْلِ بَيْتِكَ. فَيَقُولُ: نَعَمْ كَانَ يَتَوَلَّانَا وَيَتَبَرَّأُ مِنْ عَدُوِّنَا.

فَيَقُولُ ذٰلِكَ نَبِيُّ اللَّهِ لِجَبْرَئِيلَ فَيَرْفَعُ ذٰلِكَ جَبْرَئِيلُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛[1]

محمّد بن حَنْظَله می‌گوید: به امام صادق عليه‌السلام گفتم: فدایت شوم! حدیثی را یکی از شیعیان و موالیان شما از پدرت روایت می‌کند.

فرمود: آن حدیث چیست؟

گفتم: می‌پندارند که آن حضرت فرمود: شادترین حالتی که معتقدان به ولایت ما می‌یابند، وقتی است که نَفْس به گلو رسد.

امام عليه‌السلام فرمود: آری، هنگامی که نفس به آخر رسد، پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و علی عليه‌السلام و جبرئیل و فرشتهٔ مرگ به بالین او می‌آیند. فرشتهٔ مَرگ به علی عليه‌السلام می‌گوید: ای علی، فلانی از موالیانِ تو و اهل بیت توست؟ امام عليه‌السلام می‌فرماید: آری، ما را دوست می‌داشت و از دشمن ما بیزاری می‌جُست.

پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله این را به جبرئیل می‌گوید و جبرئیل آن را سوی خدا بالا می‌برد.

---

۱. الکافی ۳: ۱۳٤، حدیث ۱۳؛ بحار الأنوار ۳۹: ۲۳۹، حدیث ۲۷.

حديث (۳۸)

[پندارِ قرار گرفتن اَرواح مؤمنان در چینه‌دانِ پرندگانِ سبز پس از مرگ]

الكافى، اثر كُلَينى ﷺ.

محمّد بن يحيى، از احمد بن محمّد بن عيسى، از محمّد بن خالد، از قاسم بن محمّد، از حسين بن احمد، از يونس بن ظَبْيان روايت مى‌كند كه گفت:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام، فَقَالَ: مَا يَقُولُ النَّاسُ فِي أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ؟

فَقُلْتُ، يَقُولُونَ: تَكُونُ فِي حَوَاصِلِ طُيُورٍ خُضْرٍ فِي قَنَادِيلَ تَحْتَ الْعَرْشِ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام: سُبْحَانَ اللَّهِ! الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ أَنْ يَجْعَلَ رُوحَهُ فِي حَوْصَلَةِ طَيْرٍ.

يَا يُونُسُ، إِذَا كَانَ ذَاكَ أَتَاهُ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عليهم السلام وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ، فَإِذَا قَبَضَهُ اللَّهُ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ صَيَّرَ تِلْكَ الرُّوحَ فِي قَالَبٍ كَقَالَبِهِ فِي الدُّنْيَا، فَيَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ، فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْهِمُ الْقَادِمُ عَرَفُوهُ [عَرَفَهُم (خ)] بِتِلْكَ الصُّورَةِ الَّتِي كَانَتْ فِي الدُّنْيَا؛ (۱)

يونس بن ظَبيان مى‌گويد: نزد امام صادق عليه السلام بودم، پرسيد: مردم دربارهٔ ارواح مؤمنان چه مى‌گويند؟

گفتم، مى‌گويند: ارواح مؤمنان در چينه‌دان‌هاى پرندگان سبز در قنديل‌هايى زير عرش [آويزان] اند.

---

۱. الكافى ۳: ۲۴۵، حديث ۱؛ بحار الأنوار ۶: ۲۶۸ ـ ۲۶۹، حديث ۱۲۴.

امام علیه السلام فرمود: سبحان الله (شگفتا) مؤمن نزد خدا گرامی‌تر از آن است که خدا روحش را در چینه‌دان پرنده گذارد.

ای یونس، هنگامی که مرگ [مؤمن] فرا رسد، محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و فرشتگان مُقَرّب خدا، پیش او می‌آیند. آن گاه که خدای عزوجل روحش را ستاند آن روح را در قالبی مانند قالب دنیایی‌اش جای می‌دهد. می‌خورند، می‌آشامند، هنگامی که کسی بر آنها درآید، او را به همان صورتی که در دنیا داشت، می‌شناسند.

حدیث (۳۹)

[سؤال قبر و فریادرسی ولایت]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه الله.

روایت است از علیّ بن محمّد، از محمّد بن احمد خراسانی، از پدرش، آن را رفع می‌دهد، می‌گوید:

قَالَ أَبو عَبْدِاللَّهِ علیه السلام: يُسْأَلُ الْمَيِّتُ فِي قَبْرِهِ عَنْ خَمْسٍ: عَنْ صَلَاتِهِ وَزَكَاتِهِ وَحَجِّهِ وَصِيَامِهِ وَوَلَايَتِهِ إِيَّانَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

فَتَقُولُ الْوَلَايَةُ مِنْ جَانِبِ الْقَبْرِ لِلأَرْبَعِ: مَا دَخَلَ فِيكُنَّ مِنْ نَقْصٍ فَعَلَيَّ تَمَامُهُ؛ [۱]

امام صادق علیه السلام فرمود: از مُرده ـ در قبرش ـ از پنج چیز می‌پرسند: از نماز، زکات، حج، روزه، و ولایتش نسبت به ما اهل بیت.

ولایت از گوشهٔ قبر به آن چهار تای دیگر می‌گوید: هر نقصی که بر شما درآمد، تمام و کامل کردنش را من عهده دارم.

---

۱. الکافی ۳: ۲٤۱، حدیث ۱۵؛ بحار الأنوار ٦: ۲٦۵ ـ ۲٦٦، حدیث ۱۱۱.

حديث (۴۰)

[چگونگی قبض روحِ مؤمن و کافر]

الكافی، اثر كُلَينی ﷫.

محمّد بن يحيى، از احمد بن محمّد بن عيسى، از محمّد بن سنان، از عمّار بن مروان روايت می‌كند كه گفت:

حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِاللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: مِنْكُمْ وَاللّٰهِ يُقْبَلُ، وَلَكُمْ وَاللّٰهِ يُغْفَرُ، إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ أَنْ يَغْتَبِطَ وَيَرَى السُّرُورَ وَقُرَّةَ الْعَيْنِ إِلَّا أَنْ تَبْلُغَ نَفْسُهُ هَاهُنَا ـ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلىٰ حَلْقِهِ ـ.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ إِذَا كَانَ ذٰلِكَ وَاحْتُضِرَ، حَضَرَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَعَلِيٌّ عليه السلام وَجَبْرَئِيلُ وَمَلَكُ الْمَوْتِ.

فَيَدْنُو مِنْهُ عَلِيٌّ عليه السلام فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، إِنَّ هٰذَا كَانَ يُحِبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَأَحِبَّهُ وَيَقُولُ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله: يَا جَبْرَئِيلُ، إِنَّ هٰذَا كَانَ يُحِبُّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَأَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ فَأَحِبَّهُ، وَيَقُولُ جَبْرَئِيلُ لِمَلَكِ الْمَوْتِ: إِنَّ هٰذَا كَانَ يُحِبُّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَأَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ فَأَحِبَّهُ وَارْفُقْ بِهِ.

فَيَدْنُو مِنْهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَيَقُولُ: يَا عَبْدَ اللّٰهِ، أَخَذْتَ فَكَاكَ رَقَبَتِكَ، أَخَذْتَ أَمَانَ بَرَاءَتِكَ، تَمَسَّكْتَ بِالْعِصْمَةِ الْكُبْرىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؟

قَالَ: فَيُوَفِّقُهُ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ فَيَقُولُ: نَعَمْ.

فَيَقُولُ: وَمَا ذَاكَ؟

فَيَقُولُ: وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

فَيَقُولُ: صَدَقْتَ، أَمَّا الَّذِي كُنْتَ تَحْذَرُهُ فَقَدْ آمَنَكَ اللّٰهُ مِنْهُ، وَأَمَّا الَّذِي كُنْتَ تَرْجُوهُ فَقَدْ أَدْرَكْتَهُ، أَبْشِرْ بِالسَّلَفِ الصَّالِحِ مُرَافَقَةِ رَسُولِ اللّٰهِ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عليهم السلام.

ثُمَّ يَسُلُّ نَفْسَهُ سَلّاً رَفِيقاً، ثُمَّ يُنْزَلُ بِكَفَنِهِ مِنَ الْجَنَّةِ وَحَنُوطِهِ مِنَ الْجَنَّةِ بِمِسْكٍ أَذْفَرَ فَيُكَفَّنُ بِذٰلِكَ الْكَفَنِ، وَيُحَنَّطُ بِذٰلِكَ الْحَنُوطِ، ثُمَّ يُكْسىٰ حُلَّةً صَفْرَاءَ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ.

فَإِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ فُتِحَ لَهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ وَيَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ رَوْحِهَا وَرَيْحَانِهَا.

ثُمَّ يُفْسَحُ لَهُ عَنْ أَمَامِهِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ، وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ يَسَارِهِ، ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: نَمْ نَوْمَةَ الْعَرُوسِ عَلىٰ فِرَاشِهَا، أَبْشِرْ بِرَوْحٍ وَرَيْحَانٍ وَجَنَّةِ نَعِيمٍ وَرَبٍّ غَيْرِ غَضْبَانَ.

ثُمَّ يَزُورُ آلَ مُحَمَّدٍ فِي جِنَانِ رَضْوىٰ فَيَأْكُلُ مَعَهُمْ مِنْ طَعَامِهِمْ، وَيَشْرَبُ مَعَهُمْ مِنْ شَرَابِهِمْ، وَيَتَحَدَّثُ مَعَهُمْ فِي مَجَالِسِهِمْ حَتّىٰ يَقُومَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا بَعَثَهُمُ اللّٰهُ فَأَقْبَلُوا مَعَهُ يُلَبُّونَ زُمَراً زُمَراً.

فَعِنْدَ ذٰلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ، وَيَضْمَحِلُّ الْمُحِلُّونَ، [1] وَقَلِيلٌ مَا يَكُونُونَ، هَلَكَتِ الْمَحَاضِيرُ [2] وَنَجَا الْمُقَرَّبُونَ.

مِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله لِعَلِيٍّ عليه السلام: أَنْتَ أَخِي، وَمِيعَادُ مَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ وَادِي السَّلَامِ.

---

۱. این واژه، در بعضی از نسخه‌ها «المخلّون»، «المبطلون»، «المجبلون» ضبط است، اگر از «مَحْل» باشد به معنای کید و مکر (نیرنگ بازی و فریب کاری) است (الکافی ٥: ٣٤٨، دار الحدیث، پی‌نوشت ٩).

۲. محاضیر، جمع «مِحْضَر» به معنای اسب تیزرو است. این واژه، به صورت «المحاضیر»، «المحاصیر»، «المحاضر»، «المحاصر»، «الحاضرون» و... نیز ضبط شده است (بنگرید به همان، پی‌نوشت ١١).

قَالَ: وَإِذَا احْتُضِرَ الْكَافِرُ، حَضَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلِيٌّ عليه السلام وَجَبْرَئِيلُ وَمَلَكُ الْمَوْتِ.

فَيَدْنُو مِنْهُ عَلِيٌّ عليه السلام فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ هٰذَا كَانَ يُبْغِضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَأَبْغِضْهُ.

وَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا جَبْرَئِيلُ، إِنَّ هٰذَا كَانَ يُبْغِضُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ فَأَبْغِضْهُ.

وَيَقُولُ جَبْرَئِيلُ: يَا مَلَكَ الْمَوْتِ، إِنَّ هٰذَا كَانَ يُبْغِضُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ فَأَبْغِضْهُ وَاعْنُفْ عَلَيْهِ.

فَيَدْنُو مِنْهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَيَقُولُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، أَخَذْتَ فَكَاكَ رِهَانِكَ، أَخَذْتَ أَمَانَ بَرَاءَتِكَ مِنَ النَّارِ، تَمَسَّكْتَ بِالْعِصْمَةِ الْكُبْرىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؟

فَيَقُولُ: لَا.

فَيَقُولُ: أَبْشِرْ يَا عَدُوَّ اللَّهِ بِسَخَطِ اللَّهِ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ وَعَذَابِهِ وَالنَّارِ، أَمَّا الَّذِي كُنْتَ تَحْذَرُ فَقَدْ نَزَلَ بِكَ.

ثُمَّ يَسُلُّ نَفْسَهُ سَلّاً عَنِيفاً، ثُمَّ يُوَكِّلُ بِرُوحِهِ ثَلَاثَمِائَةِ شَيْطَانٍ كُلُّهُمْ يَبْزُقُ فِي وَجْهِهِ وَيَتَأَذّىٰ بِرُوحِهِ.

فَإِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ، فُتِحَ لَهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النَّارِ، فَيَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ قَيْحِهَا وَلَهَبِهَا؛ (۱)

عمّار بن مروان می‌گوید: کسی که از امام صادق عليه السلام شنید برایم حدیث کرد که آن حضرت می‌فرمود: به خدا سوگند، از شما [اعمال] پذیرفته می‌شود، والله، شما آمرزیده می‌شوید. میان یکی از شما و خوش حالی و شادی و چشم

۱. الكافی ۳: ۱۳۱، حدیث ٤؛ بحار الأنوار ٦: ۱۹۷ ـ ۱۹۹، حدیث ٥١.

روشنی‌اش، زندگی دنیا فاصله انداخته است. هرگاه جان به اینجا (و با دست به حلقش اشاره کرد) رسد، چیزی را می‌بیند که چشمش روشن می‌گردد.

سپس فرمود: چون جان بدین جا رسد و شخص به حالت احتضار درآید، رسول خدا ﷺ و علی ؑ و جبرئیل وملک الموت، کنار شخص حاضر می‌شوند.

علی ؑ به او نزدیک می‌شود و می‌گوید: ای رسول خدا، این شخص، ما اهل بیت را دوست می‌داشت، او را دوست بدار. پیامبر ﷺ می‌فرماید ای جبرئیل، این فرد، خدا و رسول و اهل بیت رسول خدا را دوست می‌داشت، او را دوست بدار. جبرئیل به ملک الموت می‌گوید: این شخص، خدا و رسول و اهل بیت پیامبر را دوست می‌داشت، او را دوست بدار و با او مدارا کن.

فرشتهٔ مرگ به او نزدیک می‌شود و می‌گوید: ای بندهٔ خدا، سند آزادی‌ات را گرفته‌ای؟ امان نامه‌ات از دوزخ را چطور؟ در حیات دنیا دست به دامان عصمت کبرا شدی؟

خدای ﷻ او را موفّق می‌گرداند که بگوید: آری.

ملک الموت می‌پرسد: آن بزرگ‌ترین حافظ و حِرز چیست؟

شخص می‌گوید: ولایت علیّ بن اَبی طالب.

ملک الموت می‌گوید: راست گفتی. خدا از آنچه بیمش را داشتی تو را امان داد و تو را به آنچه امیدش را داشتی رساند. بشارتت باد به سلف صالح، رفاقت و همنشینی با رسول خدا و علی و فاطمه ؑ.

آن گاه جان وی را به آرامی و نرمی بیرون می‌کشد. کفن و حنوط وی از بهشت فرود می‌آید و او با کفن بهشتی کفن می‌شود و با حنوط بهشت که از

مشکی بسیار خوش بوست، حنوط می‌گردد و با پارچهٔ زردی از پارچه‌های بهشت او را بپوشانند.

و هنگامی که در قبرش نهادند، دری از درهای بهشت را بر او گشایند که از آن در، رَوح و ریحان بهشت بر وی درآید.

پس از آن، از جلو و از راست و چپ به فاصلهٔ یک ماه راه، قبر فراخ گردد و به او گویند: همچون عروس در بستر بخواب و بشارتت باد به روح و ریحان و بهشتِ نعمت و پروردگاری که از تو خشمگین نیست.

آن گاه آل محمّد را در بهشت «رَضویٰ» [۱] زیارت می‌کند و با آنها از طعام و شرابشان می‌خورد و می‌آشامد و در مجالس آنان با آنها هم سخن می‌شود تا اینکه قائم ما خاندان قیام کند. زمانی که قائم ما قیام کرد، خدا آنها را برمی‌انگیزد، به همراه او می‌آیند و دسته دسته لبّیک می‌گویند.

در این هنگام است که اهل باطل به شک می‌افتند و مُحِلّان [۲] فرو می‌پاشند، و شمار اندکی [از اهل ایمان راستین] می‌مانند، و آنان که در امر فرج و قیام قائم عجله دارند، هلاک می‌شوند و اهل تسلیم و انقیاد (یا کسانی که فرج را نزدیک می‌دانند) نجات می‌یابند.

---

۱. رَضوی، نام جایی که بهشت دنیا در آن قرار دارد. در قاموس آمده است که: نام کوهی در مدینه است (مرآة العقول ۱۳: ۲۹۱). این کوه همان کوهی است که کیسانیه می‌پندارند محمّد حنفیّه (که صاحب الأمر است) در آن به سر می‌برد و در آخر الزمان ظهور می‌کند (شرح فروع الکافی ۲: ۱۱۹ـ۱۲۰).

۲. مُحِلّان، کسانی‌اند که حرمت ائمه علیهم السلام را پاس نمی‌دارند و آنان را نمی‌پیروند ... شخص مُحلّ، کسی است که حرمت‌ها را می‌درد یا برای ماه حرام، حرمت قائل نمی‌باشد (بحار الأنوار ٦: ۱۹۹).

از این روست که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود: تو برادر منی، وعدهٔ میان من و تو، وادی السلام [1] است.

و هرگاه کافر به حال مرگ درآید، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام و جبرئیل و ملک الموت، نزدش حاضر شوند.

علی علیه‌السلام به او نزدیک می‌شود و می‌گوید: ای رسول خدا، این شخص با ما اهل بیت دشمنی می‌ورزید، او را دشمن بدار.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: ای جبرئیل، این فرد با خدا و پیامبر و اهل بیت او دشمنی داشت، او را دشمن بدار.

جبرئیل می‌گوید: ای فرشتهٔ مرگ، این شخص، خدا و رسول و خاندانِ او را دشمن می‌داشت تو هم با او دشمنی کن و بر وی سخت گیر.

فرشتهٔ مرگ به وی نزدیک می‌شود و می‌گوید: ای بندهٔ خدا، سند آزادی‌ات را گرفته‌ای؟ براتِ امان از آتش را داری؟ در زندگی دنیا به عصمت کبرا تمسّک کردی؟

وی پاسخ می‌دهد: نه.

فرشتهٔ مرگ می‌گوید: ای دشمن خدا، خشم و عذاب خدای عزّوجلّ و آتش را به خود بشارت ده، آنچه را می‌ترسیدی بر سرت آمد.

سپس به سختی جانش را بیرون می‌کشد و آن گاه بر روح وی سیصد شیطان را می‌گمارند که همه به روی وی تُف می‌اندازند و روحش آزار می‌بینند.

---

۱. وادی السلام، صحرای کوفه یا همان نجف اشرف است(لوامع صاحبقرانی ۲: ۵۲۷).
علّامه مجلسی رحمه‌الله می‌نگارد: بعید نمی‌نماید که در وادی السلام بهشت‌ها، نهرها، بوستان‌ها و حوض‌هایی باشد که ارواح مؤمنان از آنها بهره می‌برند (مرآة العقول ۶: ۱۱۷).

و آن گاه که در قبرش نهند، درهای دوزخ را برای او می‌گشایند و از چرک وگندابِ دوزخ و شعله‌های آن بر وی در می‌آید.

حدیث (۴۱)

[دوست و دشمن، علی علیه السلام را هنگامِ مرگ چگونه می‌بینند؟!]

الکافی، اثر کلینی رحمه الله.

[روایت می‌کند] محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از نَضر بن سُوَید، از یحیی حَلَبیَ، از ابن مُسْکان، از عبدالرَّحیم که گفت:

قُلْتُ لأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: حَدَّثَنِي صَالِحُ بْنُ مِيثَمٍ عَنْ عَبَايَةَ الأَسَدِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ عَلِيّاً عليه السلام يَقُولُ:

وَاللَّهِ لَا يُبْغِضُنِي عَبْدٌ أَبَداً يَمُوتُ عَلىٰ بُغْضِي إِلَّا رَآنِي عِنْدَ مَوْتِهِ حَيْثُ يَكْرَهُ، وَلَا يُحِبُّنِي عَبْدٌ أَبَداً فَيَمُوتُ عَلىٰ حُبِّي إِلَّا رَآنِي عِنْدَ مَوْتِهِ حَيْثُ يُحِبُّ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: نَعَمْ وَرَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِالْيَمِينِ؛[۱]

عبدالرّحیم می‌گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: برایم حدیث کرد صالح بن میثم، از عَبایه اَسَدی که شنید علی علیه السلام می‌فرمود:

والله، بنده‌ای هرگز مرا دشمنی نمی‌دارد و با کینه بر من نمی‌میرد مگر اینکه هنگام مرگ به‌گونه‌ای که خوش ندارد مرا می‌بیند، و بنده‌ای هرگز مرا دوست نمی‌دارد و با حُبِّ من نمی‌میرد مگر اینکه هنگام مرگ مرا به‌گونه‌ای که خوشایند اوست می‌بیند.

امام باقر علیه السلام فرمود: آری، و رسول خدا صلى الله عليه وآله در سمت راست اوست.

---

۱. الکافی ۳: ۱۳۲، حدیث ۵؛ بحار الأنوار ۶: ۱۹۹، حدیث ۵۲.

حدیث (۴۲)

[گریهٔ شوق هنگام مرگ]

الکافی، اثر کُلَینی ﷺ.

[روایت می‌کند] محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از علی بن حَکَم، از مُعاویهٔ بن وَهْب، از یحیی بن شاپور که گفت:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَقُولُ فِي الْمَيِّتِ تَدْمَعُ عَيْنَاهُ عِنْدَ الْمَوْتِ، فَقَالَ: ذٰلِكَ عِنْدَ مُعَايَنَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَيَرىٰ مَا يَسُرُّهُ.

ثُمَّ قَالَ: أَمَا تَرَى الرَّجُلَ يَرىٰ مَا يَسُرُّهُ وَمَا يُحِبُّ، فَتَدْمَعُ عَيْنُهُ وَيَضْحَكُ؛ [1]

یحیی بن شاپور می‌گوید: شنیدم امام صادق عليه السلام در این باره که چرا هنگام مرگ چشمان فرد، اشک می‌ریزد، می‌فرمود: این کار زمانی است که رسول خدا صلى الله عليه وآله را می‌نگرد و چیزی را که شادش می‌سازد می‌بیند.

سپس فرمود: مگر نمی‌بینی که شخص با دیدن چیزهای مسرّت بخش و محبوب، اشک [شوق] از چشمش جاری می‌شود و می‌خندد.

حدیث (۴۳)

[تفاوتِ نگاه اهل بیت عليهم السلام نسبت به اَولیا وغیر اولیا]

تفسیر قمّی، اثر علیّ بن ابراهیم ﷺ.

علیّ بن ابراهیم ﷺ روایت می‌کند از پدرش، از ابن اَبی عُمَیر، از ابن سنان (یعنی عبدالله بن سنان) از امام صادق عليه السلام که فرمود:

---

١. الکافی ٣: ١٣٣، حدیث ٦.

مَا يَمُوتُ مُوَالٍ لَنَا مُبْغِضٌ لأَعْدَائِنَا إِلَّا وَيَحْضُرُهُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عليهم السلام، فَيَرَوْنَهُ وَيُبَشِّرُونَهُ.

وَإِنْ كَانَ غَيْرَ مُوَالٍ لَنَا يَرَاهُمْ بِحَيْثُ يَسُوؤُهُ.

وَالدَّلِيلُ عَلَىٰ ذٰلِكَ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام:

يَا حَارُ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتْ يَرَنِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلَا[1]

هیچ یک از موالیان ما که با دشمنان ما دشمن‌اند نمی‌میرد مگر اینکه رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام و حسن و حسین علیهما السلام نزدش حاضر می‌شوند، او را می‌بینند و بشارتش می‌دهند.

اگر شخص محتضر از موالیان ما نباشد، آنان علیهم السلام را به گونه‌ای می‌بیند که از او بدشان می‌آید.

دلیل این مطلب، سخن امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود:

ـ ای حارث هَمْدانی، هرکه بمیرد مرا در مقابل خویش می‌بیند، خواه مؤمن باشد و خواه منافق.

حدیث (۴۴)

[اَمان از خوف و امید به رحمت خدا]

از **المحاسن**، اثر برقی رحمه الله.

روایت است از محمّد بن فُضَیل، از ابن اَبی یَعْفور که گفت:

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عليه السلام: قَدِ اسْتَحْيَيْتُ مِمَّا أُرَدِّدُ هٰذَا الْكَلَامَ عَلَيْكُمْ: مَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ أَنْ يَغْتَبِطَ إِلَّا أَنْ تَبْلُغَ نَفْسُهُ هٰذِهِ ـ وَأَهْوَىٰ بِيَدِهِ إِلَىٰ حَنْجَرَتِهِ ـ يَأْتِيهِ رَسُولُ اللّٰهِ

---

۱. تفسیر قمّی ۲: ۲۶۵ ـ ۲۶۶؛ بحار الأنوار ٦: ۱۸۰ ـ ۱۸۱، حدیث ۸.

وَعَلِيٌّ عليه‌السلام فَيَقُولَانِ لَهُ: أَمَّا مَا كُنْتَ تَخَافُ فَقَدْ أَمِنْتَ مِنْهُ، وَأَمَّا مَا كُنْتَ تَرْجُوهُ فَأَمَامَكَ؛ (۱)

ابن ابی یعفور می‌گوید: امام صادق عليه‌السلام به من فرمود: آن قدر این سخن را گفته‌ام که شرم دارم آن را برای شما تکرار کنم: میان شما و زمان شادی و خوش حالیِ‌تان [باز دارنده‌ای] نیست مگر [زندگی دنیا] وقتی نَفْس به اینجا رسد (و با دست به گلویش اشاره کرد) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی عليه‌السلام می‌آید و به مُحتضر می‌گوید: از آنچه می‌ترسیدی امان یافتی و آنچه را امید داشتی، پیش روی توست.

حدیث (۴۵)

[حکایت سید حِمْیری هنگام احتضار]

از **کشف الغمّه**، اثر علی بن عیسی اربلی رحمه‌الله.

از حسین بن عَوْن روایت است که گفت:

دَخَلْتُ عَلَى السَّيِّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحِمْيَرِيِّ عَائِداً فِي عِلَّتِهِ الَّتِي مَاتَ فِيهَا، فَوَجَدْتُهُ يُسَاقُ بِهِ، وَوَجَدْتُ عِنْدَهُ جَمَاعَةً مِنْ جِيرَانِهِ وَكَانُوا عُثْمَانِيَّةً.

وَكَانَ السَّيِّدُ جَمِيلَ الْوَجْهِ، رَحْبَ الْجَبْهَةِ، عَرِيضَ مَا بَيْنَ السَّالِفَيْنِ، (۲) فَبَدَتْ فِي وَجْهِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ مِثْلُ النُّقْطَةِ مِنَ الْمِدَادِ، ثُمَّ لَمْ تَزَلْ تَزِيدُ وَتَنْمِي حَتَّى طَبَّقَتْ وَجْهَهُ بِسَوَادِهَا.

فَاغْتَمَّ لِذٰلِكَ مَنْ حَضَرَهُ مِنَ الشِّيعَةِ وَظَهَرَ مِنَ النَّاصِبَةِ سُرُورٌ وَشَمَاتَةٌ.

---

۱. محاسن برقی ۱: ۱۷۵، حدیث ۱۵۷؛ بحار الأنوار ٦: ١٨٤ ـ ١٨٥، حدیث ۱۹.
۲. در برخی از منابع (مانند امالی طوسی، مدینة المعاجز و...) «السالِفَتَيْن» ثبت است.

فَلَمْ يَلْبَثْ بِذٰلِكَ إِلَّا قَلِيلاً حَتّىٰ بَدَتْ فِي ذٰلِكَ الْمَكَانِ مِنْ وَجْهِهِ لُمْعَةٌ بَيْضَاءُ، فَلَمْ تَزَلْ تَزِيدُ وَتَنْمِي حَتّىٰ أَسْفَرَ وَجْهُهُ وَأَشْرَقَ وَافْتَرَّ السَّيِّدُ ضَاحِكاً مُسْتَبْشِراً، فَقَالَ:

كَذَبَ الزَّاعِمُونَ أَنَّ عَلِيّاً لَيْسَ يُنْجِي مُحِبَّهُ مِنْ هَنَاتٍ
قَدْ وَرَبِّي دَخَلْتُ جَنَّةَ عَدْنٍ وَعَفَا لِيَ الإِلٰهُ عَنْ سَيِّئَاتِي
فَأَبْشِرُوا الْيَوْمَ أَوْلِيَاءَ عَلِيٍّ وَتَوَالَوُا الْوَصِيَّ[۱] حَتَّى الْمَمَاتِ
ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ تَوَلَّوْا بَنِيهِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ بِالصِّفَاتِ

إلى أنْ قَالَ: ثُمَّ أَغْمَضَ عَيْنَهُ لِنَفْسِهِ فَكَأَنَّمَا كَانَتْ رُوحُهُ ذُبَالَةً طَفِئَتْ.

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: قَالَ لِي أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَوْنٍ: وَكَانَ أُذَيْنَةُ حَاضِراً، فَقَالَ: اللّٰهُ أَكْبَرُ! مَا مَنْ شَهِدَ كَمَنْ لَمْ يَشْهَدْ.

أَخْبَرَنِي ـ وَإِلَّا صُمَّتَا ـ الْفُضَيْلُ بْنُ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَعَنْ جَعْفَرٍ عليهما السلام أَنَّهُمَا قَالَا: حَرَامٌ عَلىٰ رُوحٍ أَنْ تُفَارِقَ جَسَدَهَا حَتّىٰ تَرَى الْخَمْسَةَ: مُحَمَّداً وَعَلِيّاً وَفَاطِمَةَ وَحَسَناً وَحُسَيْناً بِحَيْثُ تَقَرُّ عَيْنُهَا أَوْ تَسْخَنُ عَيْنُهَا؛[۲]

حسین بن عَوْن می‌گوید: برای عیادت، پیش سیّد حمیری رفتم (در همان مرضی که از دنیا رفت) دیدم در حال جان دادن است. گروهی از همسایگانش را در آنجا یافتم که عثمانی بودند.

سیّد حمیری، زیباروی، پیشانی گشاده و چهارشانه بود. در صورتش نقطهٔ سیاهی (مانند نقطهٔ مداد) آشکار شد. این نقطه فزونی و گسترش یافت تا اینکه سیاهی آن، همهٔ صورت سیّد را پوشاند.

---

۱. در «کشف الغمه» این‌گونه ثبت است: وتَوَلّوا عَليّ ...
۲. کشف الغمّه ۱: ٤١٤؛ بحار الأنوار ٦: ١٩٢ ـ ١٩٣، حدیث ٤٢.

شیعیانی که در آنجا حضور داشتند، غمگین شدند و از ناصبی‌ها شـادی و شماتت بروز یافت.

این حالت اندکی بیش نماند تا اینکه در همان مکان صورتش، برقی درخشید و پیوسته فزونی یافت و گسترده شد تا اینکه سیمایش تابان و درخشان شد و با لَبانی خندان، بشارت گویان، این اشعار را سرود:

ـ کسانی که می‌پندارند علی علیه‌السلام دوستدارانش را از عیب‌ها و کاستی‌ها نجات نـمی‌دهد، دروغ می‌گویند.

ـ سوگند به پروردگارم که به «بهشت عدن» [1] درآمدم و خدا از بدی‌هایم چشم پوشید.

ـ اکنون اولیای علی را بشارت دهید و تا زنده‌اید وصیّ پیامبر را دوست بدارید.

---

۱. جنّات عَدْن، یازده بار در قرآن آمده است. در «روض الجنات ۱۷: ۲۸۵» از کعب الأحبار نقل است که گفت: «در بهشت عدن، شهرستانی است از مروارید سپید... آن برای پیغامبران اوالعزم است و برای شهیدان و مجاهدان، برای آن که به حلم و علم و عقل و انات و سکون، زیادت‌اند بر دیگران».

در «مجمع البیان ٥: ۷۷» و در «تفسیر ثـعلبی ٥: ٦٨» و در بسـیاری از تـفاسیر اهـل سـنّت، از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت است که فرمود: **عَدْن دَار اللّٰه الَّتِي لَمْ تَرَهَا عَيْنٌ وَلَمْ تَـخْطُر عَـلَى قَـلْب بَشَـر، لَا يَسْكُنها غَيْر ثَلَاثَة: النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَداء، يَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ: طُوبَى لِمَنْ دَخَلَكَ؛** عَدْن، از آن خانه‌های خداست که چشمی آن را ندید و بر قلب انسانی خطور نکرد، خدا جز سه طایفه را در آن ساکن نسازد؛ پیامبران، صدّیقان، شهدا.

خدای بزرگ به «عدن» می‌فرماید: خوشا به حال کسی که در تو درآید.

نیز «عدن» به معنای شهری در بهشت، نهری که باغ‌های بهشتی بر کناره‌های آنند، آمـده است (الکشّاف ۲: ۲۸۹ ـ ۲۹۰).

همچنین گفته‌اند: قصری است که بُرج‌ها و چمنزارها پیرامون‌اند، پنج هزار در دارد و بر هر دری پنج هزار حوریه قرار دارند...

از ابن مسعود نقل است که: عدن، شکم بهشت و ناف آن است.

نیز گفته‌اند: عدن، به معنای لغوی آن می‌باشد؛ یعنی اقامت و خلود (تفسیر ابی السعود ٤: ۸۳).

- پس از او، فرزندانش را - یکی پس از دیگری - که ویژگی‌های امامت را دارند، دوست بدارید.

تا اینکه می‌گوید: سپس سیّد حمیری چشمانش را بست و روحش مانند فتیله‌ای خاموش شد.

علی بن حسین می‌گوید: پدرم حسین بن عون گفت: اُذَینه [در آنجا] حاضر بود، گفت: الله اکبر، کسی که چیزی را با چشم خود می‌بیند، مانند کسی که آن را مشاهده نمی‌کند نیست [شنیدن کی بود مانند دیدن].

با این دو گوشم شنیدم - وگرنه کر باد - که فُضَیل بن یسار از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام به من خبر داد که آن دو گفتند: بر روحی حرام است که از جسد جدا شود تا اینکه پنج تن [آل عبا] (محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین) را ببیند، به‌گونه‌ای که چشمش روشن یا گریان شود.

حدیث (۴۶)

[شادی محبّان علی علیه السلام در سه مکان]

مشارق الأنوار، اثر حافظ حلّی رحمه الله.

[ابن رجب بُرسی رحمه الله] می‌گوید: مفید به اسنادش از اُمّ سَلَمه روایت کرد که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِعَلِيٍّ علیه السلام: يَا عَلِيُّ، إِنَّ مُحِبِّيكَ يَفْرَحُونَ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ: عِنْدَ خُرُوجِ أَنْفُسِهِمْ وَأَنْتَ هُنَاكَ تَشْهَدُهُمْ، وَعِنْدَ الْمُسَاءَلَةِ فِي الْقُبُورِ وَأَنْتَ هُنَاكَ تُلَقِّنُهُمْ، وَعِنْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ وَأَنْتَ هُنَاكَ تُعَرِّفُهُمْ؛[1]

---

۱. الفصول المهمّة ۱: ۳۲۳، حدیث ۳۸۷؛ بحار الأنوار ۶: ۲۰۰.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود: ای علی، محبّان تو در سه جا شاد می‌شوند: هنگام جان دادن که تو نزدشان حضور می‌یابی، هنگام بازپرسی در قبر که تو به آنها [اعتقادات درست را] تلقین می‌کنی، هنگام حضور در پیشگاه الهی که تو در آنجا آنها را می‌شناسانی.

حدیث (۴۷)

[فریادرسی محبتِ امام علی علیه‌السلام هنگام مرگ، کنار حوض و عبور از صراط]

از **الأمالی**، اثر شیخ طوسی رحمه‌الله.

روایت است از مفید، از علی بن خالد مَراغی، از محمّد بن خالد سبعی،[1] از صالح بن احمد بَزّاز، از عیسی بن عبدالرّحمان خَزّاز، از حسن بن حسین، از اَبان بن تَغلب،[2] از ابو داود اَنصاری، از حارث همدانی که گفت:

دَخَلْتُ عَلیٰ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه‌السلام، قَالَ: مَا جَاءَ بِكَ؟ فَقُلْتُ: حُبِّي لَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَقَالَ: يَا حَارِثُ، أَتُحِبُّنِي؟ قُلْتُ: نَعَمْ وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: أَمَا لَوْ بَلَغَتْ نَفْسُكَ الْحُلْقُومَ رَأَيْتَنِي حَيْثُ تُحِبُّ، وَلَوْ رَأَيْتَنِي وَأَنَا أَذُودُ الرِّجَالَ عَنِ الْحَوْضِ ذَوْدَ غَرِيبَةِ الإِبِلِ لَرَأَيْتَنِي حَيْثُ تُحِبُّ، وَلَوْ رَأَيْتَنِي وَأَنَا مَارٌّ عَلَى الصِّرَاطِ بِلِوَاءِ الْحَمْدِ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله لَرَأَيْتَنِي حَيْثُ تُحِبُّ؛[3]

---

۱. در «امالی طوسی»، محمد بن صالح سبیعی، ثبت است.

۲. در «امالی طوسی» آمده است: برای ما حدیث کرد حسن بن حسین عُرَنی، گفت: برای ما حدیث کرد یحیی بن علی، از اَبان بن تَغْلِب ...

۳. امالی طوسی: ٤٨، حدیث ٦٠.

حارث همدانی می‌گوید: بر امیرالمؤمنین علیه السلام درآمدم، پرسید: چه چیز تو را [پیش من] آورد؟ گفتم: محبّتی که به تو دارم ای امیرالمؤمنین.

امام علیه السلام پرسید: ای حارث، آیا مرا دوست می‌داری؟ گفتم: آری والله، ای امیرالمؤمنین.

فرمود: جانت که به گلو رسید، مرا آن گونه که دوست داری می‌بینی، وقتی دیدی من اشخاصی را از حوض [کوثر] می‌رانم (چنان که شتر غریبه را از آبشخور دور می‌سازند) آن گونه که دوست داری مرا می‌بینی، وقتی مرا بنگری که با لوای حمد در جلوِ رسول خدا بر صراط می‌گذرم، مرا آن‌گونه که دوست داری می‌بینی.

حدیث (۴۸)

[سرگذشت مؤمن و کافر هنگامِ مرگ و در قبر]

تفسير الإمام العسكري علیه السلام.

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَفِي الْقُبُورِ نَعِيمٌ وَعَذَابٌ؟

قَالَ: إِي وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ نَبِيّاً، وَجَعَلَهُ زَكِيّاً هَادِياً مَهْدِيّاً، وَجَعَلَ أَخَاهُ عَلِيّاً بِالْعَهْدِ وَفِيّاً، وَبِالْحَقِّ مَلِيّاً، وَلَدَى اللَّهِ مَرْضِيّاً، وَإِلَى الْجِهَادِ سَابِقاً، وَلِلَّهِ فِي أَحْوَالِهِ مُوَافِقاً، وَلِلْمَكَارِمِ حَائِزاً، وَبِنَصْرِ اللَّهِ عَلَىٰ أَعْدَائِهِ قَاهِراً، وَلِلْعُلُومِ حَاوِياً، وَلِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ مُوَالِياً، وَلِأَعْدَائِهِ مُعَادِياً، وَبِالْخَيْرَاتِ نَاهِضاً، وَلِلْقَبَائِحِ رَافِضاً، وَلِلشَّيْطَانِ مُخْزِياً، وَلِلْفَسَقَةِ الْمَرَدَةِ مُغْضِباً، وَلِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله نَفْساً، وَبَيْنَ يَدَيْهِ لَدَى الْمَكَارِهِ جُنَّةً وَتُرْساً.

آمَنْتُ بِهِ أَنَا وَأَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عِنْدَ رَبِّ الْأَرْبَابِ، الْمُفَضَّلُ عَلَىٰ أُولِي

الأَلْبَابِ، الْحَاوِي لِعُلُومِ الْكِتَابِ، زَيْنُ مَنْ يُوَافِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَرَصَاتِ الْحِسَابِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَفِيِّ الْكَرِيمِ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ.

إِنَّ فِي الْقَبْرِ نَعِيماً يُوَفِّرُ اللَّهُ بِهِ حُظُوظَ أَوْلِيَائِهِ، وَإِنَّ فِي الْقَبْرِ عَذَاباً يُشَدِّدُ بِهِ عَلىٰ أَعْدَائِه.

إِنَّ الْمُؤْمِنَ الْمُوَالِيَ لِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ، الْمُتَّخِذَ لِعَلِيٍّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ إِمَامَهُ الَّذِي يَحْتَذِي مِثَالَهُ، وَسَيِّدَهُ الَّذِي يُصَدِّقُ أَقْوَالَهُ، وَيُصَوِّبُ أَفْعَالَهُ، وَيُطِيعُهُ بِطَاعَةِ مَنْ يَنْدُبُهُ مِنْ أَطَائِبِ ذُرِّيَّتِهِ لأُمُورِ الدِّينِ، وَسِيَاسَتِهِ إِذَا حَضَرَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ مَا لَا يُرَدُّ، وَنَزَلَ بِهِ مِنْ قَضَائِهِ مَا لَا يُصَدُّ، وَحَضَرَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ وَأَعْوَانُهُ، وَجَدَ عِنْدَ رَأْسِهِ مُحَمَّداً رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ جَانِبٍ، وَمِنْ جَانِبٍ آخَرَ عَلِيّاً سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ، وَعِنْدَ رِجْلَيْهِ مِنْ جَانِبٍ الْحَسَنَ سِبْطَ سَيِّدِ النَّبِيِّينَ، وَمِنْ جَانِبٍ آخَرَ الْحُسَيْنَ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ أَجْمَعِينَ، وَحَوَالَيْهِ بَعْدَهُمْ خِيَارَ خَوَاصِّهِمْ وَمُحِبِّيهِمْ، الَّذِينَ هُمْ سَادَةُ هٰذِهِ الأُمَّةِ بَعْدَ سَادَاتِهِمْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ.

يَنْظُرُ[1] إِلَيْهِمْ الْعَلِيلُ الْمُؤْمِنُ فَيُخَاطِبُهُمْ بِحَيْثُ يَحْجُبُ اللَّهُ صَوْتَهُ عَنْ آذَانِ حَاضِرِيهِ كَمَا يَحْجُبُ رُؤْيَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرُؤْيَةَ خَوَاصِّنَا عَنْ عُيُونِهِمْ لِيَكُونَ إِيمَانُهُمْ أَعْظَمَ ثَوَاباً لِشِدَّةِ الْمَحَبَّةِ[2] عَلَيْهِمْ [عليه (خ)] فِيهِ.

فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ رَبِّ الْعِزَّةِ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا وَصِيَّ رَسُولِ الرَّحْمَةِ، بِأَبِي أَنْتُمَا وَأُمِّي يَا شِبْلَيْ مُحَمَّدٍ وَضِرْغَامَيْهِ يَا وَلَدَيْهِ وَسِبْطَيْهِ وَيَا سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، الْمُقَرَّبِينَ مِنَ الرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ.

---

۱. در «تفسير امام» و شماری از مآخذ، «فَيَنْظُرُ» ضبط است.

۲. در مآخذ، «لِشِدَّةِ المِحْنَةِ عَلَيهم» ضبط است.

مَرْحَباً بِكُمْ يا[۱] مَعاشِرَ خِيارِ أَصْحابِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَوَلَدَيْهِ، ما كَانَ أَعْظَمَ شَوْقِي إِلَيْكُمْ وَمَا أَشَدَّ سُرُورِي الآنَ بِلِقَائِكُمْ.

يَا رَسُولَ اللَّهِ، هٰذَا مَلَكُ الْمَوْتِ قَدْ حَضَرَنِي وَلَا أَشُكُّ فِي جَلَالَتِي فِي صَدْرِهِ لِمَكَانِكَ وَمَكَانِ أَخِيكَ مِنِّي.

فَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كَذٰلِكَ هُوَ.

ثُمَّ يُقْبِلُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلىٰ مَلَكِ الْمَوْتِ فَيَقُولُ: يَا مَلَكَ الْـمَوْتِ، اسْتَوْصِ بِوَصِيَّةِ اللَّهِ فِي الإِحْسَانِ إِلىٰ مَوْلَانَا وَخَادِمِنَا وَمُحِبِّنَا وَمُؤْثِرِنَا.

فَيَقُولُ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مُرْهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلىٰ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ فِي الْجِنَانِ.

فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اُنْظُرْ إِلَيَّ، فَيَنْظُرُ[۲] إِلَى الْعُلُوِّ وَيَنْظُرُ إِلىٰ مَا لَا تُحِيطُ بِهِ الأَلْبَابُ، وَلَا يَأْتِي عَلَيْهِ الْعَدَدُ وَالْحِسَابُ.

فَيَقُولُ مَلَكُ الْمَوْتِ: كَيْفَ لَا أَرْفُقُ بِمَنْ ذٰلِكَ ثَوَابُهُ، وَهٰـذَا مُـحَمَّدٌ وَعِـتْرَتُهُ[۳] زُوَّارُهُ.

يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْمَوْتَ عَقَبَةً لَا يَصِلُ إِلىٰ تِلْكَ الْجِنَانِ إِلَّا مَنْ قَطَعَهَا لَمَا تَنَاوَلْتُ رُوحَهُ، لٰكِنْ لِخَادِمِكَ وَمُحِبِّكَ هَذَا أُسْوَةٌ بِكَ وَبِسَائِرِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَأَوْلِيَائِهِ الَّذِينَ أُذِيقُوا الْمَوْتَ بِحُكْمِ اللَّهِ تَعَالىٰ.

ثُمَّ يَقُولُ مُحَمَّدٌ ﷺ: يَا مَلَكَ الْمَوْتِ، هَاكَ أَخَانَا قَدْ سَلَّمْنَاهُ إِلَيْكَ، فَاسْتَوْصِ بِهِ خَيْراً.

---

۱. لفظ «يا» در شماری از مآخذ نيست.

۲. در «تفسير منسوب به امام عسكرى عليه السلام» اين‌گونه ضبط است: فيقول له رسول الله ﷺ: اُنظر إلى العُلُوّ، فَيَنْظُرَ إلى ما لا تُحيط به...

در «بحار الأنوار» اين چنين آمده است: فيقول لَه رسولُ الله ﷺ: لِيَنْظُرَ إلى العُلُوّ، فَيَنْظُرُ إلى...

۳. در «بحار»، «أعِزَّتهُ» ضبط است.

ثُمَّ يَرْتَفِعُ هُوَ وَمَنْ مَعَهُ إِلىٰ رِيَاضِ الْجِنَانِ، وَقَدْ كُشِفَ عَنِ[1] الْغِطَاءِ وَالْحِجَابِ لِعَيْنِ ذٰلِكَ الْمُؤْمِنِ الْعَلِيلِ، فَرَآهُمُ الْمُؤْمِنُ هُنَاكَ بَعْدَ مَا كَانُوا حَوْلَ فِرَاشِهِ، فَيَقُولُ: يَا مَلَكَ الْمَوْتِ الْوَحَاء الْوَحَاء، تَنَاوَلْ رُوحِي وَلَا تُلْبِثْنِي هَاهُنَا فَلَا صَبْرَ لِي عَنْ مُحَمَّدٍ وَأَعِزَّتِه فَأَلْحِقْنِي بِهِمْ.

فَعِنْدَ ذٰلِكَ يَتَنَاوَلُ مَلَكُ الْمَوْتِ رُوحَهُ فَيَسُلُّهَا كَمَا يَسُلُّ الشَّعْرَةَ مِنَ الدَّقِيقِ، فَإِنْ كُنْتُمْ تَرَوْنَ أَنَّهُ فِي شِدَّةٍ فَلَيْسَ فِي شِدَّةٍ، بَلْ هُوَ فِي رَخَاءٍ وَلَذَّةٍ.

فَإِذَا دَخَلَ قَبْرَهُ، وَجَدَ جَمَاعَتَنَا هُنَاكَ، وَإِذَا جَاءَهُ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ، قَالَ أَحَدُهُمَا لِلآخَرِ: هٰذَا مُحَمَّدٌ، وَهٰذَا عَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَخِيَارُ صَحَابَتِهِمْ بِحَضْرَةِ صَاحِبِنَا فَلْنَتَّضِعْ لَهُم.

فَيَأْتِيَانِ فَيُسَلِّمَانِ عَلىٰ مُحَمَّدٍ سَلَاماً مُنْفَرِداً، ثُمَّ يُسَلِّمَانِ عَلىٰ عَلِيٍّ عليه السلام سَلَاماً مُنْفَرِداً، ثُمَّ يُسَلِّمَانِ عَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَلَاماً يَجْمَعَانِهِمَا فِيهِ، ثُمَّ يُسَلِّمَانِ عَلىٰ سَائِرِ مَنْ مَعَنَا مِنْ أَصْحَابِنَا.

ثُمَّ يَقُولَانِ: قَدْ عَلِمْنَا يَا رَسُولَ اللّٰهِ زِيَارَتَكَ فِي خَاصَّتِكَ لِخَادِمِكَ وَمَوْلَاكَ وَلَوْلَا أَنَّ اللّٰهَ يُرِيدُ إِظْهَارَ فَضْلِهِ لِمَنْ بِهٰذِهِ الْحَضْرَةِ مِنْ أَمْلَاكِهِ وَمَنْ يَسْمَعُنَا مِنْ مَلَائِكَةٍ بَعْدَهُمْ، لَمَا سَأَلْنَاهُ وَلٰكِنْ أَمْرُ اللّٰهِ لَا بُدَّ مِنِ امْتِثَالِهِ.

ثُمَّ يَسْأَلَانِهِ فَيَقُولَانِ مَنْ رَبُّكَ؟ وَمَا دِينُكَ؟ وَمَنْ نَبِيُّكَ؟ وَمَنْ إِمَامُكَ؟ وَمَا قِبْلَتُكَ؟ وَمَنْ إِخْوَانُكَ؟

فَيَقُولُ: اللّٰهُ رَبِّي، وَمُحَمَّدٌ نَبِيِّي، وَعَلِيٌّ وَصِيُّهُ إِمَامِي، وَالْكَعْبَةُ قِبْلَتِي، وَالْمُؤْمِنُونَ الْمُوَالُونَ لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَأَوْلِيَاؤُهُمَا وَالْمُعَادُونَ لِأَعْدَائِهِمَا إِخْوَانِي.

---

۱. در «بحار»، «من» ضبط است.

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ أَخَاهُ عَلِيّاً وَلِيُّ اللَّهِ، وَأَنَّ مَنْ نَصَبَهُمْ لِلإِمَامَةِ مِنْ أَطَائِبِ عِتْرَتِهِ وَخِيَارِ ذُرِّيَّتِهِ، خُلَفَاءُ الأُمَّةِ وَوُلَاةُ الْحَقِّ وَالْقَوَّامُونَ بِالْقِسْطِ.

فَيَقُولَانِ: عَلَىٰ هٰذَا حَيِيتَ، وَعَلَىٰ هٰذَا مِتَّ، وَعَلَىٰ هٰذَا تُبْعَثُ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ، وَتَكُونُ مَعَ مَنْ تَتَوَلَّاهُ فِي دَارِ كَرَامَةِ اللَّهِ وَمُسْتَقَرِّ رَحْمَةِ اللَّهِ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَإِنْ كَانَ لِأَوْلِيَائِنَا مُعَادِياً وَلِأَعْدَائِنَا مُوَالِياً، وَلِأَضْدَادِنَا بِأَلْقَابِنَا مُلَقِّباً، فَإِذَا جَاءَ مَلَكُ الْمَوْتِ لِيَنْزِعَ رُوحَهُ[1] مَثَّلَ اللَّهُ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ لِذٰلِكَ الْفَاجِرِ سَادَتَهُ الَّذِينَ اتَّخَذَهُمْ أَرْبَاباً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْوَاعِ الْعَذَابِ مَا يَكَادُ نَظَرُهُ إِلَيْهِمْ يُهْلِكُهُ، وَلَا يَزَالُ يُوصِلُ اللَّهُ إِلَيْهِ[2] مِنْ حَرِّ عَذَابِهِمْ مَا لَا طَاقَةَ لَهُ بِهِ.

فَيَقُولُ مَلَكُ الْمَوْتِ: يَا أَيُّهَا الْفَاجِرُ الْكَافِرُ، تَرَكْتَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ تَعَالَىٰ وَجِئْتَ إِلَىٰ أَعْدَائِهِ، فَالْيَوْمَ لَا يُغْنُونَ عَنْكَ شَيْئاً، وَلَا تَجِدُ إِلَىٰ مَنَاصٍ سَبِيلاً.

فَيَزِيدُ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ الْعَذَابِ مَا لَوْ قُسِّمَ أَدْنَاهُ عَلَىٰ أَهْلِ الدُّنْيَا لَأَهْلَكَهُمْ.

ثُمَّ إِذَا أُدْلِيَ فِي قَبْرِهِ، رَأَىٰ بَاباً مِنَ الْجَنَّةِ مَفْتُوحاً إِلَىٰ قَبْرِهِ يَرَىٰ مِنْهُ خَيْرَاتِهَا.

فَيَقُولُ لَهُ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ: اُنْظُرْ إِلَىٰ مَا حُرِمْتَهُ مِنْ تِلْكَ الْخَيْرَاتِ.

ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابٌ مِنَ النَّارِ، يَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ ذٰلِكَ مِنْ عَذَابِهَا فَيَقُولُ: يَا رَبِّ لَا تُقِمِ السَّاعَةَ، يَا رَبِّ لَا تُقِمِ السَّاعَةَ؛[3]

---

۱. در مآخذ «لِنَزْعِ رُوحِهِ» ضبط است.

۲. در نسخهٔ بدل و نيز در شماری از مآخذ «ولا يزال يَصِلُ إليه» ضبط است.

۳. تفسير المنسوب إلى الإمام العسكری عليه السلام: ۲۱۰ ـ ۲۱۵، حديث ۹۸؛ بحار الأنوار ٦: ۱۷۳ ـ ۱۷٦، حديث ۱.

از پیامبر ﷺ پرسیدند: ای رسول خدا، آیا در قبر نعمت و عذاب هست؟

پیامبر ﷺ فرمود: سوگند به کسی که محمّد را به حق به عنوان پیامبر فرستاد و او را پاک و هدایتگر و هدایت یافته ساخت، و برادرش علی را وفادار به عهد، آکنده از حق، خداپسند، پیشتاز در جهاد، در هر حالی جویای خشنودی خدا، دربردارندهٔ مکارم، پیروز بر دشمن به یاری خدا، حاوی علوم، دوستدار اولیای خدا، دشمن با دشمنان خدا، به پادارِ نیکی‌ها، دورافکنِ زشتی‌ها، خوارسازِ شیطان، خشم‌گیرِ بر فاسقانِ سرکشان، جان محمّد و سپر بلای آن حضرت قرار داد، آری.

من و برادرم علیّ بن أبی طالب (همو که ـ پس از محمّد برگزیدهٔ خدای کریم عزیز وهّاب ـ بر خردمندان برتری یافت، حاوی علوم کتاب است و زینت کسانی که در حسابرسی قیامت سربلندند) بدان ایمان داریم.

همانا در قبر رفاه و آسایشی است که خدا بدان بهرهٔ اولیای خویش را فراوان می‌سازد، و عذاب و شکنجه‌ای هست که به آن بر دشمنانش سخت می‌گیرد.

مؤمن دوستدار محمّد و خاندان پاک آن حضرتِ که پس از محمّد، علی را امام خویش می‌گیرد (امامی که الگوی اوست، آقایی که اقوال را تصدیق می‌کند و افعالش را صواب می‌داند و با طاعتِ ذریّهٔ پاک آن حضرت در امور دین و سیاست، او را می‌پیرود) هنگامی که امر برگشت‌ناپذیر الهی فرا رسد و قضایی که چیزی جلودارش نیست فرود آید، و فرشتهٔ مرگ و مددکارانش حضور یابند، نزد سرش در یک سو محمّد ﷺ و در سوی دیگر علی ؑ سیّد اوصیا را می‌یابد و در یک طرف پاهایش حسن (نوهٔ سالار پیامبران) در طرف دیگر آن، حسین

(سيّد شهدا، سرور همهٔ شهيدان) در پيرامون آنان برگزيدگان خواص و محبّان آنها (همان‌ها که پس از سادات آل محمّد، بزرگان اين امّت‌اند).

مؤمن دردمند، سوی آنان می‌نگرد و به گونه‌ای که خدا صدايش را از گوش‌های حاضران پوشيده می‌دارد (چنان که رؤيت ما اهل بيت ـ و ديدن خواصّ ما ـ را از چشم آنها می‌پوشاند تا ايمانشان ثواب بزرگ‌تر يابد، به خاطر شدّت محبّت بر آنها در آن)[1] آنان را مخاطب می‌سازد.

مؤمن می‌گويد: پدر و مادرم به فدايت ای رسول پروردگار عزّت، پدر و مادرم به فدايت ای وصیّ رسول رحمت، پدر و مادرم به فدايتان ای دو شيرْ پسر محمّد و شيران بيشهٔ شجاعت، ای دو فرزند و نوهٔ پيامبر، ای دو آقای جوانان اهل بهشت، مقرّبانِ بهشت رحمت و رضوان.

مرحبا به شما ای بهترين اصحاب محمّد و علی و دو فرزندش، چقدر شوق ديدارتان را داشتم و چقدر اکنونْ از ديدارتان خوش‌حالم!

ای رسول خدا، اين فرشته، ملک الموت است که بر بالينم حضور يافت به خاطر مکانت تو و برادرت نسبت به من، شک ندارم که در نگاه او گرانقدرم.

رسول خدا ﷺ می‌فرمايد: چنين است که می‌گويی. سپس به ملک الموت رو می‌کند و می‌فرمايد: ای فرشتهٔ مرگ، سفارش خدا را در احسان به موالی و خادم و مُحب و کسی که ما را بر ديگران ترجيح داد و برگزيد، به جای آور.

فرشتهٔ مرگ می‌گويد: ای رسول خدا، امرش کن به آنچه خدا در بوستان‌های بهشت برايش آماده ساخت، بنگرد.

---

۱. براساس ضبطِ مصدر، بحار (و ديگر منابع) ترجمه چنين است: به خاطر شدتِ محنت بر آنها در آن.

رسول خدا ﷺ به وی می‌فرماید: به من نگاه کن! وی به بالا می‌نگرد [۱] و به چیزی چشمش می‌افتد که در مغزها نگنجد و عدد و حساب برندارد.

فرشتهٔ مرگ می‌گوید: چگونه مدارا نکنم به کسی که ثوابش این است و محمّد و عترتش زائران اویند؟!

ای رسول خدا، اگر مرگ گردنه‌ای نبود که جز با پیمودنِ آن نمی‌توان به آن بهشت‌ها رسید، روح او را نمی‌ستاندم، لیکن تو و دیگر انبیا و رسولان و اولیای خدا که ـ به حکم خدای متعال ـ طعم مرگ را چشیدند، برای این خادم و دوستدارت، اُسوه‌اید.

سپس محمّد ﷺ می‌فرماید: ای فرشتهٔ مرگ، این برادرمان را به تو سپردیم، فرجامی نیک برایش بخواه.

آن‌گاه پیامبر و کسانی که همراه اویند سوی بوستان‌های بهشت پر می‌کشند و پرده و حجاب از چشم این مؤمن ناتوان، بردارند و او آنان را ـ پس از آنکه پیرامون بسترش بودند ـ در آنجا می‌بیند. از این رو به ملک الموت می‌گوید: عجله کن، بشتاب، روحم را بگیر، در اینجا مرا نِگذار، طاقت دوری محمّد و عزیزانش را ندارم، مرا به آنها ملحق کن.

در این هنگام، ملک الموت بسان کشیدن مو از میان آرد، روح آن مؤمن را می‌گیرد. اگر شما او را در سختی و فشار می‌بینید، او در سختی نیست، بلکه در آسایش و لذّت به سر می‌برد.

---

۱. براساس متن مأخذ، ترجمهٔ عبارت، بدین‌گونه است: رسول خدا ﷺ به وی می‌گوید: به بالا بنگر، وی نگاه می‌کند به چیزی که ..

و آن گاه که وی در قبر درآید، جماعت ما را آنجا می‌یابد. منکر و نکیر می‌آیند، یکی به دیگری می‌گوید: این شخص، محمّد است و این علی و حسن و حسین و برگزیدگان صحابهٔ ایشان در کنار این رفیق ما حضور دارند، باید در برابر ایشان تواضع کنیم.

نکیر و منکر می‌آید و بر محمّد ﷺ جداگانه سلام می‌دهند، سپس بر علی عليه‌السلام جداگانه سلام می‌دهند، آن گاهِ بر حسن و حسین عليهما‌السلام سلام می‌گویند (یک سلام به هر دو) و پس از آن، بر اصحاب ما که با مایند سلام می‌دهند.

آن گاه می‌گویند: ای رسول خدا، زیارتت را برای خادم و غلامت دانستیم. اگر خدا نمی‌خواست فضل وی را به فرشتگان حاضر و ملائکهٔ پس از آنها (که حرف ما را می‌شنوند) بنمایاند، از وی سؤال نمی‌کردیم. لیکن چاره‌ای نیست، باید امر خدا را امتثال کرد.

سپس از وی می‌پرسند، می‌گویند: پروردگارت کیست؟ دینت چیست؟ پیامبرت چه کسی است؟ امامت کدام شخص است؟ قبله‌ات چیست؟ برادرانت کیانند؟

آن مؤمن پاسخ می‌دهد: اللّه پروردگارم، محمّد پیامبرم، علی ـ وصیّ پیامبر ـ امامم، کعبه قبله‌ام، مؤمنان ـ که موالیان محمّد و علی و اولیای آن دواَند و با دشمنانِ آن دو دشمن‌اند ـ برادرانِ من‌اند.

شهادت می‌دهم که جز «اللّه» خدایی نیست، یگانه است و شریک ندارد و شهادت می‌دهم که محمّد، بنده و رسول اوست و برادرش ـ علی ـ ولیّ خداست

و پاکیزگان عترت و برگزیدگان ذُریّه‌اش را که برای امامت نصب کرد، خلفای امّت و والیان حق و به پا دارندگان قسط (عدل و داد) اند.

نکیر و منکر می‌گویند: بر این عقیده زیستی و بر همین باور مُردی و ان شاء الله، بدین سان برانگیخته می‌شوی و با کسانی که دوستشان داری در سرای کرامت خدا و پایگاه رحمت الهی می‌باشی.

رسول خدا ﷺ فرمود: اگر محتضر، دشمن اولیای ما و دوستدار دشمنان ما و از کسانی باشد که القاب ما را به مخالفانِ ما می‌داد، هنگامی که ملک الموت می‌آید تا روحش را بیرون کشد، خدای ﷻ برای آن فاجر، سرانی را که ارباب خویش گرفتند و در انواع عذاب‌ها غوطه‌ورند، نمایان می‌سازد، عذاب‌هایی که نگاه به آنان او را در آستانهٔ هلاکت می‌اندازد و خدا پیوسته از حرارت عذاب آنها به وی عذابی می‌رساند که بدان طاقت ندارد.

فرشتهٔ مرگ می‌گوید: ای فاجرِ کافر، اولیای خدا را وانهادی و سوی دشمنانش رفتی! امروز آنان چیزی را از تو بسنده نمی‌کنند و راه فراری نداری.

خدا عذابی بر وی می‌افزاید که اگر کمترین آنها بر اهل دنیا تقسیم شود، هلاکشان می‌سازد.

سپس هنگامی که در قبرش انداخته شد، دری از بهشت را به قبرش باز می‌بیند که از آن خیرات بهشت را می‌نگرد.

نکیر و منکر به او می‌گویند: به این خیرات که از آنها محروم شدی، بنگر!

آن گاه دری از آتش به قبرش بگشایند و از عذابِ دوزخ بر او درمی‌آید.

وی می‌گوید: پروردگارا، قیامت را به پا نکن! پروردگارا قیامت را به پا ندار!

تحقیقی دربارهٔ حضور ائمه علیهم السلام نزد مردگان

این بندهٔ ضعیف، میرزا محمد تقی (مُصنّف این کتاب) می‌گوید: آخبار حضور امامان علیهم السلام هنگام مرگ، نزدیک به متواتر، بلکه متواتر می‌باشد. این عقیده، هم اکنون ـ روی هم رفته ـ از ضروریّات مذهب شیعه است. کسی که چگونگی این حضور را با همهٔ جزئیّاتش نمی‌داند، باید بر سبیل اجمال، به آن تن دهد.

در این زمینه، به دو سخن غَریب [و دور از ذهن] پی بُردم: یکی از آنها از شیخ حُرّ عاملی است و دیگری از یکی از اصحابِ پیشین ما.

شیخ حُرّ عاملی در **الفصول المهمّه** پس از آنکه دسته‌ای کامل از اخبار این باب را می‌آورد، می‌نگارد:

> احادیث در این راستا، فزون از حدّ شمارش و فراتر از حدّ تواترند و دلالتشان (چنان که پیداست) قطعی است. انکار آنها از سوی بعضی متکلّمان وجهی ندارد.
>
> برای این اخبار، معارضه‌ای به صورت زیر پنداشته‌اند:
>
> ـ حلولِ جسم در آنِ واحد در دو مکان و بیشتر از آن، ممتنع است.
>
> ـ بسا در یک لحظه، جماعت بسیاری بمیرند.
>
> بر کسی که در این اخبار نیک بیندیشد، جواب این تعارض ـ به وجوه فراوانی ـ پوشیده نمی‌ماند؛ دست کم می‌توان این حضور را به قدر امکان تخصیص داد یا بگوییم بعضی از نزدیک و بعضی از دور ائمّه را می‌بینند؛ چنان که مانند آن دربارهٔ فرشتهٔ مرگ

روایت است؛ اینکه دنیا در نزد او بـه مـنزلهٔ کـاسه‌ای پـیش روی انسان است.

اخبار و روایـات، مـتواتـرند در ایـنکه شـمار مـؤمنان بـه راسـتی اندک‌اند.

این مطلب نیز آنچه را گفتیم تأیـید مـی‌کند (و هـدایت از جـانب خداست). [۱]

اینکه شیخ حُرّ می‌گوید: «وَلا أَقَلّ مِنْ تَخْصیصه بِقَدْرِ الإمکـان» (دست کـم می‌توان آن را به قدر امکان تخصیص داد) سخن عجیبی است؛ زیرا:

اوّلاً: این کار، از منطوق اخبار [دلالتِ مطابقی روایات] بیرون است؛ چراکه منطوق اخبار این است که ائمّه علیهم‌السلام نزد همهٔ مردگان حضور می‌یابند. از این رو، تخصیص [به حضور ائمّه نزد بعضی از مردگان] معنا ندارد.

ثانیاً: کسی که حضور آنان علیهم‌السلام را از این نظر برنمی‌تابد که جسم واحد در آنِ واحد نمی‌تواند در مکان‌های گوناگون حضور یابد، امکـانِ حـضور آن در دو مکان هم نشدنی است.

کاش می‌دانستم قدر امکان از حضور (مقدار ممکن حضور) چیست؟! اگر مقصود این باشد که در آنِ واحد، نزد یکی از مرده‌ها حضور می‌یابند، سپس نزد یکی دیگر از مرده‌ها (و این روند همچنان ادامه می‌یابد) این مطلب از انکارِ آن از اساس بدنماتر است و زشتی آن ـ پس از ملاحظهٔ اخباری که آوردیم ـ آشکار می‌شود.

---

۱. الفصول المهمّه ۱: ۳۲۳، باب ۶۸.

عجیب‌تر از این، این سخن شیخ حُر است که می‌گوید: «أَوْ رُؤْيَة بَعْضِهِم مِنْ قَريب وَبَعْضِهم مِنْ بَعيد» (یارؤیتِ بعضشان از نزدیک و بعضشان از دور).

وشگفت‌تر از همه، استشهاد شیخ حُرّ به حضور ملک الموت (عزرائیل) است که به صراحت، مقصودش را نقض می‌کند.

این سخنان غریب را شیخ حُر با این سخن به پایان می‌برد که «آیات و روایات در اینکه شمار مؤمنان به راستی اندک‌اند، متواترند...».

[وی این سخن را در حالی بیان می‌دارد که] بسیاری از اخبار، کافر و مؤمن را در بر می‌گیرد و اگر از این هم چشم پوشیم، خود این سخن، تهی از تحقیق است.

افزون بر این، گونه‌ای که شیخ حُر از کیفیّتِ حضور توهّم می‌کند (اینکه: امامان علیهم السلام اجسام متعدّد ندارند و نزد یکایک مؤمنان به تدریج حضور می‌یابند) اگر درست باشد، باید پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و سایر ائمّه علیهم السلام از مکانی که ظاهراً بیشتر اوقات در آن مکان‌اند (اگر دایم در آنجا به سر نَبَرند) غایب باشند؛ زیرا در شرق و غرب زمین به حضور نزد اموات اشتغال دارند (و ضعفِ این سخن آشکار است).

و امّا یکی از اصحاب پیشین،[1] اَخبار حضور ائمّه علیهم السلام را بر بالین محتضر می‌آورد و شعر مشهوری را که امام علی علیه السلام برای حارث هَمْدانی بیان داشت، ذکر می‌کند:

---

۱. مقصود، شیخ مفید است. شیخ حسن بن سلیمان حلّی (از شاگردان شهید اوّل) کتاب «المحتضر» را در ردّ این دیدگاه شیخ مفید نگاشت.

يا حارِ هَمْدانَ مَنْ يَمُتْ يَرَنِي مِـن مُـؤمنٍ أو منافق قُـبُلا
يَـعْرِفُني طَـرْفُهُ وَأَعْـرِفُهُ بـاسمه والكُـنىٰ وما فَـعَلا
وأنتَ يا حارِ إن تمت تـرني أَسْقيك ماءً تَـخالُهُ العَسَـلا (۱)

ـ ای حارث هَمْدانی، هرکس بمیرد (خواه مؤمن باشد و خواه منافق) مرا پیش روی خود می‌بیند.

ـ او مرا می‌شناسد و من اسم و رسم او را می‌دانم و از کارهایش باخبرم.

ـ و تو ای حارث هرگاه بمیری، مرا می‌بینی، آبی را به تو می‌آشامانم که می‌پنداری عسل است.

وی سپس اخبار را تأویل می‌کند و می‌گوید:

> لیکن سخن من این است که معنای رؤیتِ پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام از سوی محتضر، علم یقینی به ثمرهٔ ولایتِ آن دو (یا شک در آن دو و دشمنی با آن دو و کوتاهی در حقّ آن دو) با علاماتی است که در خود می‌یابد... نه دیدن وجود خارجی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام با چشم و مشاهدهٔ اجساد آن دو، در پرتو دیدگان. (۲)

[شیخ مفید] در کتابش ذیل عنوان «القول في رؤية المحتضر الملائكة» می‌نویسد:

---

۱. این بیت، در «اوائل المقالات» نیست. در بسیاری از مآخذ، به جای آن آمده است:
أسقيكَ من باردٍ عَلَى ظَمَإٍ تَخالُه في الحَلاوةِ العَسَلا
ـ آب خنکی بر لبان تشنه‌ات بیاشامانم که از شیرینی، گمان می‌کنی عسل است.
بنگرید به، امالی طوسی: ۶۲۷؛ الخرائج ۲: ۸۱۳؛ بحار الأنوار ۶: ۱۸۰ (و دیگر منابع).
۲. اوائل المقالات: ۷۴.

نظر من در این زمینه، همان سخنی است که دربارهٔ رؤیت رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام گفتم.

و جایز است محتضر، فرشتگان را با چشم خویش ببیند به اینکه خدا در شعاع دیدش چنان بیفزاید که با آن، اجسامِ شفّاف و رقیق آنان را درک کند.

مثل این حرف دربارهٔ رسول خدا و امیرالمؤمنین (صلوات خدا بر آن دو و خاندانشان باد) روَا نیست؛ به خاطر اختلاف ترکیب اَجسام آنها با اَجسام ملائکه.[1]

می‌گویم: اصل این شبهه از قاعده‌ای نشئت می‌گیرد که میان اهل کلام مُسلّم است و آن اینکه: «جسم واحد در آنِ واحد در مکان‌های گوناگون یافت نمی‌شود».

اینان درنیافتند که اَسرار اولیایَ خدا به اندازهٔ عقول کوته‌فکران، مُقَدَّر نمی‌شود؛ زیرا بر اصولی غیر این اصول و بر فصولی جز این فصول، بنا نهاده شده‌اند.

وجه سر در گمی در این مسئله این است که اینان احکام باطن را به احکام ظاهر و جوهر جسم را ـ که اصل است ـ به عَرَضِ آن قیاس کردند و در نتیجه، از شراب تحقیق محروم ماندند.

افزون بر این، خدای متعال این مسئله را در جانشان با چنان بیانی روشن ساخت که جز روانْ پریش به آن جاهل نمی‌ماند.

---

۱. همان، ص۷۵.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تصریح فرمود که هرکس او را در خواب بیند، خود آن حضرت را می‌نگرد، چراکه شیطان در قالب او در نمی‌آید و از امامان علیهم‌السلام روایاتی است که این حکم دربارهٔ مؤمنان خُلَّص نیز تعمیم دارد.

روشن است که گروه بسیاری، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمّه علیهم‌السلام و مؤمنان (بلکه کافران) را در آنِ واحد در خواب می‌بینند. کاش می‌دانستم این شخص که [در یک زمان] به صورت متعدّد دیده می‌شود، هرکس او را نزد خود می‌بیند، کیست؟ آیا امر موهومی است که اصالت ندارد؟

حدیثی که مورد اتفاق [شیعه و سنّی] است و نیز وجدان سالم، موهوم بودن آن را باطل می‌سازند.

یا این مرئی متعدّد، امر اصیلی می‌باشد؟ در این صورت، چگونه با قانون محال بودنِ وجود جسم واحد درمکان‌های متعدّد ـ در آنِ واحد ـ جمع می‌شود؟

مستحفظان (از اهل حکمت الهی) می‌دانند که خواب برادرِ مرگ است، فرقی میان خواب و مرگ نیست مگر در انقطاعِ کامل ارتباط روح با جسد در حالت مرگ، و عدم قطعِ کامل آن در حالت خواب.

آشکار است که این مقدار تفاوت، موجب تغییر در حکم مذکور نمی‌شود و میان حالت مرگ و خواب، کمال مطابقت وجود دارد.

صاحب شریعت صلی‌الله‌علیه‌وآله یکی را به دیگری تشبیه نمود و فرمود: «كَمَا تَنَامُونَ تَمُوتُونَ وَكَمَا تَسْتَيْقِظُونَ تُبْعَثُونَ»[1]؛[2] همان گونه که به خواب می‌روید،

---

۱. تفسیر صافی ٤: ١٨.

۲. این حدیث نبوی به گونه‌های مختلف روایت شده است. در «اعتقادات الإمامیه: ٦٤» و «روضة ⇐

می‌میرید و چنان که از خواب برمی‌خیزید، برانگیخته می‌شوید.

مثال آوردنِ کسی که از جانب خدا حرف می‌زند، جز به کامل‌ترین وجه سزامند نیست،[1] به گونه‌ای که تمثیلی کامل‌تر از آن نباشد.

هرگاه جواز این کار [دیده شدن یک صورت در یک آن، در مکان‌های متفاوت و نزد اشخاص گوناگون] در خواب ثابت شد، به حکم مقدّماتِ مذکور، در مرگ هم جواز آن، مو به مو (اگر نگوییم به طریق اولی) ثابت می‌شود.

کسی که جواز آن را هنگام مَرگ انکار می‌کند باید جایز بودنش را در خواب هم برنتابد؛ زیرا هر دو از یک باب‌اند و اگر میان خواب و مرگ تفاوت قائل شویم (که البته بر خلاف وجدان و حسّ است) دست کم این است که میان حالت احتضار و حالت خواب، اتحاد برقرار است.

اشکال

اگر گفته شود: چگونه میان این دو حالت فرق وجود ندارد؟ شخص خواب دیگران را بی‌آنکه آنها قصد و شعور نسبت به دیده شدن داشته باشند، در خواب می‌بیند، بر خلاف محتضر و میّت؛ چراکه بر فرض وقوع آن، این کار باید با قصد و شعور از جانب مرئی (شخصی که دیده می‌شود) باشد (زیرا فرض همین است).

⇐ الواعظین ۱: ۵۳» و «الفصول المهمّه ۱: ۳۴۳، حدیث ۴۲۵» و برخی دیگر از کتاب‌ها، نقل حدیث بدین‌گونه است: **وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: ... وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيّاً لَتَمُوتُنَّ كَمَا تَنَامُون، وَلَتُبْعَثُنَّ كَمَا تَسْتَيْقِظُون**؛ پیامبر ﷺ فرمود: ... سوگند به کسی که مرا به عنوان پیامبر فرستاد، همان‌گونه که می‌خوابید، می‌میرید و همان‌گونه که بیدار می‌شوید، برانگیخته خواهید شد.

۱. یعنی کسی که از جانب خدا حرف می‌زند، باید کامل‌ترین مثال را بیاورد.

پاسخ

می‌گوییم: مبنای قیاس بر وجود شخص واحد در مکان‌های متفاوت است، قصد و شعور، ربطی به این مقام ندارد.

اگر جز بهت و زورگویی را بر زبان نمی‌آوری، می‌گوییم: ای برادر، این کار در حقّ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمّه علیهم‌السلام (بلکه مؤمنان کامل) نامعقول است. همهٔ کسانی که آنان را می‌بینند، با قصد و شعور از ناحیهٔ آنان علیهم‌السلام به این امر است. آنان علیهم‌السلام به خواب کسی نمی‌آیند و ظاهر نمی‌شوند مگر برای کسانی که بخواهند برای او ظاهر گردند، این کار، شانس و اقبالی و اتفاقی روی نمی‌دهد.

هرکه این را انکار کند، از خدای بزرگ مسئلت داریم، مقام سادات و اولیایش را به او بشناساند.

و امّـا دیگـران، سـبب عـدم شـعورشان بـه ایـن امـر، فـرو رفـتن آنـها در دل‌بستگی‌های حسّـی جسـمانی و ضـعف قـوا و مشـاعر آنـها بـه سـبب ایـن علاقه‌هاست. هرگاه مردند و زمـین از آنـها ایـن غـریبه‌ها را خـورد [و زدود] شعورشان قوی می‌شود و به آنچه قبل از نزول به عالم حسّ دنیوی بودند، باز می‌گردند، اختیارشان قوّت می‌یابد و در نتیجه جز با قصد و شعور [در خواب کسی] ظاهر نمی‌شوند (پس اعتراض بجا نمی‌باشد).

[حقیقت ماجرا]

نظیری که آوردیم برای شکستنِ تندی و شدّتِ مُنکران این مسئله است و امّا در بیانِ حقیقتِ مسئله و کشف از کیفیّت حضور امامان علیهم‌السلام، می‌گوییم:

بدان که اخبار تواتر دارند در اینکه همهٔ ماسوای خدای متعال، از اشعّهٔ انوار محمّد و خاندان پاک آن حضرت (صلوات خدا بر آن حضرت و همهٔ خاندانش باد) خلق شدند. آنان ﷺ چراغ تابان عالَمِ امکان و ماسوای آنها اشعّه‌ای آفریده از اِشراق اویند، اِشراقی که لطیفه‌ای زاید بر ذات اوست.

در جای خود ثابت است که ممکن، پیوسته به فعلِ مُؤَثِّر خود ـ به نحو قیام صدوری ـ قائم است به گونه‌ای که اگر مدد جدید از سوی مَبدءِ آن، چشم برهم زدنی قطع شود، عین و اثری از او باقی نمی‌ماند؛ زیرا ممکن با ایجاد در یک آن و لحظه، واجب ذاتی نمی‌گردد، بلکه بر همان امکان اوّلی باقی است.[1]

مُنیر که مؤثّر است، از اثر جدا نمی‌باشد و هرگز چشم به هم زدنی از او پنهان نمی‌گردد، بلکه هرکجا اثر باشد باید همراه آن باشد، لیکن نه بر طریق حلول، بلکه به طریق اِشراق و ظهور.

مثال آن، مثال کاتب و حروفی است که به دست او نگارش یافته‌اند. حروف اگر عقل و شعور داشتند و به سمتِ مبدأ خویش توجّه و نگاه می‌کردند، هر کدام از آنها مثالِ کاتب خویش را که به آن مثال، به نوشتن او رو کرد، نزدش آشکارا بدون حجاب [و مانع] می‌یافت.

از این رو، هرکه به حرفی از حروف بنگرد، به ذهن وی ـ خواه ناخواه ـ مثالِ کاتب سبقت می‌گیرد با اینکه کاتب یک شخص می‌باشد، جزء جزء نشده است و ذات وی با تعدّد آثار، متعدّد نمی‌شود و تنها نزد هر کدام از آنها به وجهی از

---

۱. منظور مصنّف این است که واجب بالغیر نداریم. ممکن در بدو ایجاد و امتداد ایجاد، همیشه ممکن است و به تعبیری ممکن، همیشه در لحظهٔ اول و بدء ایجاد است؛ چون آن به آن، محتاج به افاضهٔ فیضِ وجود است (ق).

وجوه خویش ظاهر می‌گردد و همهٔ این وجوه ـ هنگام برطرف شدن حجاب‌ها و مراتب ـ همان کاتب واحد است.

شاعر، چه نیکو می‌سراید:

وما الوجهُ إلّا واحدٌ غیرَ أنّه إذا أنتَ عدّدتَ المَرایا تَعَدَّدا [1]

ـ چهرهٔ [آن محبوب] جز یک صورت بیش نیست، امّا هنگامی که آینه‌ها را می‌شماری، صورت‌ها متعدّد می‌شود [زیرا در هریک از آینه‌ها، عکسِ او هست].

حروف، به منزلهٔ آینه‌هایند و کاتب واحد، به منزلهٔ شاخصی که بر همهٔ آینه‌ها نمایان شده است. هریک از آینه‌ها شاخص را نزد خود می‌یابد، در حالی که شاخص از جایش تکان نخورده و در آینه‌ها حلولِ نکرده است و میان شاخص و آینه‌ها، فصل و وصلی وجود ندارد.

هریک از آینه‌ها بر حسب قابلیّت و اقبالش، شاخص را می‌بیند و می‌یابد، اگر آینه کج باشد آن را مُعْوَج و بدریخت می‌بیند و اگر صاف و راست باشد، آن را ـ همان گونه که در خارج هست ـ می‌بیند.

حال خلق، نسبت به محمّد و آل پاک آن حضرت (صلوات خدا بر آن حضرت و همهٔ خاندان پاکش باد) چنین است. آنان علیهم‌السلام با وجوه اشراقی‌شان که مربّی وجودات اشیایند (زیرا همهٔ اشیا از اشعّهٔ انوار آنهاست) آینه‌های عالم را پُر کرده‌اند. معنای ولایت مطلقهٔ کلیّه، همین است.

و این است معنای سخنِ حضرت حجّت (عجّل الله فرجه) در دعای معروف ماه رجب که می‌فرماید:

---

۱. کلیّات عراقی: ۳۷۷؛ شرح نظم الدرر (شرح قصیدهٔ تائیه ابن فارض): ۱۴۵.

وَمَقاماتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ... فَبِهِمْ مَلَأْتَ سَمَاءَكَ وَأَرْضَكَ حَتّىٰ ظَهَرَ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ؛ [۱]

و مقاماتِ تو که در هیچ مکانی تعطیل بردار نیست... به آنها آسمان و زمینت را پُر کردی تا آشکار شود که خدایی جز تو نیست.

هرکه چشم بصیرتش را باز کند، او را نزد سر یا پا یا در راست یا چپش، بر حسب اختلاف اعتبارات و ظهورات (که اکنون اقبالی به ذکر آنها برایم نیست) حاضر می‌یابد جز اینکه کافر به صورت خشمناک آنان را می‌بیند ـ زیرا مقتضای مرآتِ طبع وی چنین است ـ و مؤمن به صورت راضی و خشنود می‌بیند (زیرا مقتضای آینهٔ طبع او چنین می‌باشد).

هریک از این دو قِسْم نیز بر اساسِ تفاوت درجات کفر و ایمان، متفاوت می‌شود.

برای بعضی از مؤمنان که به «ماتوا قبل أن یموتوا» دست می‌یازند [پیش از آنکه اجل حتمی فرا رسد، نَفْس را می‌کشند] بسا این باز شدن چشم [دل] در همین دنیا به دست آید. در حالت خواب و بیداری یا در بعضی از زمان‌ها و نه در بعض دیگر (به خاطر نقص در اقبالِ وی و خلوص و صفای آینهٔ دلش) یا تنها در حالت خواب (به همان دلیل پیشین) این چشم بصیرت را از دست نمی‌دهند.

لیکن ظهور این حالت برای همهٔ مردم جز در حالت احتضار و در قبر نمی‌باشد؛ زیرا در این زمان، حجاب‌های عالم حس از دیده‌های مؤمن و کافر

۱. بحار الأنوار ۹۵: ۳۹۲ـ۳۹۳، حدیث ۱۲؛ اقبال الأعمال ۳: ۲۱۴.

کنار می‌روند. در این حالت، مؤمن آنان علیهم‌السلام را به گونه‌ای که دوست دارد می‌یابد و کافر به صورتی که ناخوشایندش می‌افتد.

و امّا اینکه مُعاینان [شخص در حال احتضار یا در قبر] آنان علیهم‌السلام را به صورت «آمدن» حس می‌کنند، به خاطر درجه درجه بودن (پله کانی بودن) کشف حجاب‌هاست.[۱] هر اندازه کنار رفتن پرده‌ها قوی‌تر باشد، شخصِ آنها را به خود نزدیک‌تر می‌یابد (این را نیک دریاب).

حال که این بیان را دانستی، از سخن طلحه (که ان شاء الله در بخش معجزات می‌آید) وحشت مکن که می‌گفت: «قَتَلَني علي» (علی مرا کشت) و نیز از حدیث جنگ اَحزاب و اینکه علی علیه‌السلام در حالی که در کنارِ خندق ایستاده بود، در پی هر فرقه‌ای حضور داشت.

این مطلب دربارهٔ حضور آنان علیهم‌السلام بر بالین محتضر بود.

وامّا حضور سایر مؤمنان بر بالین محتضر؛[۲] بدان که اجزای عالم به هم مرتبط‌اند. هر جزئی به اَجزای دیگر ـ هرچند باواسطه ـ راه دارد جز اینکه بعضی از اَجزا نسبت به بعض دیگر نزدیک‌ترند، به گونه‌ای که اگر آینهٔ آن جزء مصفّا شود، جزء دیگر به یکی از صورت‌هایش نزد آن جزء است و هر اندازه ائتلاف و قرابت و مناسبت شدیدتر باشد، ظهور، نمایان‌تر است.

---

۱. متن عربی چنین است: **وَامّا وجدان المُعاينين لهم عَلَى صُورة المجيئ فهو لتَدَرُّجِ انكشافِ الحُجُب...**

۲. مؤلف رحمه‌الله پس از وجه سوم، موضوع حضور مؤمنان را نزد محتضر، مطرح می‌سازد. از این‌رو، آوردن این جمله ـ در اینجا ـ چندان بجا نمی‌نماید.

مگر نمی‌بینی که هرگاه به خیال چیزی بپردازی به گونه‌ای که در بیشتر اوقات به یادش باشی، هر وقت بخوابی، آن را در خواب می‌بینی و آن، همان صورت مثالی آن است که به آن صورت مثالی برایت آشکار شد.

حال احتضار و مرگ هم به همین قیاس است (این را بفهم و در آن تدبّر کن).

این، یکی از وجوه حضور آنان ﷺ در مکان‌های متعدّد بود.

وجه دوّم

بدان که اَجسام ائمّه ﷺ و اجساد آنها از نور خدا پدید آمد (چنان که ارواح آنها از نور خدا آفریده شد) و این کار، روزگاران بسیاری پیش از آفرینش سایرِ خلق روی داد (چنان که اخبار بر آن دلالت دارد و آثار آن را گویاست).

از جملهٔ مخلوقات، همین حدود و تعیّنات و تشخّصات حسّی ظاهری است؛ چراکه اینها نیز از اشعّهٔ انوار آنان آفریده شدند. آنان ﷺ بر این نوع از خلق هم (از باب مُقدّم بودن علّت بر معلول) سبقت دارند؛ زیرا آنان ﷺ اوّل مخلوقاتی‌اند که خدا آفرید و بدان گونه نبود که خدا بعضی از اجزای وجود و مراتب آنها را بیافریند و بعض دیگر را وانهد، بلکه همهٔ اجزای وجود ذاتی‌شان را (از جسد تا قلب) به طور کامل و تامّ آفرید.

اجسام آنها ﷺ به حقیقت اوّلی‌شان، به طور ذاتی به این حدود [و تعیّنات] که از اشعّهٔ آنها آفریده شدند، محدود نمی‌شود؛ زیرا آنچه را اینها جاری می‌سازند، بر اجسام آنان ﷺ جریان نمی‌یابد.

اجسام آنان ﷺ نسبت به محدودات این عالَم «لا حَدّ» است به تعیّنات آنها نمی‌آلاید، گرچه برای اَجسام آنها نیز ـ در حدّ ذاتشان ـ حدود و تعیُّناتی به نسبت

عالم خودش وجود دارد، جز اینکه با وجود این حدود، نسبت به عالَم پایین‌تر از خود «لاحَدّ»اند.

این مطلب را عجیب و غریب ندان؛ چراکه قطعه‌ای از چوب ـ در حدّ خودش ـ یک امر شخصی و دارای حدودی است. همین چوب نسبت به در و تخت (و دیگر چیزهایی‌که از چوب می‌سازند) بسیط هیولایی است؛ به خاطر صلاحیّت آن برای مادیّت هر یک از اشیای مذکور (این نکته را دریاب).

اجسام آنان علیهم‌السلام به تعیّناتی تعیّن می‌یابند که مردم آنها را (به آن تعیّنات) در حال تنزّلشان به عوالمی که زیر پای آنهاست ـ برای تکمیل خلق ـ می‌بینند. این تعیّنات نسبت به اصل جوهر جسمِ آنها عَرَضی است و این اَعراض به گونه‌ای نیست که هرجا پدید آید بر آنها سیطره یابد به گونه‌ای که نتوانند به اختیار خویش آنها را [از خود] درآورند، بلکه اختیار به دستِ آنهاست، هرگاه خواهند آن را می‌پوشند و هرگاه خواهند آن را درمی‌آورند.

از این روست که هرگاه در گرمای خورشید راه روند (به خاطر سنگینی جسمشان که باز دارنده از حرکت است) بدن‌هاشان عرق می‌کند. با وجود این، زمانی که بخواهند مسافت میانِ مشرق و مغرب را بپیمایند، در چشم به هم زدنی این کار را انجام می‌دهند.

چنان که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با جسمِ شریف خویش همهٔ طبقات آسمان‌ها را در زمانی سریع‌تر از یک پلک زدن (یا دست کم در پاره‌ای از شب) پیمود.

این بدان خاطر است که آنان علیهم‌السلام سنگینی جسد ظاهری‌شان را با سبکی جَسَد اصلی‌شان و روحانیّتِ آن، برمی‌دارند و بسا عکس این کار را انجام دهند.

از این رو، بر هر کدام ـ هنگام تابع بودن ـ حکم خودش ظاهر می‌شود (این را نیک دریاب).

این مقدّمات، نزد کسانی که در حقایق آثارِ معصومیّت نگرشی ژرف دارند، آشکارتر از خورشید و روشن‌تر از دیروز است.

با روشن شدن این امر، می‌گوییم: شکّی وجود ندارد که برای جسم واحد در اینکه در آنِ واحد در جاهای متعدّد باشد، مانعی وجود ندارد مگر اینکه آن جسم را حدود و تعیّنات شخصی در برگیرد و این امر، برای مانع بودن صلاحیّت ندارد مگر زمانی که این حدود از مشخّصات ذاتی آن جسم باشد؛ به گونه‌ای که هرگاه آن حدود برطرف شد، آن جسم از میان برود یا آن حدود به همراه عرض بودنش، به گونه‌ای باشد که بر جسم سلطه یابد و جسم به اختیارش نتواند آن را برطرف سازد.

امّا زمانی که جسم نسبت به این حدود، بی‌تعیّن باشد و در سیطرهٔ آن درنیاید، به هر صورتی که خواهد آشکار می‌شود؛ اگر بخواهد به یک صورت نمایان می‌گردد و اگر بخواهد به صورت‌های گوناگون رخ می‌نماید؛ زیرا بر همهٔ حدود و صورت‌ها مسلّط است، شأنی از شأن و حدّی از حدّی و تعیّنی از تعیّنی او را باز نمی‌دارد. هرگونه بخواهد در صورت‌ها دگرگون می‌شود.

اگر بخواهد صورت نطفه را می‌پوشد و در اَرحام و اَصلاب جای می‌گیرد، و اگر بخواهد به صورتِ شخصی تمام قد در می‌آید و نزد هرکه خواست (به هر صورت دل‌خواه) ظاهر می‌شود، اگر خواست یکی می‌شود و اگر بخواهد متعدّد می‌شود.

اگر بخواهد در زمین فرود می‌آید و اگر بخواهد به آسمان بالا می‌رود، اگر بخواهد در هوا توقّف می‌کند، اگر بخواهد به شرق می‌رود و اگر بخواهد به غرب می‌رود.

اگر بخواهد به صورت انسان نمایان می‌شود و اگر بخواهد به صورت حیوانات شریف (مانند شیر و امثال آن) بروز می‌یابد، اگر بخواهد به صورت فرشته ظاهر می‌شود، اگر بخواهد سرخ و اگر بخواهد زرد و اگر بخواهد سفید و اگر بخواهد سبز می‌گردد.

اگر بخواهد به صورت مرد بالغ آشکار می‌شود و اگر بخواهد به طفولیّت باز می‌گردد، اگر بخواهد بیمار می‌شود و اگر بخواهد سالم می‌ماند، اگر بخواهد می‌میرد و اگر بخواهد زنده می‌گردد، اگر بخواهد جوان می‌شود و اگر بخواهد پیر می‌گردد.

اگر بخواهد پنهان می‌گردد و اگر بخواهد ظاهر می‌شود، اگر بخواهد غایب می‌شود و اگر بخواهد حاضر می‌گردد (و دیگر حالات و اَطوار وجودی).

خلاصه: حدّی و طوری او را از حد و طور دیگر باز نمی‌دارد. دانستی که اَجسام آنان علیهم السلام جسمِ هیولایی مطلق است که بالذات، به قیدی از این قیدها مقیّد نمی‌گردد.

امکان دارد با جسم شریفشان در آنِ واحد، در مکان‌های بی‌شماری ظهور یابند؛ چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام در یک شب در چهل مکان افطار کرد و با وجود این، نزد خدای متعال در عرش بود.[1]

---

۱. مؤلف رحمه الله در قسم دوم کتاب (جزء اول، حدیث ۷۷) این روایت را به نقل از یکی از کتاب‌های مناقب، می‌آورد و می‌گوید این واقعه، از ماجراهای مشهور است.

وجه سوّم

برای آنان علیهم‌السلام نحوهٔ دیگری از حضور هست که در ذیل حدیث (۹٤) جزء اوّل، بدان اشاره کردیم و آن، غیر از این دو نحوه حضوری است که در اینجا بیان داشتیم (هرکه خواهد بدان اطلاع یابد، بدان جا بنگرد).

[حضور مؤمنان نزد محتضر]

امّا سایر مؤمنان نیز (اگر در پیروی از آنان علیهم‌السلام خالص باشند، و در اعمال و اخلاق خود را به آنان شبیه سازند) می‌توانند به صورت‌های متعدّد ظاهر شوند؛ زیرا اصل اجسام آنها نیز پاک و روحانی و برگرفته از خاک بهشت است و تنها عوارض این عالم به طور عارضی بر آنها می‌نشیند و ظهور آثار ربوبی را از آنها باز می‌دارد.

هرگاه آنها با اقتدای علمی و عملی به اولیای خدا، عبودیّتشان را برای خدا خالص سازند، جوهرهٔ ربوبیّت از کنه عبودیّت آشکار می‌گردد و اَفسارِ اَضداد را از خود در می‌آورند و مهارِ حدود و قیود را به دست می‌گیرند و در نتیجه، شأنی از شأن و مکانی از مکانی آنان را باز نمی‌دارد، در هر مکان که بخواهند (به هر صورت دل‌خواه) آشکار می‌گردند، جز اینکه این امر در دنیا برای اندکی از مؤمنان رخ می‌دهد و آنان، مؤمنانِ بسیار ویژه‌اند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به این مقام اشاره می‌کند آنجا که می‌فرماید:

خَلَقَ الاِنْسَانَ ذَا نَفْسٍ نَاطِقَةٍ؛ إِنْ زَكَّاهَا بِالْعِلْمِ وَالْعَمَلِ فَقَدْ شَابَهَتْ

جَوَاهِرَ اَوائِلَ عِلَلِهَا، وَإِذَا اعْتَدَلَ مِزَاجُهَا وَفَارَقَتِ الأَضْدَادَ يُشَارِكُ [۱] بِهَا السَّبْعَ الشِّدَادُ؛ [۲]

انسان دارای نَفْسی ناطق آفریده شد. اگر به علم و عمل آن را تزکیه کند، به جواهر علت‌های اولیه‌اش، [۳] شباهت می‌یابد و آن‌گاه که مزاجش اعتدال یافت و از اَضداد جدا شد با «سبع شداد» [۴] هم‌کاسه می‌گردد.

در لابلای این سخن نیک بیندیش، اَسرار پنهانی برایت آشکار می‌گردد.

یکی از مشایخ از زاذان ـ خادم سلمان ـ روایت می‌کند که گفت:

لَمَّا جَاءَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام لِيُغَسِّلَ سَلْمَانَ وَجَدَهُ قَدْ مَاتَ، فَرَفَعَ الشَّمْلَةَ عَنْ وَجْهِهِ فَتَبَسَّمَ وَهَمَّ أَنْ يَقْعُدَ.

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام: عُدْ إِلىٰ مَوْتِكَ؛ [۵]

چون امیرالمؤمنین عليه‌السلام آمد تا سلمان را غسل دهد، دریافت از دنیا

---

۱. در منابع «شارَکَ» ثبت است.

۲. مناقب آل ابی طالب ۲: ٤۹؛ عیون الحکم والمواعظ: ۳۰٤، حدیث ٥٤١۸؛ بحار الأنوار ٤۰: ۱٦٥.

۳. در «شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم ٤: ۲۲۰» آمده است: «با گوهرهای اوایل علت‌های آن، یعنی با ذوات آنها و مراد ... عقول مقدسه است ... که آنها وسایط در ایجاد موجودات باشند و علل آنها منتهی به آنها شوند».

٤. تعبیر «سبع شداد» در آیهٔ ٤۸ سورهٔ یوسف (به معنای هفت سال قحطی و خشکسالی) و در آیهٔ ۱۲ سورهٔ نبأ (به معنای هفت آسمان استوار) آمده است.
شاید مقصود در اینجا، همهٔ عالم هستی باشد؛ یعنی با کلّ جهان ارتباط و پیوند می‌یابد.

٥. بحار الأنوار ۲۲: ۳۸٤، حدیث ۲۱.

رفته است، عبا را از رویش کنار زد. سلمان با تبسّم خندید و خواست بنشیند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به وی گفت: به مرگ خویش باز گرد.

در **مناقب ابن شهر آشوب** در حدیثی طولانی (که به خواست خدا در قسم معجزات می‌آید) آمده است:

أَنَّهُ لَمَّا كَشَفَ الرِّدَاءَ عَنْ وَجْهِهِ تَبَسَّمَ سَلْمَانُ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام. فَقَالَ لَهُ: مَرْحَباً يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ، إِذَا لَقِيتَ رَسُولَ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله فَقُلْ لَهُ مَا مَرَّ عَلىٰ أَخِيكَ مِنْ قَوْمِكَ؛[1]

چون امام علیه‌السلام ردا را از صورتِ سلمان پس زد، سلمان به روی امیرالمؤمنین علیه‌السلام تبسّم کرد.

امام علیه‌السلام به او فرمود: مرحبا ای ابو عبدالله، هرگاه رسول خدا را ملاقات کردی، به او بگوی که قومت بر سر برادرت چه آوردند.

به کسی که مولایش را پیروید نیک بنگر که چگونه مرگ گوش به فرمان اوست! پس از مرگ تبسّم می‌کند و می‌خواهد بنشیند، سپس به مردن باز می‌گردد و امیرالمؤمنین علیه‌السلام او را مخاطب می‌سازد.

همهٔ اینها از فروع مطالبی است که بیان کردیم. بُعدی ندارد که امثال این مؤمنان نیز با اولیای گرامی‌شان نزد [محتضر و] مردگان حضور یابند؛ چنان که در بعضی از اخبار این باب، بدان تصریح وجود دارد.

* * *

---

۱. بحار الأنوار ۲۲: ۳۷۲ ـ ۳۷۳، حدیث ۱۰.

حال که دانستی جسم (ورای آنچه متکلّمان و دیگران می‌پندارند) طور و حالتی دارد که با این طور، امکان حضورش در مکان‌های متعدّد هست، در می‌یابی که به تأویل شیخ مذکور[۱] (که از او آن را نقل کردیم) نیازی نیست و این تأویل بر خلاف واقع است.

افزون بر این، اگر آنچه را بیان کردیم در نیافتی، باید به منطوق اخبار تن دهی تا اینکه از کتاب و سنّت، چیزی ناساز با آن ثابت شود و این مقام از آن موارد نیست.

امّا اینکه شیخ مذکور، میان اجسام ملائکه و اجسام ائمّه (با نقلی که از وی بیان شد) فرق می‌نهد، فایده‌ای و نتیجه‌ای برای آن سراغ ندارم.

بدان که شیخ مدقّق، عالِم بزرگوار، حسن بن سلیمان حلّی، که از تلامیذ اَرشد شهید اوّل (رحمت خدا بر هر دو باد) به شمار می‌آید، کتابی را در خصوص ردّ این قول و اثبات حضور ائمّه ﷺ (به ذات و اعیانشان) نزد مردگان، نوشت و آن را «کتاب المُحْتَضر» نامید. وی در این کتاب، سعی فراوان دارد که این مطلب را با ادلّهٔ عقلی و نقلی اثبات کند.

این کتاب، مشهور است. همهٔ کسانی که پس از وی آمدند (به ویژه مجلسی در «بحار الأنوار» و شاگرد مجلسی در «عوالم العلوم») از وی نقل می‌کنند. همهٔ آنچه را وی در این کتاب می‌آورد، نیک و بجاست، لیکن بهره‌وری از آن جز به تحقیقی که ما در اینجا بیان داشتیم تمام نمی‌شود؛ زیرا این بیان که تنقیح مناط

---

۱. مقصود، شیخ مفید رحمه الله است.

برای این مسئله است، به منزلهٔ مستدرکی برای آن کتاب می‌باشد که از مؤلّف فوت شد.

کتاب مذکور با انضمام آنچه ما در اینجا بیان کردیم، برای کسی که در پی فهم و درک باشد، در این موضوع کافی است.

باری، ما در آوردنِ اخبار حضور معصومان علیهم‌السلام در نزد مردگان از عادتی که در این کتاب داشتیم و در هر منقبتی به آوردن یک یا دو حدیث بسنده می‌کردیم، بیرون آمدیم.

این کار بدان خاطر صورت گرفت که شبهات وارده بر قلوب را در این زمینه دیدم و به نظرم آمد باید اخبار را بیاورم و حقیقتِ حال را بیان دارم تا تصحیحی برای عقاید طالبانِ حق باشد و بنیانِ شبهاتِ کسانی را که در این زمینه بر خلاف واقع سخن گفته‌اند، اصلاح سازد (و توفیق از جانب خداست).

حدیث (۴۹)

[خبر سلمان پس از مرگ از فضیلتِ حُبّ علی علیه‌السلام]

از **روضة الواعظین**، اثر فتّال نیشابوری رحمه‌الله.

از ابن عبّاس نقل است که گفت:

رَأَيْتُ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ فِي مَنَامِي، فَقُلْتُ لَهُ: أَنْتَ سَلْمَان؟ فَقَالَ سَلْمَانُ: نَعَمْ.

فَقُلْتُ: أَلَسْتَ مَوْلَى النَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله؟ قَالَ: بَلىٰ.

وَإِذَا عَلَيْهِ تَاجٌ مِنْ يَاقُوتٍ وَعَلَيْهِ حُلِيٌّ وَحُلَلٌ، فَقُلْتُ: يَا سَلْمَانُ، هٰذِهِ مَنْزِلَةٌ حَسَنَةٌ أَعْطَاكَهَا اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ؟ فَقَالَ: نَعَمْ.

فَقُلْتُ: فَمَا ذَا رَأَيْتَ فِي الْجَنَّةِ أَفْضَلَ بَعْدَ الإِيمَانِ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ؟

فَقَالَ: لَيْسَ فِي الْجَنَّةِ بَعْدَ الإِيمَانِ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ شَيْءٌ هُوَ أَفْضَلَ مِنْ حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام؛ (۱)

ابن عبّاس می‌گوید: سلمان فارسی را در خواب دیدم، پرسیدم: تو سلمانی؟ گفت: آری.

پرسیدم: آیا تو از موالیان پیامبر صلی الله علیه و آله نبودی؟ گفت: چرا.

سلمان تاجی از یاقوت بر سر داشت که به زیورهایی آراسته بود، پرسیدم: ای سلمان، این منزلت نیک را خدای عزّوجلّ به تو داد؟ گفت: بله.

پرسیدم: در بهشت پس از ایمان به خدا و پیامبر، چه عملی را برتر دیدی؟

سلمان گفت: هیچ چیز در بهشت ـ بعد از ایمان به خدا و رسولش ـ بافضیلت‌تر از حُبِّ علیّ بن اَبی طالب عليه السلام نیست.

حدیث (۵۰)

[سرنوشتِ کسانی که در شب تولد امام عليه السلام به دنیا می‌آیند]

از **الأمالی**، اثر شیخ طوسی رحمه الله.

روایت است از مفید، از ابن قُولَویه، از پدرش، از سعد، از ابن عیسی، از موسی بن طَلْحه، از علیّ بن اَبی حمزه، از ابو بصیر که گفت:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي يُولَدُ فِيهَا الإِمَامُ، لَا يُولَدُ فِيهَا مَوْلُودٌ إِلَّا كَانَ مُؤْمِناً.

وَإِنْ وُلِدَ فِي أَرْضِ الشِّرْكِ، نَقَلَهُ اللَّهُ إِلَى الإِيمَانِ بِبَرَكَةِ الإِمَامِ عليه السلام؛ (۲)

---

۱. روضة الواعظین ۲: ۲۸۱ ـ ۲۸۲؛ بحار الأنوار ۲۲: ۳۴۱. در هر دو مأخذ، پایان روایت بدین‌گونه است: ... **من حُبِّ عليّ بن اَبی طالب عليه السلام والإقْتِداء بِه.**

۲. امالی شیخ طوسی: ۴۱۲؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳۶، حدیث ۱.

ابو بصير می‌گويد: شنيدم امام صادق عليه السلام می‌فرمود: در شبی که امام به دنـيا می‌آيد، مولودی زاده نمی‌شود مگر اينکه مؤمن است.

و اگر کودکی در سرزمين شرک به دنيا آيد، خدا او را به برکت امـام عليه السلام بـه [سرزمين] ايمان انتقال می‌دهد.

حديث (۵۱)

[خلق پنج تن عليهم السلام و معرفی آنها به آدم عليه السلام]

تفسير فرات کوفی، اثر فرات بن ابراهيم کوفی رحمه الله.

فرات می‌گويد: برايم حديث کرد ابوالحسن، احمد بن صالح هَمْدانی، گفت: برای ما حديث کرد حسن بن علی، از زکريّا بن صالح بن عاصم بن زُفَر بصری، گفت: برای ما حديث کرد زکريّا بن يحيی تُسْتَری، گفت: برای ما حديث کرد احمد بن قُتَيبهٔ هَمْدانی، از عبدالرّحمان بن يزيد، از امام صادق عليه السلام که فرمود:

إِنَّ اللّٰهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ كَانَ وَلَا شَيْءَ، فَخَلَقَ خَمْسَةً مِنْ نُورِ جَلَالِهِ، وَ [اشْتَقَّ] لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمُ اسْماً مِنْ أَسْمَائِهِ الْمُنْزَلَةِ؛ فَهُوَ الْحَمِيدُ وَسَمَّى النَّبِيَّ مُحَمَّداً، وَهُوَ الأَعْلَى وَسَمّىٰ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيّاً، وَلَهُ الأَسْمَاءُ الْحُسْنىٰ فَاشْتَقَّ مِنْهَا حَسَناً وَحُسَيْناً، وَهُوَ فَاطِرٌ فَاشْتَقَّ لِفَاطِمَةَ مِنْ أَسْمَائِهِ اسْماً فِي الْمِيثَاقِ.

فَإِنَّهُمْ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ، وَخَلَقَ الْمَلَائِكَةَ مِنْ نُورٍ، فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَيْهِمْ عَظَّمُوا أَمْرَهُمْ وَشَأْنَهُمْ، وَلُقِّنُوا التَّسْبِيحَ، فَذٰلِكَ قَوْلُهُ تَعَالىٰ: ﴿وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ * وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ﴾ [1].

---

۱. سورهٔ صافّات (۳۷) آيات ۱۶۵ و ۱۶۶.

فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالىٰ آدَمَ عليه السلام، نَظَرَ إِلَيْهِمْ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ، [فقال: يا ربِّ مَن هؤلاء؟

قال: يا آدم، هؤلاء صفوتي وخاصّتي خلقتهم من نور جلالي وشققت لهم اسماً من اسمائي][1] فَقَالَ: يَا رَبِّ، فَبِحَقِّكَ عَلَيْهِمْ عَلِّمْنِي أَسْمَاءَهُمْ.

قَالَ: يَا آدَمُ، فَهُمْ عِنْدَكَ أَمَانَةٌ، سِرٌّ مِنْ سِرِّي لَا يَطَّلِعُ عَلَيْهِ غَيْرُكَ إِلَّا بِإِذْنِي. قَالَ: نَعَمْ يَا رَبِّ.

قَالَ: يَا آدَمُ، أَعْطِنِي عَلىٰ ذٰلِكَ الْعَهْدَ، فَأَخَذَ عَلَيْهِ الْعَهْدَ ثُمَّ عَلَّمَهُ أَسْمَاءَهُمْ، ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَلَمْ يَكُنْ عَلَّمَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ، فَقَالَ: ﴿أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هٰؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾.[2]

فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ، عَلِمَتِ الْمَلَائِكَةُ أَنَّهُ مُسْتَوْدَعٌ، وَأَنَّهُ مُفَضَّلٌ بِالْعِلْمِ، وَأُمِرُوا بِالسُّجُودِ.

إِذَا [3]كَانَتْ [سَجْدَتُهُمْ]لِآدَمَ تَفْضِيلاً لَهُ وَعِبَادَةً [لِلَّهِ]إذا [4]كَانَ ذٰلِكَ بِحَقٍّ لَهُ.

وَأَبىٰ إِبْلِيسُ الْفَاسِقُ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ فَقَالَ: ﴿مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾[5].

قَالَ: فَقَدْ فَضَّلْتُهُ عَلَيْكَ، أَقِرَّ بِالْفَضْلِ لِلْخَمْسَةِ الَّذِينَ لَمْ أَجْعَلْ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَاناً، وَلَا مِنْ شِيعَتِهِم.

---

۱. این قسمت از مأخذ اضافه گردید.

۲. سورهٔ بقره (۲) آیات ۳۱ ـ ۳۳.

۳ ـ ۴. در مآخذ، «إذ كانت ... إذ كان ... » ضبط است.

۵. سورهٔ اعراف (۷) آیهٔ ۱۲.

فَذٰلِكَ اسْتِثْنَاءُ اللَّعِينِ: ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾.[1]

قَالَ: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾[2]: وَهُمُ الشِّيعَة؛[3]

خدای متعال بود و چیزی نبود. پنج تن را از نور جلال خویش آفرید، برای هر کدام از آنها نامی از اسامی مُنزل خویش را برگرفت. او حمید است، پیامبر را محمّد نامید. او اَعلا است، امیرالمؤمنین را علی نام نهاد. برای او اَسمای حُسناست، از آن حسن و حسین را جدا ساخت. او فاطر است، اسمی از نام‌هایش را در عالم میثاق (عالم ذر) برای فاطمه برگرفت.

اینان در سمت راست عرش بودند. خدا فرشتگان را از نور آفرید، چون به آنان نگریستند، اَمر و شأن آنها را بزرگ داشتند و تسبیح را از آنها فرا گرفتند واین [حکایت] سخن خدای متعال است که: «مائیم صف بستگان، مائیم تسبیح گویان».

چون خدا آدم عليه السلام را آفرید، آدم از راستِ عرش به آنان نگریست [گفت: پروردگارا، اینان کیستند؟]

[خدای متعال فرمود: ای آدم، اینان برگزیدگان و خواص من‌اند، آنان را از نور جلال خویش آفریدم و اسمی از نام‌های خویش را برای آنها جدا ساختم] آدم گفت: پروردگارا، به حقّی که تو بر ایشان داری، اَسامی آنها را به من بیاموز.

خدا فرمود: ای آدم، آنها ـ نزدت ـ امانت‌اند، سِرّی از راز من‌اند، جز تو بر آن اطلاع ندارند مگر به اذن من. آدم گفت: آری، ای پروردگارم.

خدا فرمود: ای آدم، بر این امر، به من عهد بسپار. سپس خدا از آدم پیمان

---

١. سورهٔ حجر (١٥) آیهٔ ٤٠؛ سورهٔ ص (٣٨) آیهٔ ٨٣.

٢. سورهٔ حجر (١٥) آیهٔ ٤٢؛ سورهٔ اسراء (١٧) آیهٔ ٦٥.

٣. تفسیر فرات کوفی: ٥٦، حدیث ١٥؛ بحار الأنوار ٣٧: ٦٢ ـ ٦٣، حدیث ٣١.

گرفت و آن گاه اسامی آنان را به آدم آموخت و ایشان را بر ملائکه عرضه داشت و اَسامی آنان را به ملائکه یاد نداده بود، فرمود: «اگر از راست گویانید، مرا به اَسامی اینان خبر دهید، گفتند: خدایا، تو منزّهی، ما جز آنچه به ما آموختی علمی نداریم، همانا تو دانا و حکیمی. خدا فرمود: ای آدم، فرشتگان را به نام‌های آنان خبر ده».

چون آدم علیه‌السلام ملائکه را به نام‌های آنان خبر داد، فرشتگان دانستند که وی امانت‌دار است و به علم برتری یافت و امر به سجده شدند.

در این هنگام، سجده‌شان برای آدم به خاطرِ برتر دانستن او و عبادت [برای خدا] بود؛ و البته آدم سزامند آن سجده بود.

ابلیس فاسق از امر پروردگار روی برتافت. خدا فرمود: «چه چیز تو را از سجده باز داشت آن گاه که بدان امرت کردم، شیطان گفت: من از آدم بهترم».

خدا فرمود: آدم را بر تو برتری دادم، به فضیلت پنج تن [که در پشت آدم‌اند] اقرار کن، کسانی که تو را بر آنها و شیعیانشان سیطره ندادم.

این عبارت، استثنای آن لعین است: «جز بندگانی از ایشان را که مُخْلَص‌اند».

خدای متعال فرمود: «بر بندگانم سلطه‌ای برای تو نیست» و این بندگان [فرقهٔ] شیعه‌اند [نه دیگر کسان].

حدیث (۵۲)

[انبیا و اولیا صاحبان علم‌اند و پایدارندگان عدل]

تفسیر فراتِ کوفی، اثر فرات بن إبراهیم رحمه‌الله.

از جعفر بن محمّد فزاری ـ به طور معنعن ـ روایت است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِماً بِالْقِسْطِ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [1].

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: هُوَ كَمَا شَهِدَ لِنَفْسِهِ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: ﴿وَالْمَلَائِكَةُ﴾ فَأَقَرَّتِ الْمَلَائِكَةُ بِالتَّسْلِيمِ لِرَبِّهِمْ، وَصَدَّقُوا، وَشَهِدُوا أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ كَمَا شَهِدَ لِنَفْسِهِ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: ﴿وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِماً بِالْقِسْطِ﴾ فَإِنَّ أُولُوا الْعِلْمِ: الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ، وَهُمْ قُيَّامٌ بِالْقِسْطِ كَمَا قَالَ اللَّهُ. وَالْقِسْطُ هُوَ الْعَدْلُ فِي الظَّهْرِ، [2] وَالْعَدْلُ فِي الْبَطْنِ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام؛ [3]

خدای متعال می‌فرماید: «خدا شهادت می‌دهد که خدایی جز او نیست، فرشتگان و صاحبان علم ـ که به پا دارندگان قسط‌اند ـ شهادت می‌دهند که خدایی جز او (که عزیز و حکیم است) وجود ندارد».

از امام باقر عليه السلام [دربارهٔ این آیه] روایت است که فرمود: یکتایی و یگانگی خدا همان گونه است که خدا برای خویش شهادت داد.

امّا اینکه فرمود: «وملائکه»، فرشتگان به تسلیم در برابر پروردگار، اقرار و [یگانگی‌اش را] تصدیق کردند و همچون شهادت خود خدای متعال، شهادت دادند که خدایی جز او نیست.

و امّا این سخن که فرمود: «صاحبان علم، به پا دارندگان قسط»، صاحبان علم، انبیا و اوصیای آنهاست، آنان ـ چنان که خدا فرمود ـ به پا دارندگان

---

١. سورهٔ آل عمران (٣) آیهٔ ١٨.

٢. در «بحار الأنوار» آمده است: والقسط هو العدل في الظّهر محمد... .

٣. تفسیر فرات کوفی: ٧٧ ـ ٧٨، حدیث ٥١؛ بحار الأنوار ٣٦: ١٣٢، حدیث ٨٤.

قسط‌اند. قسط، در ظاهر، همان عدل است؛ و عدل در باطن، علیّ بن ابی طالب می‌باشد.

حدیث (۵۳)

[ولایت محوری، راه و رسم رسولان و فرشتگان]

تفسیر فرات کوفی، اثر فرات بن ابراهیم ﷺ.

فرات ﷺ می‌گوید: برایم حدیث کرد جعفر بن محمّد فزاری ـ به طور معنعن ـ از خَیْثَمَه جُعفی که گفت:

قُلْتُ لأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَخْبِرْنِي عَنْ آدَمَ وَنُوحٍ، كَانَا عَلىٰ مَا نَحْنُ عَلَيْهِ؟

قَالَ: يَا خَيْثَمَةُ، لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ إِلَّا وَقَدْ كَانَ عَلىٰ مَا نَحْنُ عَلَيْهِ.

يَا خَيْثَمَةُ، إِنَّ الْمَلَائِكَةَ فِي السَّمَاءِ هُمْ عَلىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ.

وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالىٰ: ﴿ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِين * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ ﴾ (۱).

إِنَّمَا هُمُ الصَّفْوَةُ الَّذِينَ ارْتَضَاهُمْ لِنَفْسِهِ؛ (۲)

خَیْثَمه می‌گوید: به امام باقر عليه السلام گفتم: فدایت شوم! از آدم و نوح مرا خبر ده، آیا آنان همین عقیدهٔ ما را [دربارهٔ ولایت شما] داشتند؟

امام عليه السلام فرمود: ای خَیْثَمه، هیچ یک از انبیا و رسولان، جز بر همین اعتقاد نبودند.

---

۱. سورهٔ آل عمران (۳) آیات ۳۳ ـ ۳٤.

۲. تفسیر فرات کوفی: ۷۸، حدیث ۵۳.

ای خَیْثَمه، فرشتگان در آسمان، همان آیینی را دارند که شما برآنید.

این سخن خداست که می‌فرماید: «خدا آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید، ذریّه‌ای که از نسلِ هم‌اند».

همانا آنان برگزیدگانی‌اند که خدا برای خویش پسندید.

حدیث (۵۴)

[امام مهدی علیه السلام بر اَبر سوار می‌شود و آسمان‌ها و زمین‌ها را درمی‌نوردد]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد، از ابن سنان، از ابو خالد و ابو سَلّام، از سَوْرَه، از امام باقر علیه السلام که فرمود:

إِنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ قَدْ خُيِّرَ السَّحَابَيْنِ، فَاخْتَارَ الذَّلُولَ، وَذَخَرَ لِصَاحِبِكُمُ الصَّعْبَ.

قَالَ، قُلْتُ: وَمَا الصَّعْبُ؟

قَالَ: مَا كَانَ مِنْ سَحَابٍ فِيهِ رَعْدٌ وَصَاعِقَةٌ وَبَرْقٌ فَصَاحِبُكُمْ يَرْكَبُهُ.

أَمَا إِنَّهُ يَرْكَبُ السَّحَابَ وَيَرْقىٰ فِي الأَسْبَابِ، أَسْبَابِ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَالأَرَضِينَ السَّبْعِ، خَمْسٌ عَوَامِرُ وَاثْنَانِ خَرَابَانِ؛[1]

امام باقر علیه السلام فرمود: ذوالقرنین به انتخاب یکی از دو ابر مخیّر شد، وی اَبرِ «ذَلول» (رام) را برگزید و ابر «صَعْب» (توفنده) برای صاحب شما ذخیره گشت.

[سَوْرَه می‌گوید:] پرسیدم: ابر صَعب چیست؟

فرمود: ابری که در آن رعد و برق و صاعقه هست، صاحبتان بر آن سوار می‌شود.

---

۱. بصائر الدرجات ۱: ۴۰۸ـ۴۰۹، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۱۲: ۱۸۲ـ۱۸۳، حدیث ۱۲.

بدان که آن حضرت، بر اَبر سوار می‌شود و در اسباب (اسباب آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه) بالا می‌رود، پنج تا از آنها آبادند و دو تایشان خراب.

حدیث (۵۵)

[ماجرای دو اَبر که بر امام علی علیه‌السلام عرضه شد]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه‌الله.

صفّار رحمه‌الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از سَماعة بن مهران، از ابو بصیر، از امام باقر علیه‌السلام که فرمود:

إِنَّ عَلِيّاً مَلَكَ مَا فِي الأَرْضِ وَمَا تَحْتَهَا، فَعُرِضَتْ لَهُ السَّحَابَانِ: الصَّعْبُ وَالذَّلُولُ، فَاخْتَارَ الصَّعْبَ.

وَكَانَ فِي الصَّعْبِ مُلْكُ مَا تَحْتَ الأَرْضِ، وَفِي الذَّلُولِ مُلْكُ مَا فَوْقَ الأَرْضِ، وَاخْتَارَ الصَّعْبَ عَلَى الذَّلُولِ، فَدَارَتْ بِهِ سَبْعَ أَرَضِينَ، فَوَجَدَ ثَلاَثَ خَرَابٍ وَأَرْبَعَ عَوَامِرَ؛ (۱)

آنچه در زمین است و آنچه در تحتِ آن قرار دارد در اختیار علی علیه‌السلام قرار گرفت. دو اَبر بر وی عرضه شد: «صعب» (سرکش) و «ذلول» (رام)، علی علیه‌السلام صَعْب را انتخاب کرد.

در ابر صعب، مُلک تحتانی زمین، و در اَبر ذلول، مُلک فوقانی آن قرار داشت. امام علیه‌السلام صعب را بر ذلول برگزید و هفت زمین را به وسیلهٔ آن گشت، سه تا را خراب و چهار زمین را آباد یافت.

---

۱. بصائر الدرجات ۱: ۴۰۹، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۳۹: ۱۳۶، حدیث ۲.

حدیث (۵۶)

[دنیا برای امام علیه السلام مانند یک حلقه است]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد، از محمّد بن سنان، از عبدالمَلِک قمّی، گفت: برایم حدیث کرد ادریس از صادق علیه السلام گفت:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لَمَنِ الدُّنْيَا عِنْدَهُ بِمِثْلِ هٰذِهِ: وَعَقَدَ بِيَدِهِ عَشَرَةً؛[1]

ادریس می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: از ما اهل بیت کسانی‌اند که دنیا نزدش مانند این [حلقه] است «وعقد بيده عشرة».

[یادآوری]

می‌گویم: عقد العشرة باليد، در حساب عقود، نهادنِ ناخن سَبّابه بر مفصل انگشتِ ابهام است تا مانند حلقه‌ای دایره‌ای شود.

حدیث (۵۷)

[دنیا برای امام علیه السلام مانند دو نیمهٔ گردو است]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد علیّ بن اسماعیل، از موسی بن طَلْحَه، از حمزة بن عبدالمُطَّلب بن عبدالله جُعفی که گفت:

دَخَلْتُ عَلَى الرِّضَا علیه السلام وَمَعِي صَحِيفَةٌ أَوْ قِرْطَاسٌ فِيهِ عَنْ جَعْفَرٍ علیه السلام: إِنَّ الدُّنْيَا مُثِّلَتْ لِصَاحِبِ هَذَا الأَمْرِ فِي مِثْلِ فِلْقَةِ الْجَوْزَةِ.

---

۱. بصائر الدرجات ۱: ۴۰۸، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳٦٧، حدیث ۹.

فَقَالَ: يَا حَمْزَةُ، ذَا ـ وَاللَّهِ ـ حَقٌّ فَانْقُلُوهُ إِلَىٰ أَدِيمٍ؛[۱]

حمزه می‌گوید: بر امام رضا علیه السلام درآمدم. با من صحیفه یا کاغذی از امام صادق علیه السلام بود که در آن این نوشته وجود داشت: «دنیا نزد صاحب این امر، مثل نیمهٔ گردو نمایان شد».

امام علیه السلام فرمود: ای حمزه، به خدا سوگند، این سخن حق است، آن را به پوستی منتقل کنید.

حدیث (۵۸)

[دنیا مانند دو نیمهٔ گردو در اختیار امام علیه السلام است]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن حسین، از موسی بن سَعْدان، از عبدالله بن قاسم، از سَماعة بن مهران که گفت:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: إِنَّ الدُّنْيَا تَمَثَّلَ لِلإِمَامِ علیه السلام فِي فِلْقَةِ الْجَوْزِ فَمَا تَعَرَّضَ لِشَيْءٍ مِنْهَا، وَإِنَّهُ لَيَتَنَاوَلُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا كَمَا يَتَنَاوَلُ أَحَدُكُمْ مِنْ فَوْقِ مَائِدَتِهِ مَا يَشَاءُ، فَلَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِنْهَا شَيْءٌ؛[۲]

امام صادق علیه السلام فرمود: دنیا برای امام در نیمهٔ جوز نمود می‌یابد، امام علیه السلام متعرّض چیزی از آن نمی‌شود، از اطراف آن تناول می‌کند (چنان که یکی از شما از روی سفره‌اش ـ آنچه را می‌خواهد ـ تناول می‌کند) چیزی از دنیا از امام برکنار نمی‌ماند.

---

۱. بصائر الدرجات ۱: ۴۰۸، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۲: ۱۴۵، حدیث ۱۱.

۲. بصائر الدرجات ۱: ۴۰۸، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳۶۷ـ۳۶۸، حدیث ۱۱.

حديث (۵۹)

[دنيا براى امام علیه السلام مثل دو نيمه گردو نمايان است]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله مى‌گويد: براى ما حديث كرد عبدالله بن محمّد (از كسى كه براى او روايت كرد) از محمّد بن خالد، از حمزة بن عبدالله جعفرى، عن أبى الحسن علیه السلام:

قَالَ: كَتَبْتُ فِي ظَهْرِ قِرْطَاسٍ: إِنَّ الدُّنْيَا مُمَثَّلَةٌ لِلإِمَامِ كَفِلْقَةِ الْجَوْزَةِ، فَدَفَعْتُهُ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام وَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ أَصْحَابَنَا رَوَوْا حَدِيثاً مَا أَنْكَرْتُهُ، غَيْرَ أَنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْكَ.

قَالَ: فَنَظَرَ فِيهِ، ثُمَّ طَوَاهُ حَتّىٰ ظَنَنْتُ أَنَّهُ قَدْ شَقَّ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: هُوَ حَقٌّ فَحَوِّلْهُ فِي أَدِيمٍ؛ (۱)

حمزه مى‌گويد: در پشت كاغذى به ابوالحسن علیه السلام نوشتم: «دنيا براى امام مانند نيمهٔ گردو نمايان است» آن را به ابوالحسن دادم وگفتم: فدايت شوم! اصحاب ما حديثى را روايت مى‌كنند كه انكارش نمى‌كنم جز اينكه دوست دارم از شما بشنوم.

امام علیه السلام در آن نوشته نگاه كرد، سپس آن را پيچيد (گمان بردم بر آن حضرت گران آمد) آن گاه فرمود: اين حديث، حق [و راست] است، آن را در پوست بنويس.

حديث (۶۰)

[دنيا براى امام مانند نخِ طراز بنّاست]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

---

۱. بصائر الدرجات ۱: ۴۰۸، حديث ۴؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳۶۸، حديث ۱۲.

صفّار ﷺ می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد بن عیسی، از احمد بن ابی نَصْر، از محمّد بن حُمران، از اَسود بن سعید، گفت:

قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: يَا أَسْوَدَ بْنَ سَعِيدٍ، إِنَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَ كُلِّ أَرْضٍ تُرّاً مِثْلَ تُرِّ الْبِنَاءِ فَإِذَا أُمِرْنَا فِي الأَرْضِ بِأَمْرٍ، جَذَبْنَا ذٰلِكَ التُّرَّ، فَأَقْبَلَتِ الأَرْضُ بِقَلِيبِهَا وَأَسْوَاقِهَا وَدُورِهَا حَتَّىٰ نُنْفِذَ فِيهَا[1] مَا نُؤْمَرُ مِنْ أَمْرِ اللّٰهِ تَعَالَىٰ؛[2]

اَسْوَد می‌گوید: ابو جعفر عليه السلام به من فرمود: ای اسود بن سعید، میان ما و هر زمینی، رشته‌ای مانند نخ [طراز] بنّا است. هرگاه در زمین به اَمری مأمور شویم، آن رشته را می‌کشیم. با این کار، آن زمین با چاه‌ها و بازارها و خانه‌هایش پیش [ما] می‌آید تا اینکه امری را که از سوی خدا بدان مأمور شدیم، در آن اجرا می‌کنیم.

حدیث (۶۱)

[امام عليه السلام از هر سو حتی از پشت‌سر می‌بیند]

بصائر الدرجات، اثر صفّار ﷺ.

صفّار ﷺ می‌گوید: برای ما حدیث کرد سَلَمَة بن خَطّاب، از سلیمان بن سَماعه حَذّاء و عبدالله بن محمّد (هر دو) از عبدالله بن قاسم، از ابو جارود که گفت:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: الإِمَامُ مِنَّا يَنْظُرُ مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَنْظُرُ مِنْ قُدَّامِهِ؛[3]

امام باقر عليه السلام فرمود: امام از ما خاندان، همان‌گونه که از پیش رو می‌بیند، از پشت سر [نیز] می‌بیند.

---

۱. در دست‌خط شاگرد مؤلف ﷺ و نیز در بصائر و «مدینة المعاجز ۵: ۳۰» و «بحار الأنوار ۲۵: ۳٦٦، حدیث ۸»، این عبارت، بدین‌گونه ضبط است: حتّى تُنْفَذَ فيها...؛

۲. بصائر الدرجات ۱: ٤٠٧، حدیث ۱۰؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳۸٤، حدیث ٤٠.

۳. بصائر الدرجات ۱: ٤۲۱، حدیث ۱۲؛ بحار الأنوار ۲۵: ۱٤۸، حدیث ۲۱.

حديث (۶۲)

[قلب امام به خواب نمی‌رود]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد حسن بن علی بن نُعمان، از یحیی بن عُمَر، از اَبان اَحمر، از زراره، از امام باقر علیه السلام که فرمود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: إِنَّا مَعَاشِرَ الأَنْبِيَاءِ، تَنَامُ عُيُونُنَا وَلَا تَنَامُ قُلُوبُنَا، وَنَرىٰ مِنْ خَلْفِنَا كَمَا نَرىٰ مِنْ بَيْنِ أَيْدِينَا؛[1]

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: ما گروه انبیا [به گونه‌ای هستیم که] چشمانمان می‌خوابد و قلب‌هایمان به خواب نمی‌رود، همان گونه که از پیش رو می‌بینیم، از پشت سرمان [هم] می‌بینیم.

حديث (۶۳)

[بیداری چشم دل پیامبر صلى الله عليه وآله]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

روایت است از محمّد بن حسین، از محمّد بن سِنان، از حسین بن مختار، از زید شَحّام که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود:

طَلَبَ أَبُو ذَرٍّ رحمه الله رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّهُ فِي حَائِطِ كَذَا وَكَذَا، فَتَوَجَّهَ فِي طَلَبِهِ فَوَجَدَهُ نَائِماً، فَأَعْظَمَهُ أَنْ يُنَبِّهَهُ، فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَبْرِئَ نَوْمَهُ.

فَسَمِعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، فَرَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ، أَتَخْدَعُنِي، أَمَا عَلِمْتَ أَنِّي

---

١. بصائر الدرجات ١: ٤٢٠ ـ ٤٢١، حديث ٨؛ بحار الأنوار ١١: ٥٥، حديث ٥٣.

أَرىٰ أَعْمَالَكُمْ فِي مَنَامِي كَمَا أَرَاكُمْ فِي يَقَظَتِي، إِنَّ عَيْنِي تَنَامُ وَقَلْبِي لَا يَنَامُ؛ (۱)

ابوذر ﷺ رسول خدا ﷺ را می‌جُست. به او گفتند: در فلان بوستان است. ابوذر در جست و جوی آن حضرت [بدان سو] رهسپار شد، وی را در حالی که خواب بود یافت، دلش نیامد او را بیدار سازد، خواست خواب پیامبر را بیازماید [که آیا در خواب، می‌شنود و می‌بیند یا نه].

رسول خدا ﷺ آن را دریافت، سرش را بالا آورد و فرمود: ای ابوذر، با من نیرنگ می‌کنی؟! آیا نمی‌دانی که من در حالت خواب [نیز] اعمال شما را می‌بینم (چنان‌که در بیداری‌ام می‌بینم)، همانا چشمم می‌خوابد وقلبم به خواب نمی‌رود.

حدیث (۶۴)

[التماس اولی و دومی از امام علی ﷺ پس از مرگ]

بصائر الدرجات، اثر صفّار ﷺ.

صفّار ﷺ می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن عبدالجبّار، از عبدالله بن حَجّال، از ابو عبدالله مکّی حَذّاء، از سَوادَه ابو علی، از بعض رجال خویش که گفت:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ لِلْحَارِثِ الأَعْوَرِ وَهُوَ عِنْدَهُ: هَلْ تَرىٰ مَا أَرىٰ؟

فَقَالَ: كَيْفَ أَرىٰ مَا تَرىٰ وَقَدْ نَوَّرَ اللَّهُ لَكَ وَأَعْطَاكَ مَا لَمْ يُعْطِ أَحَداً!

قَالَ: هٰذَا فُلَانٌ الأَوَّلُ عَلىٰ تُرْعَةٍ مِنْ تُرَعِ النَّارِ، يَقُولُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ اسْتَغْفِرْ لِي، لَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ.

قَالَ: فَمَكَثَ هُنَيْئَةً ثُمَّ قَالَ: يَا حَارِثُ هَلْ تَرىٰ مَا أَرىٰ؟

---

۱. بصائر الدرجات ۱: ٤٢١، حديث ١٠؛ بحار الأنوار ١٦: ١٧٢، حديث ٩.

فَقَالَ وَكَيْفَ أَرىٰ مَا تَرىٰ وَقَدْ نَوَّرَ اللَّهُ لَكَ وَأَعْطَاكَ مَا لَمْ يُعْطِ أَحَداً!

قَالَ: هَذَا فُلَانٌ الثَّانِي عَلىٰ تُرْعَةٍ مِنْ تُرَعِ النَّارِ يَقُولُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ اسْتَغْفِرْ لِي، لَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ؛[1]

اميرالمؤمنين علیه‌السلام به حارث اَعْوَر (كه پيش آن حضرت بود) فرمود: آيا آنچه را مى‌بينم، مى‌نگرى؟

حارث گفت: چگونه چيزى را كه مى‌بينى، بنگرم؟ در حالى كه خدا [قلب] تو را نورانى ساخت و چيزى را كه به اَحَدى نداد، به تو داد.

امام علیه‌السلام فرمود: اين، فلانى، اوّلى است كه دركانالى از كانال‌هاى آتش هست، مى‌گويد: اى ابوالحسن، برايم آمرزش بخواه! خدا او را نيامرزد.

امام لحظه‌اى مكث كرد، سپس پرسيد: اى حارث، آيا آنچه را مى‌بينم، مى‌نگرى؟

حارث گفت: چگونه چيزى را كه مى‌بينى، ببينم در حالى كه خدا [دل] تو را روشن كرد و چيزهايى ارزانى‌ات داشت كه به هيچ كس نداد.

امام علیه‌السلام فرمود: اين، فلانى، دوّمى است كه بر كانالى از كانال‌هاى آتش قرار دارد، مى‌گويد: اى ابوالحسن، برايم استغفار كن! خدا او را نيامرزد.

حديث (۶۵)

قصّهٔ طِرِمّاح بن عدى

بحار الأنوار، اثر علّامهٔ مجلسى رحمه‌الله.

مجلسى رحمه‌الله دركتاب **فتن بحار** از خطّ بعضى از اَفاضل آورده است كه گفت:

---

١. بصائر الدرجات ١: ٤٢١، حديث ١١؛ بحار الأنوار ٣٠: ١٩٥، حديث ٥٧.

شیخ أدیب، ابوبکر بن عبدالعزیز بُسْتی ـ با أسانید صحیح ـ گفت:

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَمَّا رَجَعَ مِنْ وَقْعَةِ الْجَمَلِ، كَتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ.

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ،[1] مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدِ اتَّبَعْتَ مَا يَضُرُّكَ، وَتَرَكْتَ مَا يَنْفَعُكَ، وَخَالَفْتَ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.

وَقَدِ انْتَهىٰ إِلَيَّ مَا فَعَلْتَ بِحَوَارِيِّ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ وَأُمِّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ.

فَوَ اللَّهِ لَأَرْمِيَنَّكَ بِشِهَابٍ لَا تُطْفِيهِ الْمِيَاهُ، وَلَا تُزَعْزِعُهُ الرِّيَاحُ، إِذَا وَقَعَ وَقَبَ، وَإِذَا وَقَبَ ثَقَبَ، وَإِذَا ثَقَبَ نَقَبَ، وَإِذَا نَقَبَ الْتَهَبَ.

فَلَا تَغُرَّنَّكَ الْجُيُوشُ، وَاسْتَعِدَّ لِلْحَرْبِ فَإِنِّي مُلَاقِيكَ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَكَ بِهَا، وَالسَّلَامُ.

فَلَمَّا وَصَلَ الْكِتَابُ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَكَّهُ وَقَرَأَهُ، وَدَعَا بِدَوَاةٍ وَقِرْطَاسٍ، وَكَتَبَ إِلَيْهِ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ.

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ وَابْنِ عَبْدِهِ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، أَخِي رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَابْنِ عَمِّهِ وَوَصِيِّهِ، وَمُغَسِّلِهِ وَمُكَفِّنِهِ، وَقَاضِي دَيْنِهِ، وَزَوْجِ ابْنَتِهِ الْبَتُولِ، وَأَبِي سِبْطَيْهِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، إِلىٰ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ.

---

۱. در «بحار» آمده است: من عبد الله وابن عبد الله ... .

أَمَّا بعْدُ، فَإِنِّي أَفْنَيْتُ قَوْمَكَ يَوْمَ بَدْرٍ، وَقَتَلْتُ عَمَّكَ وَخَالَكَ وَجَدَّكَ، وَالسَّيْفُ الَّذِي قَتَلْتُهُمْ بِهِ مَعِي، يَحْمِلُهُ سَاعِدِي بِثَبَاتٍ مِنْ صَدْرِي، وَقُوَّةٍ مِنْ بَدَنِي، وَنُصْرَةٍ مِنْ رَبِّي، كَمَا جَعَلَهُ النَّبِيُّ ﷺ فِي كَفِّي.

وَاللَّهِ مَا اخْتَرْتُ عَلَى اللَّهِ رَبّاً، وَلَا عَلَى الإِسْلَامِ دِيناً، وَلَا عَلَىٰ مُحَمَّدٍ ﷺ نَبِيّاً، وَلَا عَلَى السَّيْفِ بَدَلاً، فَبَالِغْ مِنْ رَأْيِكَ فَاجْتَهِدْ وَلَا تَقْصُرْ، فَقَدِ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكَ الشَّيْطَانُ، وَاسْتَفَزَّكَ الْجَهْلُ وَالطُّغْيَانُ.

﴿ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴾.[1]

وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ وَخَشِيَ عَوَاقِبَ الرَّدَىٰ.

ثُمَّ طَوَى الْكِتَابَ وَخَتَمَهُ، وَدَعَا رَجُلاً مِنْ أَصْحَابِهِ يُقَالُ لَهُ الطِّرِمَّاحُ بْنُ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمِ الطَّائِيُّ، وَكَانَ رَجُلاً جَسِيماً، طَوِيلاً، أَدِيباً، لَبِيباً، فَصِيحاً، لَسِناً، مُتَكَلِّماً، لَا يَكِلُّ لِسَانُهُ، وَلَا يَعْيَا عَنِ الْجَوَابِ.

فَعَمَّمَهُ بِعِمَامَتِهِ، وَدَعَا لَهُ بِجَمَلٍ بَازِلٍ، وَشِيقٍ فَائِقٍ أَحْمَرَ، فَسَوّىٰ رَاحِلَتَهُ، وَوَجَّهَهُ إِلَىٰ دِمَشْقَ.

فَقَالَ لَهُ: يَا طِرِمَّاحُ، انْطَلِقْ بِكِتَابِي هٰذَا إِلَىٰ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ، وَخُذِ الْجَوَابَ.

فَأَخَذَ الطِّرِمَّاحُ الْكِتَابَ وَكَوَّرَ عِمَامَتَهُ، وَرَكِبَ مَطِيَّتَهُ، وَانْطَلَقَ حَتّىٰ دَخَلَ دِمَشْقَ، فَسَأَلَ عَنْ دَارِ الإِمَارَةِ، فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْبَابِ، قَالَ لَهُ الْحُجَّابُ: مَنْ بُغْيَتُكَ؟ قَالَ: أُرِيدُ أَصْحَابَ الأَمِيرِ أَوَّلاً، ثُمَّ الأَمِيرَ ثَانِياً.

فَقَالُوا لَهُ: مَنْ تُرِيدُ مِنْهُمْ؟

---

١. سورة شعراء (٢٦) آية ٢٢٧.

قَالَ: أُرِيدُ جَعْشَماً، وَجَرْوَلاً، وَمُجَاشِعاً، وَبَاقِعاً، وَكَانَ أَرَادَ: أَبَا الأَعْوَرِ السُّلَمِيَّ، وَأَبَا هُرَيْرَةَ الدَّوْسِيَّ، وَعَمْرَو بْنَ الْعَاصِ وَمَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ.

فَقَالُوا: هُمْ بِبَابِ الْخَضْرَاءِ يَتَنَزَّهُونَ فِي بُسْتَانٍ.

فَانْطَلَقَ وَسَارَ حَتَّىٰ أَشْرَفَ عَلَىٰ ذٰلِكَ الْمَوْضِعِ فَإِذَا قَوْمٌ بِبَابِهِ، فَقَالُوا: جَاءَنَا أَعْرَابِيٌّ بَدَوِيٌّ دُوَيْنٌ إِلَى السَّمَاءِ، تَعَالَوْا نَسْتَهْزِئُ بِهِ.

فَلَمَّا وَقَفَ عَلَيْهِمْ قَالُوا: يَا أَعْرَابِيُّ، هَلْ عِنْدَكَ مِنَ السَّمَاءِ خَبَرٌ؟ فَقَالَ: بَلَىٰ، اللَّهُ تَعَالَىٰ فِي السَّمَاءِ، وَمَلَكُ الْمَوْتِ فِي الْهَوَاءِ، وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فِي الْقَفَاءِ، فَاسْتَعِدُّوا لِمَا يَنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ الْبَلَاءِ يَا أَهْلَ الشَّقَاوَةِ وَالشَّقَاءِ.

قَالُوا: مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ؟

قَالَ: مِنْ عِنْدَ حُرٍّ تَقِيٍّ، نَقِيٍّ زَكِيٍّ، مُؤْمِنٍ رَضِيٍّ مَرْضِيٍّ.

فَقَالُوا: وَأَيَّ شَيْءٍ تُرِيدُ؟

فَقَالَ: أُرِيدُ هٰذَا الدَّعِيَّ الرَّدِيَّ، الْمُنَافِقَ الْمُرْدِيَ، الَّذِي تَزْعُمُونَ أَنَّهُ أَمِيرُكُمْ.

فَعَلِمُوا أَنَّهُ رَسُولُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عليه السلام إِلَىٰ مُعَاوِيَةَ. فَقَالُوا: هُوَ فِي هٰذَا الْوَقْتِ مَشْغُولٌ.

قَالَ: بِمَا ذَا؟ بِوَعْدٍ أَوْ وَعِيدٍ؟

قَالُوا: لَا وَلَكِنَّهُ يُشَاوِرُ أَصْحَابَهُ فِيمَا يَلْتَقِيهِ[1] غَداً.

قَالَ: فَسُحْقاً لَهُ وَبُعْداً.

فَكَتَبُوا إِلَىٰ مُعَاوِيَةَ بِخَبَرِهِ:

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ وَرَدَ مِنْ عِنْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام رَجُلٌ أَعْرَابِيٌّ بَدَوِيٌّ

---

١. در «بحار»، «يُلْقيه» ضبط است.

فَصِيحٌ لَسِنٌ طَلِقٌ ذَلِقٌ، يَتَكَلَّمُ فَلَا يَكِلُّ، وَيُطِيلُ فَلَا يَمَلُّ، فَأَعِدَّ لِكَلَامِهِ جَوَاباً بَالِغاً، وَلَا تَكُنْ عَنْهُ غَافِلاً وَلَا سَاهِياً، وَالسَّلَامُ.

فَلَمَّا عَلِمَ الطِّرِمَّاحُ بِذٰلِكَ أَنَاخَ رَاحِلَتَهُ، وَنَزَلَ عَنْهَا وَعَقَلَهَا وَجَلَسَ مَعَ الْقَوْمِ الَّذِينَ يَتَحَدَّثُونَ.

فَلَمَّا بَلَغَ الْخَبَرُ إِلىٰ مُعَاوِيَةَ أَمَرَ ابْنَهُ يَزِيدَ أَنْ يَخْرُجَ وَيَضْرِبَ الْمَصَافَّ عَلىٰ بَابِ دَارِهِ، فَخَرَجَ يَزِيدُ وَكَانَ عَلىٰ وَجْهِهِ أَثَرُ ضَرْبَةٍ، فَإِذَا تَكَلَّمَ كَانَ جَهُورَ الصَّوْتِ، فَأَمَرَ بِضَرْبِ الْمَصَافِّ فَفَعَلُوا ذٰلِكَ.

وَقَالُوا لِلطِّرِمَّاحِ: هَلْ لَكَ أَنْ تَدْخُلَ عَلىٰ بَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟

فَقَالَ: لِهٰذَا جِئْتُ وَبِذلكَ[1] أُمِرْتُ، فَقَامَ إِلَيْهِ وَمَشىٰ، فَلَمَّا رَأىٰ أَصْحَابَ الْمَصَافِّ وَعَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُودٌ، فَقَالَ: مَنْ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمُ كَأَنَّهُمْ زَبَانِيَةٌ لِمَالِكٍ عَلىٰ ضِيقِ الْمَسَالِكِ، فَلَمَّا دَنَا مِنْ يَزِيدَ نَظَرَ إِلَيْهِ فَقَالَ: مَنْ هٰذَا الْمَيْشُومُ بْنُ الْمَيْشُومِ، الْوَاسِعُ الْحُلْقُومِ، الْمَضْرُوبُ عَلَى الْخُرْطُومِ؟

فَقَالُوا: مَهْ يَا أَعْرَابِيُّ، ابْنُ الْمَلِكِ يَزِيدُ.

فَقَالَ: وَمَنْ يَزِيدُ؟ وَمَنْ أَبُوهُ؟ كَانَا قِدماً غَائِصَيْنِ فِي بَحْرِ الْجَلَافَةِ، وَالْيَوْمَ اسْتَوَيَا عَلىٰ سَرِيرِ الْخِلَافَةِ.

فَسَمِعَ يَزِيدُ ذٰلِكَ وَاسْتَشَاطَ وَهَمَّ بِقَتْلِهِ غَضَباً، ثُمَّ كَرِهَ أَنْ يُحْدِثَ دُونَ إِذْنِ أَبِيهِ فَلَمْ يَقْتُلْهُ خَوْفاً مِنْهُ، وَكَظَمَ غَيْظَهُ، وَخَبَأَ نَارَهُ، وَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: يَا أَعْرَابِيُّ، إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ.

فَقَالَ: سَلَامُهُ مَعِي مِنَ الْكُوفَةِ.

---

۱. در «بحار»، «وَبِهِ» ضبط است.

فَقَالَ يَزِيدُ: سَلْنِي عَمَّا شِئْتَ، فَقَدْ أَمَرَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِقَضَاءِ حَاجَتِكَ.

فَقَالَ: حَاجَتِي إِلَيْهِ أَنْ يَقُومَ مِنْ مَقَامِهِ حَتَّىٰ يَجْلِسَ مَنْ هُوَ أَوْلىٰ مِنْهُ بِهٰذَا الأَمْرِ.

قَالَ: فَمَا ذَا تُرِيدُ آنِفاً؟

قَالَ: الدُّخُولَ عَلَيْهِ.

فَأَمَرَ بِرَفْعِ الْحِجَابِ وَأَدْخَلَهُ إِلىٰ مُعَاوِيَةَ وَصَوَاحِبِهِ.

فَلَمَّا دَخَلَ الطِّرِمَّاحُ ـ وَهُوَ مُتَنَعِّلٌ ـ قَالُوا لَهُ: اخْلَعْ نَعْلَيْكَ. فَالْتَفَتَ يَمِيناً وَشِمَالاً، ثُمَّ قَالَ: أَهٰذَا[1] رَبُّ الْوَادِ الْمُقَدَّسِ فَأَخْلَعَ نَعْلَيَّ؟ فَنَظَرَ فَإِذَا هُوَ مُعَاوِيَةُ قَاعِدٌ عَلَى السَّرِيرِ مَعَ قَوَاعِدِهِ وَخَاصَّتِهِ، وَمَثُلَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَخَدَمِهِ،[2] فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَلِكُ الْعَاصِي.

فَقَرُبَ إِلَيْهِ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ فَقَالَ: وَيْحَكَ يَا أَعْرَابِيُّ! مَا مَنَعَكَ أَنْ تَدْعُوَهُ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟

فَقَالَ الأَعْرَابِيُّ: ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ! نَحْنُ الْمُؤْمِنُونَ، فَمَنْ أَمَّرَهُ عَلَيْنَا بِالْخِلَافَةِ؟

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: مَا مَعَكَ يَا أَعْرَابِيُّ؟

فَقَالَ: كِتَابٌ مَخْتُومٌ مِنْ إِمَامٍ مَعْصُومٍ.

فَقَالَ: نَاوِلْنِيهِ.

قَالَ أَكْرَهُ أَنْ أَطَأَ بِسَاطَكَ.

قَالَ: نَاوِلْهُ وَزِيرِي هٰذَا، وَأَشَارَ إِلىٰ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ.

فَقَالَ: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! ظَلَمَ الأَمِيرُ وَخَانَ الْوَزِيرُ.

---

١. در «بحار»، «هذا» ضبط است.

٢. در «بحار» آمده است: وَمَثُلَ بَيْنَ يَدَيْه خَدَمُهُ... .

فَقَالَ: نَاوِلْهُ وَلَدِي هٰذَا، وَأَشَارَ إِلىٰ يَزِيدَ.

فَقَالَ: مَا نَرْضىٰ بِإِبْلِيسَ فَكَيْفَ بِأَوْلَادِهِ؟

فَقَالَ: نَاوِلْهُ مَمْلُوكِي هٰذَا، وَأَشَارَ إِلىٰ غُلَامٍ لَهُ قَائِمٍ عَلىٰ رَأْسِهِ.

فَقَالَ الأَعْرَابِيُّ: مَمْلُوكٌ اشْتَرَيْتَهُ مِنْ غَيْرِ حِلٍّ وَتَسْتَعْمِلُهُ فِي غَيْرِ حَقٍّ.

قَالَ: وَيْحَكَ يَا أَعْرَابِيُّ! فَمَا الْحِيلَةُ؟ وَكَيْفَ نَأْخُذُ الْكِتَابَ؟

فَقَالَ الأَعْرَابِيُّ: أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَتَأْخُذَهُ بِيَدِكَ عَلىٰ غَيْرِ كُرْهٍ مِنْكَ، فَإِنَّهُ كِتَابُ رَجُلٍ كَرِيمٍ، وَسَيِّدٍ عَلِيمٍ، وَحِبْرٍ حَلِيمٍ، بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ.

فَلَمَّا سَمِعَ مِنْهُ مُعَاوِيَةُ وَثَبَ مِنْ مَكَانِهِ وَأَخَذَ مِنْهُ الْكِتَابَ بِغَضَبٍ وَفَكَّهُ وَقَرَأَهُ وَوَضَعَهُ تَحْتَ رُكْبَتَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: كَيْفَ خَلَّفْتَ أَبَا الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ؟

قَالَ: خَلَّفْتُهُ بِحَمْدِ اللّٰهِ كَالْبَدْرِ الطَّالِعِ، حَوَالَيْهِ أَصْحَابُهُ كَالنُّجُومِ الثَّوَاقِبِ اللَّوَامِعِ، إِذَا أَمَرَهُمْ بِأَمْرٍ ابْتَدَرُوا إِلَيْهِ، وَإِذَا نَهَاهُمْ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يَتَجَاسَرُوا عَلَيْهِ، وَهُوَ مِنْ بَأْسِهِ ـ يَا مُعَاوِيَةُ ـ فِي تَجَلُّدٍ، بَطَلٍ شُجَاعٍ، سَيِّدٍ سَمَيْدَعٍ، إِنْ لَقِيَ جَيْشاً هَزَمَهُ وَأَرْدَاهُ، وَإِنْ لَقِيَ قَرْناً [قرماً(خ)] صَلَبَهُ[1] وَأَفْنَاهُ، وَإِنْ لَقِيَ عَدُوّاً قَتَلَهُ وَجَزّاه.

قَالَ مُعَاوِيَةُ: وَكَيْفَ خَلَّفْتَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ؟

قَالَ: خَلَّفْتُهُمَا بِحَمْدِ اللّٰهِ شَابَّيْنِ تَقِيَّيْنِ نَقِيَّيْنِ[2] زَكِيَّيْنِ عَفِيفَيْنِ صَحِيحَيْنِ سَيِّدَيْنِ طَيِّبَيْنِ فَاضِلَيْنِ عَاقِلَيْنِ عَالِمَيْنِ، مُصْلِحَيْنِ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ.

فَسَكَتَ مُعَاوِيَةُ سَاعَةً، فَقَالَ: مَا أَفْصَحَكَ يَا أَعْرَابِيُّ!

قَالَ: لَوْ بَلَغْتَ بَابَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَوَجَدْتَ الأُدَبَاءَ الْفُصَحَاءَ الْبُلَغَاءَ الْفُقَهَاءَ

---

۱. در «بحار»، «سَلَبَهُ» ضبط است.

۲. در «بحار» آمده است: نقيّين تقيّين ... .

النُّجبَاءَ الأَتْقِيَاءَ الأَصْفِيَاءَ، وَلَرَأَيْتَ رِجَالاً ﴿سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾ [١] حَتّىٰ إِذَا اسْتَعَرَتْ نَارَ الْوَغىٰ قَذَفُوا بِأَنْفُسِهِمْ فِي تِلْكَ الشُّعَلِ لَابِسِينَ الْقُلُوبَ عَلىٰ مَدَارِعِهِمْ، قَائِمِينَ لَيْلَهُمْ صَائِمِينَ نَهَارَهُمْ، لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللّٰهِ وَلَا فِي وَلِيِّ اللّٰهِ عَلِيٍّ عليه السلام ﴿لَوْمَةُ لَائِمٍ﴾. [٢]

فَإِذَا أَنْتَ يَا مُعَاوِيَةُ رَأَيْتَهُمْ عَلىٰ هٰذِهِ الْحَالِ غَرِقْتَ فِي بَحْرٍ عَمِيقٍ لَا تَنْجُو مِنْ لُجَّتِهِ.

فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ لِمُعَاوِيَةَ سِرّاً: هٰذَا رَجُلٌ أَعْرَابِيٌّ بَدَوِيٌّ، لَوْ أَرْضَيْتَهُ بِالْمَالِ لَتَكَلَّمَ فِيكَ بِخَيْرٍ.

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: يَا أَعْرَابِيُّ، مَا تَقُولُ فِي الْجَائِزَةِ أَتَأْخُذُهَا مِنِّي أَمْ لَا؟

قَالَ: بَلْ آخُذُهَا، فَوَ اللّٰهِ أَنَا أُرِيدُ اسْتِقْبَاضَ رُوحِكَ مِنْ جَسَدِكَ، فَكَيْفَ بِاسْتِقْبَاضِ مَالِكَ مِنْ خِزَانَتِكَ.

فَأَمَرَ لَهُ بِعَشَرَةِ آلَافِ دِرْهَمٍ، ثُمَّ قَالَ: أَتُحِبُّ أَنْ أَزِيدَكَ؟

قَالَ: زِدْ فَإِنَّكَ لَا تُعْطِيهِ مِنْ مَالِ أَبِيكَ، وَإِنَّ اللّٰهَ تَعَالىٰ وَلِيُّ مَنْ يَزِيدُ.

قَالَ: أَعْطُوهُ عِشْرِينَ أَلْفاً.

قَالَ الطِّرِمَّاحُ: اجْعَلْهَا وَتْراً فَإِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْوَتْرُ وَيُحِبُّ الْوَتْرَ.

قَالَ: أَعْطُوهُ ثَلَاثِينَ أَلْفاً.

فَمَدَّ الطِّرِمَّاحُ بَصَرَهُ إِلىٰ إِيرَادِهِ فَأَبْطَأَ عَلَيْهِ سَاعَةً، فَقَالَ: يَا مَلِكُ تَسْتَهْزِئُ بِي عَلىٰ فِرَاشِكَ؟

---

١. سورهٔ فتح (٤٨) آيهٔ ٢٩.

٢. سورهٔ مائده (٥) آيهٔ ٥٤.

فَقَالَ: لِمَا ذَا يَا أَعْرَابِيُّ؟

قَالَ: إِنَّكَ أَمَرْتَ لِي بِجَائِزَةٍ لَا أَرَاهَا وَلَا تَرَاهَا، فَإِنَّهَا بِمَنْزِلَةِ الرِّيحِ الَّتِي تَهُبُّ مِنْ قُلَلِ الْجِبَالِ.

فَأُحْضِرَ الْمَالُ، وَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيِ الطِّرِمَّاحِ، فَلَمَّا قَبَضَ الْمَالَ سَكَتَ وَلَمْ يَتَكَلَّمْ بِشَيْءٍ.

فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ: يَا أَعْرَابِيُّ، كَيْفَ تَرىٰ جَائِزَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟

فَقَالَ الأَعْرَابِيُّ: هٰذَا مَالُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ خِزَانَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، أَخَذَهُ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ.

فَالْتَفَتَ مُعَاوِيَةُ إِلىٰ كَاتِبِهِ وَقَالَ: اكْتُبْ جَوَابَهُ فَوَ اللَّهِ لَقَدْ أَظْلَمَتِ الدُّنْيَا عَلَيَّ، وَمَا لِي طَاقَةٌ.

فَأَخَذَ الْكَاتِبُ الْقِرْطَاسَ فَكَتَبَ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ.

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ وَابْنِ عَبْدِهِ، مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أُوَجِّهُ إِلَيْكَ جُنْداً مِنْ جُنُودِ الشَّامِ، مُقَدِّمَتُهُ بِالْكُوفَةِ وَسَاقَتُهُ بِسَاحِلِ الْبَحْرِ، وَلَأَرْمِيَنَّكَ بِأَلْفِ حِمْلٍ مِنْ خَرْدَلٍ، تَحْتَ كُلِّ خَرْدَلٍ أَلْفُ مُقَاتِلٍ.

فَإِنْ أَطْفَأْتَ نَارَ الْفِتْنَةِ وَسَلَّمْتَ إِلَيْنَا قَتَلَةَ عُثْمَانَ، وَإِلَّا فَلَا تَقُلْ غَالَ ابْنُ أَبِي سُفْيَانَ.

وَلَا يَغُرَّنَّكَ شَجَاعَةُ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَاتِّفَاقُهُمْ، فَإِنَّ اتِّفَاقَهُمْ [1] وَمَثَلَهُمْ كَمَثَلِ الْحِمَارِ النَّاهِقِ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ نَاعِقٍ، وَالسَّلَامُ.

فَلَمَّا نَظَرَ الطِّرِمَّاحُ إِلَىٰ مَا يَخْرُجُ تَحْتَ قَلَمِهِ قَالَ: سُبْحَانَ اللّٰهِ! لَا أَدْرِي أَيُّكُمَا أَكْذَبُ: أَنْتَ بِادِّعَائِكَ أَمْ كَاتِبُكَ فِيمَا كَتَبَ؟ لَوِ اجْتَمَعَ أَهْلُ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ مِنَ الْجِنِّ وَالإِنْسِ لَمْ يَقْدِرُوا بِهِ.

فَنَظَرَ مُعَاوِيَةُ فَقَالَ: وَاللّٰهِ لَقَدْ كَتَبَ غَيْرَ أَمْرِي. [2]

فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ لَمْ تَأْمُرْهُ فَقَدِ اسْتَضْعَفَكَ، وَإِنْ كُنْتَ أَمَرْتَهُ فَقَدِ اسْتَفْضَحَكَ.

أَوْ قَالَ: إِنْ كَتَبَ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِهِ فَقَدْ خَانَكَ، وَإِنْ أَمَرْتَهُ بِذٰلِكَ فَأَنْتُمَا خَائِنَانِ كَاذِبَانِ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ.

ثُمَّ قَالَ الطِّرِمَّاحُ: يَا مُعَاوِيَةُ، أَظُنُّكَ تُهَدِّدُ الْبَطَّ بِالشَّطِّ؟

فَدَعِ الْوَعِيدَ فَمَا وَعِيدُكَ ضَائِرٌ   أَطَنِينُ أَجْنِحَةِ الذُّبَابِ يَضِيرُ

وَاللّٰهِ إِنَّ لأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام لَدِيكاً عَلِيَّ الصَّوْتِ، عَظِيمَ الْمِنْقَارِ، يَلْتَقِطُ الْجَيْشَ بِخَيْشُومِهِ، وَيَصْرِفُهُ إِلَىٰ قَانِصَتِهِ، وَيَحُطُّهُ إِلَىٰ حَوْصَلَتِهِ.

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: وَاللّٰهِ كَذٰلِكَ هُوَ مَالِكُ بْنُ أَشْتَرَ النَّخَعِيُّ. ثُمَّ قَالَ: ارْجِعْ بِسَلَامٍ مِنِّي.

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَىٰ: خُذِ الْمَالَ وَالْكِتَابَ وَانْصَرِفْ فَجَزَاكَ اللّٰهُ عَنْ صَاحِبِكَ خَيْراً.

فَأَخَذَ الطِّرِمَّاحُ الْكِتَابَ وَحَمَلَ الْمَالَ وَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ وَرَكِبَ مَطِيَّتَهُ وَسَارَ.

ثُمَّ الْتَفَتَ مُعَاوِيَةُ إِلَىٰ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: لَوْ أَعْطَيْتُ جَمِيعَ مَا أَمْلِكُ لِرَجُلٍ مِنْكُمْ لَمْ يُؤَدِّ عَنِّي عُشْرَ عَشِيرِ مَا أَدَّىٰ إِلَيَّ هٰذَا الأَعْرَابِيُّ مِنْ صَاحِبِهِ. [3]

---

١. در «بحار» آمده است: فإنّ اتّفاقهم نفاقٌ ... .

٢. در «بحار» آمده است: لَقَد كَتَبَ مِنْ غير أمْري.

٣. در «بحار» آمده است: ما أدّى هذا الأعرابي عن صاحبه.

فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ: لَوْ أَنَّ لَكَ قَرَابَةً كَقَرَابَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَكَانَ مَعَكَ الْحَقُّ كَمَا هُوَ مَعَهُ، لأَدَّيْنَا عَنْكَ أَفْضَلَ مِنْ ذٰلِكَ أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً.

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: مَهْ،[۱] فَضَّ اللَّهُ فَاكَ وَقَطَعَ شَفَتَيْكَ، وَاللَّهِ لَكَلَامُكَ عَلَيَّ أَشَدُّ مِنْ كَلَامِ الأَعْرَابِيِّ، وَلَقَدْ ضَاقَتْ عَلَيَّ الدُّنْيَا بِحَذَافِيرِهَا؛[۲]

چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام از جنگ جَمَل باز آمد، معاویة بن اَبی سفیان به وی [این نامه را] نوشت:

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان.

از بندهٔ خدا، فرزند بندهٔ خدا معاویة بن ابی سفیان، به علیّ بن اَبی طالب.

امّا بعد [از حمد و سپاس خدا، بدان که] چیزی را که به تو زیان می‌رساند، پیرویدی، و چیزی را که سودت می‌رساند وانهادی و کتاب خدا و سنّت پیامبر را مخالفت ورزیدی.

خبرِ کاری که با حواریان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله (طلحه، زُبیر، مادر مؤمنان عایشه) کردی، به من رسید.

والله، شهابی سویت پرتابانم که آب‌ها آن را خاموش نسازد، و بادها آن را نلرزاند، هرگاه به هدف خورد، فرو رود و چون فرو رفت، سوراخ کند و چون سوراخ کرد، بشکافد و چون شکافت، آتش گیرد.

۱. در «بحار»، لفظ «مَهْ» ضبط نشده است.

۲. بحار الأنوار ۳۳: ۲۸۹ ـ ۲۹۴.

لشکرها تو را نفریبد، برای جنگ آماده باش! با سربازانی دیدارت می‌کنم که توان مقابله با آنها را نداری (والسلام).

چون این نامه به دست امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، آن را باز کرد و خواند و کاغذ و دواتی خواست و [در جواب آن] نوشت:

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان.

از بندهٔ خدا و فرزند بندهٔ خدا، علیّ بن اَبی طالب (برادر و عمو زاده و وصیّ پیامبر و شخصی که پیامبر را غسل داد و کفن کرد و دَینش را ادا نمود، و شوهرِ دخترش بتول، و پدرِ دو نوه‌اش حسن و حسین) به معاویة بن اَبی سفیان.

امّا بعد [از حمد و سپاس خدا، بدان که] من دودمانت را در جنگ بدر وَرانداختم و عمو و دایی و جدّت را کشتم. شمشیری که آنان را به قتل رساندم با من است، آن را (همان گونه که رسول خدا در کفم نهاد) با سینه‌ای استوار و بدنی نیرومند و یاری پروردگارم، بر دوش دارم.

به خدا سوگند، بر خدا پروردگاری و بر اسلام دینی و بر محمّد پیامبری و بر شمشیرم جایگزینی اختیار نکنم. هرچه می‌خواهی بیندیش و همهٔ نیرویت را به کار گیر و کوتاهی نکن، شیطان بر تو سیطره یافت و جهل و طغیان عقلت را ربود.

«به زودی ستمگران بدانند که چگونه زیر و زَبَر شوند».

وسلام بر کسی که هدایت را پیروید و از فرجَام هلاکت‌بار، ترسید.

سپس امام علیه‌السلام نامه را پیچاند و مُهر کرد و یکی از اصحابش را که طِرِمّاحُ بن عدی بن حاتم طایی نامیده می‌شد، فراخواند. وی مردی تنومند و بلند قامت، ادیب و خردمند، فصیح و زبان‌آور و سخنور بود، زبانش [در حرف] بند نمی‌آمد و در پاسخ در نمی‌ماند.

امام علیه‌السلام عمامه‌اش را بر سر او نهاد و شتر نر نُه سالهٔ دست و پا قُرصِ سرخِ خوش رنگی را خواست و بار و بنهٔ طِرمّاح را راست و ریس کرد و او را رهسپار دمشق ساخت.

امام علیه‌السلام به وی فرمود: ای طرمّاح، این نامه‌ام را پیش معاویة بن ابی سفیان ببر و جواب آن را بگیر.

طرمّاح نامه را گرفت، عمامه‌اش را بست،[1] مرکبش را سوار شد و به راه افتاد تا اینکه به دمشق درآمد. دار الإماره را جویا شد، چون به درب آن رسید، دربانان پرسیدند: چه می‌خواهی؟ طرمّاح گفت: قصد ملاقات با اصحاب امیر، سپس قصد دیدار خودش را دارم.

پرسیدند: چه کسانی از آنها؟

طرمّاح گفت: جَعْشَم و جَرْوَل و مُجاشِع و باقع (مقصودش ابو اَعور سُلَمی، ابو هُرَیرهٔ دَوْسی، عَمْرو بن عاص و مروان بن حکم بود).

گفتند: آنان در باب الخضرا در بوستانی به هواخوری رفته‌اند.

طرمّاح به راه افتاد و رفت تا اینکه به آن مکان رسید. آنان به درِ آن باغ آمدند،

---

۱. اگر ضبط درست را در عبارت «وکوّر عمامَتَهُ» عبارتِ «وکوّره فی عمامته» فرض کنیم، ترجمه چنین است: طرماح نامه را گرفت و آن را در عمامه‌اش پیچاند.

گفتند: عرب بیابان نشین پستی سوی آسمان ـ نزد ما ـ آمده است، بیایید او را مسخره کنیم.

چون طرمّاح پیش آنها ایستاد، پرسیدند: ای اَعرابی، آیا از آسمان خبری داری؟ طرمّاح گفت: آری، خدای متعال در آسمان است و فرشتهٔ مرگ در هوا و امیرالمؤمنین، علیّ بن اَبی طالب در پی شما! ای اهل شقاوت و بختِ بد، برای بلایی که بر شما فرود می‌آید، آماده شوید.

پرسیدند: از نزد که آمده‌ای؟

گفت: از نزد آزاده‌ای باتقوا، پاکیزه‌ای مُصفّا، مؤمن اهل رضا، پسندیده نزد خدا.

پرسیدند: چه می‌خواهی؟

گفت: قصد دیدار با این دون مایهٔ منافق، ناکسِ پلید که شما او را امیر خویش می‌پندارید.

آنان دانستند که وی فرستادهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام سوی معاویه است، گفتند: اکنون وی مشغول است.

طرمّاح پرسید: به چه مشغول است؟ به وَعده دادن مردم به بهشت و ترساندن آنها از دوزخ؟

گفتند: نه، دربارهٔ پیشامدهای آینده با اصحابش مشورت می‌کند.

طرمّاح گفت: نابودی و مرگ بر او باد!

آنها خبر آمدن طرمّاح را به معاویه نوشتند:

امّا بعد، از نزد علیّ بن اَبی طالب، عرب بیابان نشینی آمده است که فصیح، زبان آور و سخنور است. در سخن در نمی‌ماند و از

درازگویی خسته نمی‌شود. برای کلام او جوابی درست و حسابی آماده کن و از [توانمندی] او غافل مباش و از یادش مبر (والسلام).

چون طرمّاح این را دانست، شترش را خواباند و از آن فرو آمد و آن را عقال کرد و با گروهی که حدیث می‌کردند نشست [و هم سخن شد].

چون خبر وی به معاویه رسید، به فرزندش یزید دستور داد، بیرون رود و (بر در سرای او) نیروهای تشریفات را به صف کند، یزید که اثر ضربتی بر چهره و صدای کلفتی داشت، بیرون آمَد و دستور داد نیروها صف ببندند و آنان این کار را انجام دادند.

به طرمّاح گفتند: آیا بر امیر مؤمنان وارد می‌شوی؟

طرمّاح گفت: برای همین کار آمده‌ام و به آن مأمورم. برخاست و به راه افتاد. چون نیروهای صف بسته را که لباس سیاه به تن داشتند، دید، گفت: اینها کیانند؟ گویا غلامانی حلقه به گوش برای اربابی بر تنگی راه‌اند! چون به یزید نزدیک شد، به وی نگریست و گفت: این شوربختِ شوم‌زادهٔ گشاد حلقوم، ضربه دیده بر خرطوم کیست؟

گفتند: خاموش [دهانت را ببند] ای اَعرابی، وی فرزند پادشاه، یزید است.

طرمّاح گفت: یزید کیست؟ و پدر او چه کسی است؟! این دو ـ در قدیم ـ در دریای سبک مغزی غوطه‌ور بودند و اکنون بر تخت خلافت تکیه زده‌اند.

یزید این سخن را شنید، خونش به جوش آمد و چنان خشمناک شد که می‌خواست او را بکشد. امّا خوش نداشت بی اذن پدرش این کار را کند و از ترس پدر، او را نکشت و خشم خویش فرو بُرد و آتش درونش را پنهان ساخت و بر طرمّاح سلام کرد و گفت: ای اَعرابی، امیر مؤمنان تو را سلام می‌رساند.

طرمّاح گفت: سلام امیرالمؤمنین را از کوفه همراه خود دارم.

یزید گفت: هرچه می‌خواهی بپرس، امیر مؤمنان به من دستور داد حاجتت را برآورم.

طرمّاح گفت: حاجتم این است که از جایش برخیزد تا کسی که از او به این امر اَولی است [در آنجا] بنشیند.

یزید گفت: اندکی پیش چه خواستی؟

طرمّاح گفت: در آمدن بر معاویه.

یزید دستور داد دربانان کنار روند و او را پیش معاویه و اطرافیانش بُرد.

چون طرمّاح با کفش در آنجا وارد شد، به او گفتند: کفش‌هایت را در آور! طرمّاح به چپ و راست نگریست، سپس پرسید: آیا اینجا پروردگار وادی مقدّس است که کفشم را در آوَرَم؟![1] نگاه کرد و دید معاویه بر تخت نشسته است و همدمان و خواصّ او همراه اویند، پیش او و خدمت‌کارانش حضور یافت،[2] گفت: سلام بر تو ای پادشاه سرکش!

عمرو بن عاص به طرمّاح نزدیک شد و گفت: وای بر تو ای اَعرابی، چرا او را امیر مؤمنان صدا نمی‌زنی؟!

طرمّاح گفت: مادرت به عزایت بنشیند، مؤمنان که ماییم، چه کسی او را ـ به خلافت ـ امیر ما ساخت؟!

---

۱. اشاره به آیهٔ ۱۲ سورهٔ طه: ﴿فَاخْلَعْ نَعْلَیْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی﴾؛ کفش‌هایت درآور که تو در سرزمین مقدس «طُویٰ» ای.

۲. براساس متن «بحار» (ومثل بین یدیه خَدَمُه) ترجمه چنین است: و پیش او خدمتکارانش حاضرند.

معاويه پرسيد: اى اَعرابى با خود چه دارى؟

طرمّاح گفت: نامه‌اى سر به مُهر از امام معصوم.

معاويه گفت: آن را به من ده.

طرمّاح گفت: خوش ندارم بر فرشت پا نهم.

معاويه به عمرو بن عاص اشاره كرد و گفت: به دست اين وزيرم بده [تا برايم بياورد].

طرمّاح گفت: هرگز چنين نكنم، امير ظالم است و وزير خائن.

معاويه با اشاره به يزيد گفت: به اين [فرزندم] بده.

طرمّاح گفت: به شيطان باج نمى‌دهم، چه رسد به اولادش.

معاويه با اشاره به غلامى كه بالا سر او ايستاده بود، گفت: به اين غلامم بده.

طرمّاح گفت: برده‌اى را از حرام خريدى و به ناحق به خدمت گرفتى.

معاويه گفت: واى بر تو اى اعرابى، چاره چيست؟ چگونه نامه را بگيرم.

طرمّاح گفت: از جايت برخيز و بى آنكه ناپسندت آيد، به دست خويش آن را برگير؛ چراكه نامه‌اى است از شخص كريم و سيّدى دانا و دانشمندى بردبار كه نسبت به مؤمنان دل‌سوز است و مهربان.

چون معاويه اين سخن را شنيد، از جا جهيد و نامه را با خشم از طرمّاح گرفت و باز كرد و خواند و زير زانويش گذاشت و پرسيد: پدر حسن و حسين را در چه حالى برجاى نهادى؟

طرمّاح گفت: در حالى كه (خدا را شكر) مانند ماه شب چهارده بود و اصحابش همچون ستاره‌هاى درخشان و تابان پيرامونش مى‌درخشيدند. هرگاه

فرمانی می‌داد، سوی آن می‌شتافتند و هرگاه از چیزی نهی می‌کرد، حریم نمی‌شکستند. ای معاویه، او در جنگ در پوست پهلوانی دلیر و یَلِ بی‌باکی در می‌آید که اگر به لشکری برخورد، آن را شکست می‌دهد و به خاک مذلّت می‌نشاند و اگر با حریفی رو به رو گردد، او را [از سرِ راه] برمی‌دارد و نابودش می‌کند، و اگر با دشمن مواجه شود، او را می‌کشد و قطعه قطعه می‌کند.

معاویه پرسید: حسن و حسین در چه حالی بودند؟

طرمّاح گفت: به حمد الله، جوان، با تقوا، پاک، آراسته، پاک دامن، صحیح و سالم، دو آقای پاکیزه، عاقل، عالم، مُصلح در دنیا و آخرت.

معاویه، اندکی خاموش ماند، سپس گفت: ای اَعرابی، چقدر فصیحی!

طرمّاح گفت: اگر به درگاه امیرالمؤمنین، علیّ بن اَبی طالب برسی [در آنجا] اَدیبان اهل فصاحت و بلاغت را می‌یابی و فقیهان را می‌یابی که نجیب، باتقوا و برگزیده‌اند، رجالی را می‌بینی که در سیمای آنها اثر سجده است تا آنجا که هرگاه آتش کارزار برفروزد، خود را در شعله‌های آن می‌اندازند، در حالی که قلب‌ها را بر زره‌هاشان پوشانده‌اند، شب زنده دارند و روزها روزه‌دار، در راه خدا و ولیّ خدا ـ علی ـ سرزنش ملامتگری آنان را باز نمی‌دارد.

ای معاویه، اگر تو آنان را دراین حال بنگری، در دریایی عمیق غرق می‌شوی که از گردابش نجات نمی‌یابی.

عمرو بن عاص پنهانی به معاویه گفت: این شخص، یک اَعرابی بیابان‌نشین است، اگر با مال دهانش را پُر کنی، سخن نیک درباره‌ات بر زبان می‌آورد.

معاویه گفت: ای اعرابی دربارهٔ جایزه چه می‌گویی؟ آیا از من می‌ستانی یا نه؟

طرمّاح گفت: آن را می‌گیرم، والله، می‌خواهم روحت را از جسدت باز گیرم، چه رسد به قبض مال از خزانه‌ات.

معاویه دستور پرداخت ده هزار درهم را به او داد، سپس گفت: دوست داری بر این بیفزایم؟

طرمّاح گفت: بیش از این بده، از مال پدرت که نمی‌دهی! خدای متعال دوستدار کسی است که اضافه کند.

معاویه گفت: بیست هزار درهم به او دهید.

طرمّاح گفت: [عدد را] فردش کن، خدا فرد (و یگانه) است و فرد را دوست می‌دارد.

معاویه گفت: سی هزار درهم به او دهید.

طِرِمّاح چشمش را به پرداختِ آن مال دوخت، ساعتی درنگ کرد و گفت: ای پادشاه، بر تخت نشسته‌ای و مرا ریشخند می‌کنی!

معاویه پرسید: چرا این حرف را می‌گویی ای اَعرابی؟

طرمّاح گفت: زیرا به جایزه‌ای فرمان دادی که نه من آن را می‌بینم و نه تو، به منزلهٔ بادی می‌ماند که از قلّهٔ کوه‌ها می‌وزد.

مال را حاضر کردند و پیش روی طرمّاح گذاشتند. طرمّاح آن را گرفت و ساکت شد و چیزی نگفت.

عمرو بن عاص گفت: ای اعرابی، جایزهٔ امیر مؤمنان را چگونه دیدی؟

طرمّاح گفت: این مال، مال مسلمانان بود در خزانهٔ پروردگار جهانیان، بنده‌ای از بندگان صالح خدا آن را ستاند.

معاویه به کاتب خویش رو کرد و گفت: جواب وی را بنویس، والله، دنیا بر من تاریک شد و [بیش از این] برایم طاقت نماند [که درشت‌گویی‌ها و گوشه وکنایه‌های این مرد را بشنوم].

کاتب کاغذ را گرفت و نوشت:

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان؛

از بندهٔ خدا و پسر بندهٔ خدا، معاویة بن ابی سفیان، به علیّ بن اَبی طالب؛

امّا بعد، با سپاهی از لشکریان شام سویت رهسپار شوم که جلوداران آن در کوفه و پس قراولانش در ساحل دریا باشد. با هزار بار خردل تو را هدف قرار می‌دهم که زیر هر بار خردل، هزار جنگجو شمشیر زند.

اگر آتش فتنه را خاموش ساختی و قاتلان عثمان را به ما سپردی [که هیچ] وگرنه، نگو که پسر ابو سفیان بر ما شورید.

شجاعت اهل عراق تو را نفریبد و اتفاق و اتحاد آنان مغرورت نکند؛ چراکه یکدلی وَمَثَلِ آنها همچون خری است که [با صدای خر دیگر] عرعر می‌کند، [1] آنان با هر صدایی همراه می‌شوند (والسلام).

---

۱. بر اساس متن «بحار» (فَإنّ اتّفاقهم نفاق...) ترجمه چنین است: زیرا اتّفاق و همبستگی آنها، منافقانه است...

چون طرمّاح به آنچه از قلم کاتب بیرون آمد نگریست، گفت: سبحان الله (شگفتا) با این ادّعا نمی‌دانم تو دروغ‌گوتری یا نویسنده‌ات! اگر جنّ و انس شرق و غرب جمع شوند، از پسِ این کار برنمی‌آیند.

معاویه نگاه کرد و گفت: به خدا سوگند، اَمر مرا ننوشت [از پیش خود نگاشت].

طرمّاح گفت: اگر تو امرش نکردی [و از پیش خود آن را نوشت] حقیرت کرد و اگر به امر توست، رسوایت نمود.

یا گفت: اگر از پیش خود این را نوشت، به تو خیانت ورزید و اگر تو او را به این سخن امر کردی، هر دو تان در دنیا و آخرت، خائن و دروغ‌گویید.

سپس طرمّاح گفت: ای معاویه، به گمانم مرغابی را به رودخانه تهدید می‌کنی؟! [1]

ـ این ترساندن‌ها را واگذار، وَعید تو زیان‌بار نیست، آیا صدای بال مگس ضرر می‌رساند؟!

به خدا سوگند، امیرالمؤمنین، علیّ بن اَبی طالب علیه السلام خروسی دارد که صدایش بلند و منقارش بزرگ است، لشکریان را با نوک می‌چیند و به سنگدان می‌اندازد و سوی دستگاه دفع سرازیر می‌سازد.

معاویه گفت: والله، چنین است. وی مالک بن [حارث] اشتر نَخَعی است. سپس گفت: با سلام من [سوی علی] بازگرد.

---

۱. نمونه این تعبیر، در این بیت سعدی شیرازی آمده است:

گر از نیستی دیگری شد هلاک / تو را هست، بَطْ را زتوفان چه باک

در روایت دیگری آمده است: این مال و نامه را بگیر و بازگرد. خدا از جانب صاحبت تو را جزای خیر دهد.

طرمّاح نامه را گرفت و مال را برداشت و از نزد معاویه بیرون آمد و بر مرکب سوار شد و به راه افتاد.

آن گاه معاویه به اصحابش رو کرد و گفت: اگر همهٔ دارایی‌ام را به یکی از شما دهم، $\frac{1}{100}$ (یک صدم) آنچه را این اَعرابی از طرف صاحبش ادا کرد، از طرف مَن ادا نمی‌کند.

عمرو عاص گفت: اگر قرابتی همچون خویشاوندی امیرالمؤمنین، علیّ بن اَبی طالب علیه السلام را داشتی و حق با تو بود (چنان که حَق با اوست) چند برابر این را از جانب تو ادا می‌کردیم.

معاویه گفت: خدا دهانت را خُرد سازد و لب‌هایت را ببرد. والله سخن تو از کلام این اعرابی بر من سخت‌تر آمد. سراسر دنیا [با همهٔ گشادی‌اش] بر من تنگ گردید.

[یادآوری]

می‌گویم: مجلسی رحمه الله این خبر را از کتاب «الاختصاص» با مغایرت‌هایی در عبارت روایت می‌کند.[1] از آنجا که این روایت جامع‌تر بود، آن را بر روایت اختصاص برگزیدیم.

---

١. بنگرید به، الإختصاص: ١٣٨ ـ ١٤١؛ بحار الأنوار ٣٣: ٢٨٥ ـ ٢٨٨، حدیث ٥٤٩.

حدیث (۶۶)

حکایتِ شیخ اعرابی با معاویه

الفضائل، اثر شاذان بن جبرئیل ﷺ.

در فضائل شاذان بن جبرئیل ـ با حذف إسناد ـ از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه روایت است که گفت:

كُنْتُ أَنَا وَمُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ بِالشَّامِ، فَبَيْنَا نَحْنُ ذَاتَ يَوْمٍ إِذْ نَظَرْنَا إِلىٰ شَيْخٍ وَهُوَ مُقْبِلٌ مِنْ صَدْرِ الْبَرِّيَّةِ مِنْ نَاحِيَةِ الْعِرَاقِ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: عَرِّجُوا بِنَا إِلىٰ هٰذَا الشَّيْخِ لِنَسْأَلَهُ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلَ وَإِلىٰ أَيْنَ يُرِيدُ؟

وَكَانَ مَعَ مُعَاوِيَةَ أَبُو الأَعْوَرِ السُّلَمِيُّ وَوَلَدَا مُعَاوِيَةَ، خَالِدٌ وَيَزِيدُ وَعَمْرُو بْنُ الْعَاصِ.

قَالَ: فَعَرَّجْنَا إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ: مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ يَا شَيْخُ، وَإِلىٰ أَيْنَ تُرِيدُ؟

فَلَمْ يُجِبْهُ الشَّيْخُ. فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ: لِمَا لَا تُجِيبُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

فَقَالَ الشَّيْخُ: إِنَّ اللّٰهَ جَعَلَ التَّحِيَّةَ غَيْرَ هٰذِهِ.

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: صَدَقْتَ يَا شَيْخُ وَأَخْطَأْنَا، وَأَحْسَنْتَ وَأَسَأْنَا، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَيْخُ.

فَقَالَ الشَّيْخُ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ.

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: مَا اسْمُكَ يَا شَيْخُ؟

فَقَالَ: اسْمِي جَبَلٌ.

وَكَانَ ذٰلِكَ الشَّيْخُ طَاعِناً فِي السِّنِّ، بِيَدِهِ شَيْءٌ مِنَ الْحَدِيدِ، وَوَسَطُهُ مَشْدُودٌ بِشَرِيطٍ مِنْ لِيفِ الْمُقْلِ، وَعَلىٰ رِجْلَيْهِ نَعْلَانِ مِنْ لِيفِ الْمُقْلِ، وَعَلَيْهِ كِسَاءٌ وَقَدْ سَقَطَ

لَحمَاتُهُ وَبَقِيَ سَدَاتُهُ،(١) وَقَدْ بَانَتْ شَرَاسِيفُ خَدَّيْهِ، وَقَدْ غَطَّتْ حَوَاجِبُهُ عَلىٰ عَيْنَيْهِ.

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: يَا شَيْخُ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ، وَإِلىٰ أَيْنَ تُرِيدُ؟

قَالَ: أَتَيْتُ مِنَ الْعِرَاقِ، أُرِيدُ بَيْتَ الْمَقْدِسِ.

قَالَ مُعَاوِيَةُ: كَيْفَ تَرَكْتَ الْعِرَاقَ؟

قَالَ: عَلَى الْخَيْرِ وَالْبَرَكَةِ وَالإِنْفَاقِ.

قَالَ: لَعَلَّكَ أَتَيْتَ مِنَ الْكُوفَةِ، مِنَ الْغَرِيِّ؟

قَالَ الشَّيْخُ: وَمَا الْغَرِيُّ؟

قَالَ مُعَاوِيَةُ: الَّذِي فِيهِ أَبُو تُرَابٍ.

قَالَ الشَّيْخُ: مَنْ تَعْنِي بِذٰلِكَ، وَمَنْ أَبُو تُرَابٍ؟

قَالَ: ابْنُ أَبِي طَالِبٍ.

قَالَ لَهُ الشَّيْخُ: أَرْغَمَ اللَّهُ أَنْفَكَ، وَرَضَّ اللَّهُ فَاكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّكَ وَأَبَاكَ، وَلِمَ لَا تَقُولُ الإِمَامُ الْعَادِلُ، وَالْغَيْثُ الْهَاطِلُ، يَعْسُوبُ الدِّينِ، وَقَاتِلُ الْمُشْرِكِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ، سَيْفُ اللَّهِ الْمَسْلُولُ، ابْنُ عَمِّ الرَّسُولِ، وَزَوْجُ الْبَتُولِ، تَاجُ الْفُقَهَاءِ، وَكَنْزُ الْفُقَرَاءِ، وَخَامِسُ أَهْلِ الْعَبَاءِ، وَاللَّيْثُ الْغَالِبُ، أَبُو الْحَسَنَيْنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ).

فَعِنْدَهَا قَالَ مُعَاوِيَةُ: يَا شَيْخُ، إِنِّي أَرىٰ لَحْمَكَ وَدَمَكَ قَدْ خَالَطَ لَحْمَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَدَمَهُ حَتّىٰ لَوْ مَاتَ(٢) عَلِيٌّ مَا أَنْتَ فَاعِلٌ؟

قَالَ: لَا أَتَّهِمُ فِي فَقْدِهِ رَبِّي، وَأُجَلِّلُ فِي بُعْدِهِ حُزْنِي، وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ لَا يُمِيتُ

---

١. در «الفضائل»، آمده است: قد سَقَطَت لَحْمَتُه وبَقِيَتْ سَداتُه ... ؛
و در «بحار بدين‌گونه ضبط است: قد سقط لِحامُه وبقي سدانُه ... .

٢. در «فضائل ابن شاذان: ٧٧» ضبط بدين‌گونه است: فلو مات عليٌّ ما أنتَ فاعلٌ.

سَيِّدِي وإِمَامِي حَتّىٰ يَجْعَلَ مِنْ وَلْدِهِ حُجّة قائمَة إلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

فَقَالَ: يَا شَيْخُ، هَلْ تَرَكْتَ مِنْ بَعْدِكَ أَمْراً تَفْتَخِرُ بِهِ؟

قَالَ: تركَتُ الْفرس الأَشْقَر. وَالْحجرَ وَالْمدر. وَالْمِنْهاج لِمَنْ أَرادَ الْمِعْرَاجَ.

قَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ: لعَلّهُ لا يَعْرِفُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَسَأَلَهُ مُعَاوِيَةُ، فَقَالَ: يَا شَيْخُ أَتَعْرِفُنِي؟

قَالَ الشَّيْخُ: وَمَنْ أَنْتَ؟

فقَالَ: أَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَان. أَنَا الشَّجرةُ الزَّكِيَّةُ وَالْفُرُوعُ الْعَلِيَّةُ سَيِّدُ بَنِي أُمَيَّةَ.

فَقَال الشَيْخُ: بلِ أنْتَ اللَّعِينُ على لسَانِ نبيِّه فِي كِتَابِهِ الْمُبِين، إنّ اللّه قَالَ: ﴿ وَالشَّجَرةَ الْمَلْعُونة في الْقُرآنِ ﴾ [1]، وَالشَّجَرةُ الْخَبِيثَةُ وَالْعُرُوقُ الْمُجْتَثَّةُ الْخَسِيسَةُ الَّذِي ظَلَمَ نَفْسَهُ وَرَبَّهُ.

وَقَالَ فيهِ نَبِيُّهُ: الْخِلاَفَةُ مُحرَمَةٌ عَلى ابْنِ أَبِي سُفْيانَ الزَّنِيم بْنِ الزَّنِيم، ابْنِ آكِلَةِ الأَكْبَادِ، الْفَاشِي ظُلْمُهُ فِي الْعِبادِ.

فَعِنْدَها اغْتَاظَ مُعَاوِيَةُ وَخَنَقَ عَلَيْهِ [2] فَرَدَّ يَدَهُ إلى قَائِمِ سيْفِهِ وَهَمَّ بِقَتْلِ الشَّيْخِ، ثُمَّ قالَ: لَوْ لا أَنَّ الْعَفْوَ حَسَنٌ لأَخذْتُ رأْسَكَ، ثُمَّ قالَ أَرأَيْتَ لَوْ كُنْتُ فَاعِلاً ذٰلِكَ؟

قالَ الشَّيْخُ: إِذاً وَاللّهِ أَفُوزُ بِالسَّعادَةِ وَتفُوزُ أَنْتَ بِالشَّقَاوةِ. وَقَدْ قَتَلَ مَنْ هُوَ أَشَرُّ مِنْكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي؛ وَعُثْمَانُ شَرٌّ مِنْك.

قَالَ مُعَاوِيَةُ: يَا شَيْخُ، هَلْ كُنْتَ حَاضِراً يَوْمَ الدَّارِ؟

قَالَ: وَمَا يَوْمُ الدَّارِ؟

---

۱. سورة اسراء (۱۷) آية ٦۰.

۲. در «الفضائل»، «وحَنَقَ عَلَيه» ضبط است.

قَالَ مُعَاوِيَةُ: يَوْمَ قَتَلَ عَلِيٌّ عُثْمَانَ.

فَقَالَ الشَّيْخُ: تَاللَّهِ مَا قَتَلَهُ، وَلَوْ فَعَلَ ذٰلِك لَعَلَاهُ بِأَسْيَافٍ حِدَادٍ وَسَوَاعِدَ شِدَادٍ وَكَانَ يَكُونُ فِي ذٰلِك مُطِيعاً لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ.

قَالَ مُعَاوِيَةُ: يَا شَيْخُ، هَلْ حَضَرْتَ يَوْمَ صِفِّينَ؟

قَالَ: وَمَا غِبْتُ عَنْهَا.

قَالَ: كَيْفَ كُنْتَ فِيهَا؟

قَالَ: أَيْتَمْتُ مِنْك أَطْفَالاً، وَأَرْمَلْتُ مِنْك نِسْوَاناً، وَكُنْتُ كَاللَّيْثِ أَضْرِبُ بِالسَّيْفِ تَارَةً وَبِالرُّمْحِ أُخْرىٰ.

قَالَ مُعَاوِيَةُ: هَلْ ضَرَبْتَنِي بِشَيْءٍ قَطُّ؟

قَالَ الشَّيْخُ: ضَرَبْتُك بِثَلَاثَةٍ وَسَبْعِينَ سَهْماً، فَأَنَا صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ اللَّذَيْنِ وَقَعَا فِي بُرْدَتِك، وَصَاحِبُ السَّهْمَيْنِ اللَّذَيْنِ وَقَعَا فِي مَسْجَدِك، وَصَاحِبُ السَّهْمَيْنِ الَّذَيْنِ وَقَعَا فِي عَضُدِك، لَوْ كَشَفْتَ الآنَ لأَرَيْتُك مَكَانَهُمَا.

قَالَ مُعَاوِيَةُ: يَا شَيْخُ، هَلْ حَضَرْتَ يَوْمَ الْجَمَلِ؟

قَالَ الشَّيْخُ: وَمَا يَوْمُ الْجَمَلِ؟

قَالَ مُعَاوِيَةُ: يَوْمَ قَاتَلَتْ عَائِشَةُ عَلِيّاً عليه السلام.

قَالَ: وَمَا غِبْتُ عَنْهَا.

قَالَ مُعَاوِيَةُ: يَا شَيْخُ، الْحَقُّ كَانَ مَعَ عَلِيٍّ أَمْ مَعَ عَائِشَةَ؟

قَالَ الشَّيْخُ: بَلْ مَعَ عَلِيٍّ.

قَالَ مُعَاوِيَةُ: يَا شَيْخ أَلَمْ يَقُلِ اللَّهُ: ﴿ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ ﴾ [1]، وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أُمّ الْمُؤْمِنِينَ»؟

قَالَ الشَّيْخُ: أَلَمْ يَقُلِ اللَّهُ: ﴿ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ.. وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الأُولىٰ ﴾ [2]، وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَنْتَ يَا عَلِيُّ خَلِيفَتِي عَلىٰ نِسْوَانِي وَأَهْلِي، وَطَلَاقُهُنَّ بِيَدِكَ؟! أَفَتَرىٰ فِي ذٰلِك مَعَهَا حَقٌّ حَتّىٰ سَفَكَتْ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ وَأَذْهَبَتْ أَمْوَالَهُمْ، فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، وَهِيَ كَامْرَأَةِ نُوحٍ فِي النَّارِ وَلَبِئْسَ مَثْوَى الْكَافِرِينَ.

قَالَ مُعَاوِيَةُ: يَا شَيْخُ، مَا جَعَلْتَ لَنَا شَيْئاً نَحْتَجُّ بِهِ عَلَيْك، فَمَتىٰ أَظْلَمَتِ الأُمَّةُ وَطُفِيَتْ عَنْهُمْ قَنَادِيلُ الرَّحْمَةِ؟

قَالَ: لَمَّا صِرْتَ أَمِيرَهَا، وَعَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَزِيرَهَا.

قَالَ: فَاسْتَلْقَى مُعَاوِيَةُ عَلىٰ قَفَاهُ مِنَ الضَّحِكِ وَهُوَ عَلىٰ ظَهْرِ فَرَسِهِ، فَقَالَ: يَا شَيْخُ، هَلْ مِنْ شَيْءٍ نَقْطَعُ بِهِ لِسَانَك؟

قَالَ: وَمَا ذٰلِك؟

قَالَ: عِشْرُونَ نَاقَةً حَمْرَاءَ مَحْمِلُهُ عَسَلاً وَبُرّاً وَسَمْناً، وَعَشَرَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ تُنْفِقُهَا عَلىٰ عِيَالِك، وَتَسْتَعِينُ بِهَا عَلىٰ زَمَانِك.

قَالَ الشَّيْخُ: لَسْتُ أَقْبَلُهَا.

قَالَ: وَلِمَ ذٰلِك؟

---

١. سورة احزاب (٣٣) آية ٦.

٢. سورة احزاب (٣٣) آيات ٣٢ ـ ٣٣.

قَالَ الشَّيْخُ: لأَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: دِرْهَمٌ حَلَالٌ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ دِرْهَمٍ حَرَامٍ.

قَالَ مُعَاوِيَةُ: لَئِنْ أَقَمْتَ فِي دِمَشْقَ لأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ.

قَالَ: مَا أَنَا مُقِيمٌ مَعَكَ فِيهَا.

قَالَ مُعَاوِيَةُ: وَلِمَ ذٰلِكَ؟

قَالَ الشَّيْخُ: لأَنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ يَقُولُ: ﴿وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ﴾ (۱) وَأَنْتَ أَوَّلُ ظَالِمٍ وَآخِرُ ظَالِمٍ.

ثُمَّ تَوَجَّهَ الشَّيْخُ إِلَىٰ بَيْتِ الْمَقْدِسِ؛ (۲)

جابر می‌گوید: من و معاويه در شام بوديم. روزی نگاهمان به پیرمردی افتاد که از سينهٔ بيابان از ناحيهٔ عراق می‌آمد. معاويه گفت: بياييد سوی اين شيخ برويم و از او بپرسيم از كجا می‌آيد و به كجا قصد دارد برود؟

همراه معاويه، ابو اَعور سُلَمی و دو فرزند معاويه (خالد و يزيد) و عمرو بن عاص بودند.

با معاويه پيش آن پيرمرد رفتيم. معاويه از او پرسيد: ای شيخ، از كجا می‌آيی و به كجا می‌روی؟

آن شيخ جوابی نداد. عمرو بن عاص به او گفت: چرا امير مؤمنان را پاسخ نمی‌دهی؟

آن پيرمرد گفت: خدا تحيّت را غير اين سخن قرار داد!

---

۱. سورهٔ هود (۱۱) آيهٔ ۱۱۳.

۲. الفضائل (ابن شاذان): ۷۷ ـ ۷۹؛ بحار الأنوار ۳۳: ۲۴۷ ـ ۲۵۰، حديث ۵۲۳.

معاویه گفت: راست گفتی ای شیخ، حرفت درست است و ما خطا کردیم، تو با ادبی و ما بی‌ادب [که بی‌سلام از تو پرس و جو نمودیم] سلام بر تو ای شیخ.

آن شیخ پاسخ داد: علیک السلام [بر تو هم سلام باد].

معاویه پرسید: نامت چیست؟

آن شیخ پاسخ داد: اسم من «جَبَل» است.

وی مردی سالمند بود، چیزی آهنین در دست داشت که میانهٔ آن با ریسمانی از لیف مُقْل بسته شده بود و دو لنگهٔ کفش از لیف مُقْل به پا داشت و عبایی نخ نما (که کرک و مو و پرزش رفته بود و تار و پودش مانده بود) بر دوشش به چشم می‌آمد. دو سر استخوان‌های گونه‌اش بیرون می‌زد و ابروها چشم‌هایش را می‌پوشاند.

معاویه پرسید: ای شیخ، از کجا می‌آیی و قصد کجا داری؟

وی پاسخ داد: از عراق می‌آیَم و قصد رفتن به بیت المقدس را دارم.

معاویه پرسید: عراق در چه حال بود؟

شیخ گفت: [غرق] در خیر و برکت و انفاق.

معاویه پرسید: شاید تو از کوفه از «غَرِی» می‌آیی؟

آن شیخ گفت: غَرِی چیست؟

معاویه گفت: همان جا که ابو تراب در آن است.

شیخ پرسید: مقصودت از این حرف چیست، و ابو تراب کیست؟

معاویه گفت: ابن ابی طالب.

شیخ گفت: خدا بینی‌ات را به خاک بمالد ودهانت را بشکند و مادر و پدرت

را لعنت کند، چرا نمی‌گویی: امام عادل، باران سیل‌آسا، پادشاه دین، قاتل مشرکان و قاسطان و مارقان، و شمشیر آختهٔ خدا، پسر عموی پیامبر، همسر بتول، تاج فقها، گنج فقرا، نفر پنجم اهل عبا، شیر پیروزمند، پدر حسن و حسین، علیّ بن اَبی طالب (صلوات و سلام خدا بر او باد).

در این هنگام، معاویه گفت: ای شیخ، می‌بینم که گوشت و خونت با گوشت و خون علیّ بن اَبی طالب آمیخته است! اگر علی بمیرد چه می‌کنی؟

وی گفت: در فقدان علی، پروردگارم را متّهم نمی‌کنم و در دوری‌اش اندوهم تمامی نخواهد داشت و می‌دانم که خدا آقا و امامم را نمی‌میراند مگر اینکه از نسل او حجّتی را تا روز قیامت به پا می‌دارد.

معاویه پرسید: ای شیخ، آیا پس از خود میراثی بر جای گذاشتی تا بدان افتخار کنی؟

وی گفت: اسب سفید (یا اسب طلایی و زرد) و سنگ و کلوخی [1] را بر جای نهادم و راه و رسم خویش را برای کسی که در پی معراج باشد.

عمرو عاص گفت: ای امیر مؤمنان، شاید وی تو را نمی‌شناسد!

معاویه پرسید: ای شیخ، آیا مرا می‌شناسی؟

وی پرسید: تو که هستی؟

معاویه گفت: من معاویة بن ابی سفیانم، منم صاحب شجرهٔ پاک و شاخسار بلند، و سالارِ بنی امیّه.

---

۱. این عبارت، ترجمهٔ «الحَجَر والمَدَر» می‌باشد. گرچه واژهٔ «مَدَر» معنای «زمین» را در بر دارد، لیکن به نظر می‌رسد ـ در اینجا ـ از این دو واژه، «خانه و کاشانه» مد نظر است.

وی گفت: تو بر زبان پیامبر، در کتاب روشنگرش، لعنت شدی، خدای متعال می‌فرماید: «و شجرهٔ نفرین شده در قرآن»، سلسلهٔ پلید و ریشه‌های برکندهٔ پست، کسی که به خود و خدا ستم کرد.

و پیامبر ﷺ در این باره فرمود: بر پسر ابو سفیان، زادهٔ حرام اندر حرام، فرزند هند جگر خوار، کسی که ظلم او دامن‌گیر بندگان شد، خلافت حرام است.

در این هنگام، معاویه خشمگین شد و نَفَسش بند آمد،[۱] دست به قبضهٔ شمشیر برد و خواست او را بکشد، سپس [پشیمان گشت و] گفت: اگر عفو پسندیده نبود، سرت را از بدن برمی‌داشتم، راستی، اگر این کار را می‌کردم، نظرت چه بود؟

وی گفت: در این صورت، والله، من رستگار می‌شدم و تو بدبخت، بدتر از تو بهتر از من را کشت، و عثمان بدتَر از تو بود.

معاویه پرسید: ای شیخ، در «یوم الدار» حاضر بودی؟

وی پرسید: یوم الدار چیست؟

معاویه گفت: روزی که علی عثمان را کشت.

وی گفت: به خدا سوگند، علی عثمان را به قتل نرساند و اگر این کار را می‌کرد، شمشیرهای تیز و بازوهای قوی را بر سرش بالا می‌بُرد و در این کار فرمان‌بردار خدا و رسولش بود.

---

۱. براساس ـ متن مأخذ (که «حَنَقَ علیه» ضبط است) ترجمه چنین است: معاویه به خشم آمد و به شدت عصبانی شد.

معاویه پرسید: ای شیخ، در جنگ صفّین حضور داشتی؟

وی پاسخ داد: از آن غایب نبودم.

معاویه پرسید: در آن چه کار کردی؟

وی پاسخ داد: طفلانی از [مردانِ سپاهِ] تو را یتیم و زنانی را بیوه کردم و همچون شیر، گاه شمشیر می‌زدم و گاه نیزه.

معاویه پرسید: آیا هرگز به من زخم زدی؟

وی پاسخ داد: هفتاد و سه تیر تو را زدم. منم صاحب دو تیری که بر عبایت خورد، و دو تیری که در جای سجده‌ات نشست و دو تیری که در بازویت فرو رفت و اگر الآن بازویت را لُخت کُنی جایشان را نشانت می‌دهم.

معاویه پرسید: ای شیخ، در جنگ جمل [هم] بودی؟

وی پرسید: جنگ جمل چیست؟

معاویه گفت: روزی که عایشه با علی جنگید.

وی گفت: از آن غایب نبودم.

معاویه پرسید: ای شیخ، حق با علی بود یا با عایشه؟

وی پاسخ داد: حق با علی بود.

معاویه گفت: ای شیخ، آیا خدا نفرمود: «همسران پیامبر به منزلهٔ مادران مؤمنان‌اند»؟ و پیامبر نفرمود: عایشه اُمّ المؤمنین است؟!

وی پاسخ داد: آیا خدای متعال نفرمود: «ای زنان پیامبر... در خانه‌هاتان بمانید و همچون جاهلیّت نخستین خود را نیارایید»؟! و پیامبر ﷺ نفرمود: ای علی، تو خلیفه‌ام بر زنان و خانوادهٔ منی، طلاق آنها به دست اوست؟! آیا با وجود این، حق با عایشه بود تا خون مسلمانان را بریزد و اموالشان را از بین

ببرد؟! لعنت خدا بر قوم ستمکاران باد! او [عایشه] مانند زن نوح در دوزخ است و آتش بد جایگاهی برای کافران است.

معاویه گفت: ای شیخ، برای ما حجّتی نگذاشتی تا به آن بر تو احتجاج ورزیم [بگو] چه زمانی بر امّت ظلم شد و قندیل‌های رحمت از آنها خاموش گردید؟

وی گفت: وقتی تو امیرشان شدی و عمرو بن عاص وزیرشان گشت.

معاویه ـ در حالی که بر پشت اسب بود ـ از خنده به پشت افتاد و گفت: ای شیخ، آیا با چیزی زبانْ بندت کنیمَ؟

وی پرسید: آن چیست؟

معاویه گفت: بیست ناقهٔ سرخ موی با بار عسل و گندم و روغن و ده هزار درهم که بر عیالت هزینه کنی و با آنها روزگار بگذرانی.

شیخ گفت: آن را نمی‌پذیرم.

معاویه پرسید: چرا؟

شیخ گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود: یک درهم از حلال، از هزار درهم حرام بهتر است.

معاویه گفت: اگر در دمشق اقامت گزینی، گردنت را می‌زنم.

شیخ گفت: در این شهر با تو نمی‌مانم.

معاویه پرسید: برای چه؟

شیخ گفت: زیرا خدای متعال می‌فرماید: «به ظالمان نزدیک مشوید که آتش [آنها] به جان شما می‌افتد ـ و جز خدا اولیایی برای شما نیست ـ سپس یاری نمی‌شوید» و اوّل ظالم و آخر ظالم تویی.

سپس آن شیخ سوی بیت المقدس رهسپار شد.

حدیث (۶۷)

[مباهات خدا بر فرشتگان، به‌خاطر جان‌فشانی علی‌ﷺ در لیلة المبیت]

الفصول المهمّه، اثر علی بن احمد مالکی [ابن صَبّاغ از عالمان سُنّی].

علی بن احمد مالکی می‌گوید: امام حجّة الاسلام، ابو حامد، محمّد بن محمّد غزالی، در کتاب «احیاء علوم الدین» آورده است:

إنَّ لَيْلَةَ بَاتَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ عَلىٰ فِرَاشِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، أَوْحَى اللّٰهُ تَعَالىٰ إِلىٰ جَبْرَئِيلَ وَمِيكَائِيلَ: إِنِّي آخَيْتُ بَيْنَكُمَا وَجَعَلْتُ عُمُرَ أَحَدِكُمَا أَطْوَلَ مِنْ عُمُرِ الآخَرِ، فَأَيُّكُمَا يُؤْثِرُ صَاحِبَهُ بِالْحَيَاةِ؟

فَاخْتَارَ كِلَاهُمَا الْحَيَاةَ وَأَحَبَّاهَا.

فَأَوْحَى اللّٰهُ تَعَالىٰ إِلَيْهِمَا: أَفَلَا كُنْتُمَا مِثْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ آخَيْتُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ، فَبَاتَ عَلىٰ فِرَاشِهِ يَفْدِيهِ بِنَفْسِهِ وَيُؤْثِرُهُ بِالْحَيَاةِ.

اهْبِطَا إِلَى الأَرْضِ فَاحْفَظَاهُ مِنْ عَدُوِّهِ.

فَكَانَ جَبْرَئِيلُ عِنْدَ رَأْسِهِ، وَمِيكَائِيلُ عِنْدَ رِجْلَيْهِ يُنَادِي يَقُولُ: بَخٍّ بَخٍّ مَنْ مِثْلُكَ يَابْنَ أَبِي طَالِبٍ؟! يُبَاهِي اللّٰهُ بِكَ الْمَلَائِكَةَ، وَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾[1]؛[2]

شبی که علیّ بن اَبی طالب ﷺ بر بستر رسول خدا ﷺ خوابید. خدای متعال به جبرئیل و میکائیل وحی کرد: میان شما عقد برادری بستم و عُمر یکی از شما

---

۱. سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۲۰۷.

۲. احیاء علوم الدین ۱۰: ۴۹؛ الفصول المهمه: ۲۹۴؛ تفسیر ثعلبی ۲: ۱۲۶؛ بحار الأنوار ۱۹: ۳۹ـ۴۰.

را طولانی‌تر از دیگری ساختم، کدام یک از شما عُمر بیشتر را برای همدم خویش برمی‌گزیند؟

هر دو حیات را برگزیدند و دوست‌دارِ زندگی شدند.

خدای متعال سوی آن دو وحی کرد: چرا مانند علیّ بن أبی طالب نیستید؟! میان او و محمّد عقد برادری بستم. علی بر بستر پیامبر شب را به سر بُرد وجانش را فدای او ساخت و زندگی پیامبر را بر حیات خود ترجیح داد.

به زمین فرود آیید و او را از دشمنش حفظ کنید.

از این رو، جبرئیل نزد سر آن حضرت ماند و میکائیل نزد پاهایش، منادی ندا می‌داد: خوشا به حالت! چه کسی مثل توست ای علیّ بن أبی طالب؟! خدا به تو بر ملائکه افتخار می‌کند.

خدای متعال، نازل فرمود: «و از مردم کسی است که برای جلب رضای خدا جانش را می‌فروشد و خدا به بندگان مهربان است».

حدیث (۶۸)

[حُبّ آل محمّد ﷺ سندِ بهشت]

الفصول المهمّه، اثر علی بن احمد مالکی [از عالمان سُنّی].

از ابن مسعود، از پیامبر ﷺ روایت است که فرمود:

حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ يَوْماً وَاحِداً خَيْرٌ مِنْ عِبادَةِ سَنَةٍ، وَمَنْ مَاتَ عَلَيْهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ؛ (۱)

یک روز دوستی آل محمّد، بهترِ از عبادت یک سال است و هرکه بر دوستی آل محمّد بمیرد، وارد بهشت می‌شود.

---

۱. الفصول المهمّة: ۱۴۴.

حدیث (۶۹)

[رویدادهای هنگام تولد امام علیه السلام]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد عَبّاد بن سلیمان، از محمّد بن سلیمان دَیْلَمی، از پدرش سلیمان از امام صادق علیه السلام که فرمود:

إِنَّ نُطْفَةَ الإِمَامِ مِنَ الْجَنَّةِ، وَإِذَا وَقَعَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ إِلَى الأَرْضِ، وَقَعَ وَهُوَ وَاضِعٌ يَدَيْهِ إِلَى الأَرْضِ، رَافِعٌ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَلِمَ ذَاكَ؟

قَالَ: لأَنَّ مُنَادِياً يُنَادِيهِ مِنْ جَوِّ السَّمَاءِ مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ مِنَ الأُفُقِ الأَعْلىٰ: يَا فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ، اثْبُتْ فَإِنَّكَ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي، وَعَيْبَةُ عِلْمِي، وَلَكَ وَلِمَنْ تَوَلَّاكَ أَوْجَبْتُ رَحْمَتِي، وَمَنَحْتُ جِنَانِي، وَأَحْلَلْتُ جِوَارِي.

ثُمَّ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، لأُصْلِيَنَّ مَنْ عَادَاكَ أَشَدَّ عَذَابِي، وَإِنْ أَوْسَعْتُ عَلَيْهِمْ فِي دُنْيَايَ مِنْ سَعَةِ رِزْقِي.

قَالَ: فَإِذَا انْقَضَى صَوْتُ الْمُنَادِي أَجَابَهُ هُوَ: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِماً بِالْقِسْطِ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.[1]

فَإِذَا قَالَهَا، أَعْطَاهُ اللَّهُ الْعِلْمَ الأَوَّلَ وَالْعِلْمَ الآخِرَ، وَاسْتَحَقَّ زِيَارَةَ الرُّوحِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ؛[2]

---

۱. سورة آل عمران (۳) آية ۱۸.

۲. بصائر الدرجات ۱: ۲۲۳، حدیث ۱۳؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳۷ـ ۳۸، حدیث ٤.

امام صادق عليه السلام فرمود: نطفهٔ امام از بهشت است. هرگاه از شکم مادر بیرون آید، دستانش را به زمین می‌نهد و سرش را سوی آسمان بالا می‌آورد.

[سلیمان می‌گوید:] پرسیدم: فدایت شوم! این کار برای چیست؟

امام عليه السلام فرمود: زیرا ندایی از فضای آسمان (از دل عرش، از اُفق بالا) او را صدا می‌زند: ای فلان فرزند فلان، ثابت [قدم] باش؛ چراکه تو برگزیدهٔ خلقم و گنجهٔ علم منی، برای تو و کسانی که تو را دوست بدارند، رحمتم را واجب ساختم و بهشتم را ارزانی داشتم و همسایگی‌ام را حلال کردم.

باری، به عزّت و جلالم سوگند، به آنان که تو را دشمن بدارند، شدیدترین عذابم را می‌چشانم، هرچند در دنیایم برایشان در روزی گشایش دهم.

وقتی صدای منادی به آخر رسد، امام او را پاسخ می‌دهد: «خدا شهادت می‌دهد که خدایی جز او نیست، فرشتگان و دارندگان علم ـ که به پا دارندگان قسط‌اند ـ شهادت می‌دهند که خدایی جز خدای عزیز و حکیم وجود ندارد».

هنگامی که این را گفت، خدای علم اوّل و آخر را به او می‌دهد و سزامند زیارتِ روح در شب قدر می‌شود.

حدیث (۷۰)

[پیامبر صلى الله عليه وآله و امامان عليهم السلام وارث علم انبیا و داناتر از همهٔ آنها و خواصِ بی‌مانند و شگفتِ قرآن که نزد آنان عليهم السلام هست]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن حسن، از حَمّاد، از ابراهیم بن عبدالحمید، از پدرش، از ابوالحسن اوّل عليه السلام که:

قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، النَّبِيُّ وَرِثَ عِلْمَ النَّبِيِّينَ كُلِّهِمْ؟

قَالَ لِي: نَعَمْ.

قُلْتُ: مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلىٰ أَنِ انْتَهَى إِلىٰ نَفْسِهِ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: وَرِثَهُمُ النُّبُوَّةَ وَمَا كَانَ فِي آبَائِهِمْ مِنَ النُّبُوَّةِ وَالْعِلْمِ؟

قَالَ: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً إِلَّا وَقَدْ كَانَ مُحَمَّدٌ ﷺ أَعْلَمَ مِنْهُ.

قَالَ، قُلْتُ: إِنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ كَانَ يُحْيِي الْمَوْتىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ.

قَالَ: صَدَقْتَ، وَسُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ كَانَ يَفْهَمُ كَلَامَ الطَّيْرِ.

قَالَ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْدِرُ عَلىٰ هٰذِهِ الْمَنَازِلِ.

فَقَالَ: إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ قَالَ لِلْهُدْهُدِ حِينَ فَقَدَهُ وَشَكَّ فِي أَمْرِهِ: ﴿مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ﴾ [1].

وَكَانَتِ الْمَرَدَةُ وَالرِّيحُ وَالنَّمْلُ وَالإِنْسُ وَالْجِنُّ وَالشَّيَاطِينُ لَهُ طَائِعِينَ، وَغَضِبَ عَلَيْهِ فَقَالَ: ﴿لأُعَذِّبَنَّهُ عَذَاباً شَدِيداً أَوْ لأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴾ [2].

وَإِنَّمَا غَضِبَ عَلَيْهِ لأَنَّهُ كَانَ يَدُلُّهُ عَلَى الْمَاءِ، فَهٰذَا وَهُوَ طَيْرٌ قَدْ أُعْطِيَ مَا لَمْ يُعْطَ سُلَيْمَانُ، وَإِنَّمَا أَرَادَهُ لِيَدُلَّهُ عَلَى الْمَاءِ، فَهٰذَا لَمْ يُعْطَ سُلَيْمَانُ، وَكَانَتِ الْمَرَدَةُ لَهُ طَائِعِينَ، وَلَمْ يَكُنْ يَعْرِفُ الْمَاءَ تَحْتَ الْهَوَاءِ، وَكَانَتِ الطَّيْرُ تَعْرِفُهُ.

إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: ﴿وَلَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتىٰ﴾ [3].

---

١. سورة نمل (٢٧) آية ٢٠.

٢. سورة نمل (٢٧) آية ٢١.

٣. سورة رعد (١٣) آية ٣١.

فَقَدْ وَرِثْنَا نَحْنُ هٰذَا الْقُرْآنَ، فَعِنْدَنَا مَا يُقْطَعُ بِهِ الْجِبَالُ، وَيُقْطَعُ بِهِ الْبُلْدَانُ، وَيُحْيَا بِهِ الْمَوْتىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ.

وَنَحْنُ نَعْرِفُ مَا تَحْتَ الْهَوَاءِ.

وَإِنْ كَانَ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَآيَاتٌ مَا يُرَادُ بِهَا أَمْرٌ مِنَ الْأُمُورِ الَّتِي أَعْطَاهَا اللَّهُ الْمَاضِينَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ إِلَّا وَقَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ ذٰلِكَ كُلَّهُ لَنَا فِي أُمِّ الْكِتَابِ.

إِنَّ اللَّهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ يَقُولُ: ﴿وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾[۱].

ثُمَّ قَالَ جَلَّ وَعَزَّ: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾.[۲]

فَنَحْنُ الَّذِينَ اصْطَفَانَا اللَّهُ، فَقَدْ وَرِثْنَا عِلْمَ هٰذَا الْقُرْآنِ، الَّذِي فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ؛[۳]

عبدالحمید می‌گوید: به امام کاظم علیه السلام گفتم: فدایت شوم! [آیا] پیامبر صلی الله علیه و آله علم همهٔ پیامبران را ارث بُرد؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

پرسیدم: از آدم علیه السلام تا خودش؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

پرسیدم: نبوّت را ارث بُرد و نبوّت و علمی که در پدرانشان بود؟

امام علیه السلام فرمود: خدا هیچ پیامبری نفرستاد مگر اینکه محمّد صلی الله علیه و آله داناتر از اوست.

---

۱. سورهٔ نمل (۲۷) آیهٔ ۷۵.

۲. سورهٔ فاطر (۳۵) آیهٔ ۳۲.

۳. بصائر الدرجات ۱: ۱۱۴ ـ ۱۱۵، حدیث ۳؛ بحار الأنوار ۲۶: ۱۶۱ ـ ۱۶۲، حدیث ۷.

گفتم: عیسی بن مریم، مردگان را به اذن خدا زنده می‌ساخت!

امام علیه السلام فرمود: راست گفتی، و سلیمان بن داود، سخن پرندگان را می‌فهمید. و این کارها از دستِ رسول خدا صلی الله علیه و آله برمی‌آمد.

سلیمانِ، هنگامی که هدهد را نیافت و در امر وی شک کرد، گفت: «چرا هدهد را نمی‌بینم؟ وی غایب است».

دیوها، باد، مورچه، آدمی، پری، شیطان‌ها، فرمان‌بردار سلیمان بودند. سلیمان بر هُدهد خشمگین شد و گفت: «او را سخت شکنجه خواهم کرد یا خواهم کشت یا دلیل روشنی برایم بیاورد».

خشم سلیمان بر هدهد بدان خاطر بود که هدهد بر [جاهای] آب رهنمون می‌شد. به این پرنده، حسّی داده شد که سلیمان از آن بهره نداشت. سلیمان او را خواست تا بر آب راهنمایی‌اش کند. این علم، به سلیمان داده نشده، در حالی که دیوها فرمان‌بردارش بودند. سلیمان نمی‌توانست به آب‌های زیر هوا پی ببرد، در حالی که هدهد آن آب‌ها را در می‌یافت.

خدا در قرآن می‌فرماید: «اگر قرآنی باشد که کوه‌ها به وسیلهٔ آن به حرکت درآیند یا زمین‌ها پیموده شوند یا با آن با مردگان سخن گفته شود».

ما این قرآن را ارث بردیم. نزد ما معارفی از این قرآن است که با آن کوه‌ها به حرکت می‌آیند، شهرها پیموده شوند و مردگان ـ به اذن خدا ـ زنده گردند.

ما بدانچه زیر هواست آگاهیم.

در کتاب خدا آیاتی است که هر امری از اموری را که خدا به پیامبران و رسولان ارزانی داشت، مدّ نظر است. همهٔ آنها را خدا برای ما در «اُمّ الکتاب» قرار داد.

خدای متعال می‌فرماید: «هیچ پنهانی در آسمان و زمین نیست مگر اینکه در کتاب مبین هست».

سپس می‌فرماید: «سپس کتاب [مبین] را به کسانی دادیم که از میان بندگانمان برگزیدیم».

ماییم آن افراد، خدا ما را برگزید. ما علم این قرآن را که در آن بیان هر چیزی هست، ارث بردیم.

[یادآوری]

می‌گویم: صفّار این روایت را در جزء اوّل کتاب با الفاظی می‌آورد که با این روایت تفاوت دارد. بجاست به آنها اشاره کنیم.

در آن روایت، پس از «انتهى إلى نفسه» آمده است: «ما بعث الله نبيّاً» (تا آخر) و زیادتی که در اینجا هست، در آن روایت نیست.

در آن روایت، آمده است: سلیمان بن داود، زبان پرندگان را می‌دانست، آیا رسول خدا ﷺ بر این منزلت‌ها قادر است؟

سپس می‌گوید: همانا سلیمان (تا آخر عبارت) و در آن آمده است: ما آب را زیر هوا می‌شناسیم (تا آخر).[1]

تفاوت‌های دیگری [نیز] در آن روایت به چشم می‌خورد که ذکر آنها فایده‌ای ندارد. مؤدّای هر دو روایت، یکی است (والسلام).

---

۱. بصائر الدرجات ۱: ۴۷، حدیث ۱.

حدیث (۷۱)

[امام علی علیه السلام کانون و خاستگاه همهٔ علوم]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برایم حدیث کرد محمّد بن جُعفی، از جعفر بن بَشیر و حسن بن علی بن فَضّال، از مُثَنّی، از زُراره که گفت:

كُنْتُ قَاعِداً عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَسْأَلُهُ عَنْ قَوْلِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «سَلُونِي عَمَّا شِئْتُمْ وَلَا تَسْأَلُونِّي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِهِ».

فَقَالَ: إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ عِنْدَهُ عِلْمٌ إِلَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَلْيَذْهَبِ النَّاسُ حَيْثُ شَاءُوا.

فَوَ اللَّهِ لَيَأْتِيهِمُ الْأَمْرُ مِنْ هَاهُنَا؛ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ[1]؛[2]

زراره می‌گوید: نزد امام باقر علیه السلام نشسته بودم. یکی از کوفیان دربارهٔ این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام از او پرسید که فرمود: آنچه را خواستید از من سؤال کنید، از چیزی نمی‌پرسید مگر اینکه بدان آگاهتان می‌سازم.

امام علیه السلام فرمود: نزد هیچ کس علمی نیست مگر اینکه از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون آمد.

و با دست به مدینه [به خانه‌اش] اشاره کرد و فرمود: مردم هرجا خواهند بروند. والله، امر [معارف دین، ...] از این‌جا آنان را می‌آید.

---

۱. در «الکافی ۱: ۳۹۹، حدیث ۲» به جای «إلى المدينة» کلمهٔ «إلى بيته» ضبط است.

۲. بصائر الدرجات ۱: ۱۲، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۴۰: ۱۳۶، حدیث ۲۷.

حديث (۷۲)

[حكايت معانقهٔ فرشتهٔ آب با امام علی عليه السلام]

الأمالی، اثر شيخ طوسی رحمه الله.

شيخ طوسی رحمه الله روايت می‌كند از ابو محمّد فحّام، از منصوری، از عموی پدرش، گفت: برايم حديث كرد امام علی بن محمّد ـ به اسنادش ـ از باقر عليه السلام از جابر بن عبدالله انصاری كه گفت:

كُنْتُ أُمَاشِي أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَى الْفُرَاتِ إِذْ خَرَجَتْ مَوْجَةٌ عَظِيمَةٌ فَغَطَّتْهُ حَتَّى اسْتَتَرَ عَنِّي، ثُمَّ انْحَسَرَتْ عَنْهُ وَلَا رُطُوبَةَ عَلَيْهِ.

فَوَجَمْتُ لِذٰلِكَ وَتَعَجَّبْتُ وَسَأَلْتُهُ عَنْهُ.

فَقَالَ: وَرَأَيْتَ ذٰلِكَ؟

قَالَ، قُلْتُ: نَعَمْ.

قَال: إِنَّمَا الْمَلَكُ الْمُوَكَّلُ بِالْمَاءِ خَرَجَ، فَسَلَّمَ عَلَيَّ فَاعْتَنَقَنِي؛ [1]

جابر می‌گويد: با علی عليه السلام كنار فرات قدم می‌زديم، ناگهان موج بزرگی بيرون زد و آن حضرت را پوشاند و از ديدم پنهان ساخت، سپس از روی وی كنار رفت بی‌آنكه رطوبتی بر آن حضرت باشد.

از اين حادثه، به خود لرزيدم و در شگفت ماندم و ماجرا را از آن حضرت جويا شدم.

امام عليه السلام پرسيد: آن را ديدی؟

گفتم: آری.

---

۱. امالی طوسی: ۲۹۸، حديث ۵۸۵؛ بحار الأنوار ۳۹: ۱۰۹ ـ ۱۱۰، حديث ۱۶.

فرمود: فرشتهٔ موکّل (گماشته) بر آب بود. بیرون آمد، بر من سلام کرد و مرا در آغوش گرفت.

[یادآوری]

[می‌گویم] در **المناقب**، از جماعتی، از جابر مانند این روایت هست.[1]

حدیث (۷۳)

[فاطمه علیها السلام بهترین اهل زمین]

از **مناقب ابن شاذان**، اثر ابن شاذان رحمه الله.

از طریق مخالفان (سُنّیان)، از ابن عبّاس روایت است که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لِعَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ عَوْفٍ: يَا عَبْدَ الرَّحْمٰنِ، أَنْتُمْ أَصْحَابِي، وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنِّي، وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ، فَمَنْ قَاسَهُ بِغَيْرِهِ فَقَدْ جَفَانِي، وَمَنْ جَفَانِي فَقَدْ آذَانِي، وَمَنْ آذَانِي فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ رَبِّي.

يَا عَبْدَالرَّحْمٰنِ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالىٰ أَنْزَلَ عَلَيَّ كِتَاباً مُبِيناً، وَأَمَرَنِي أَنْ أُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ مَا خَلَا عَلِيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنَّهُ لَمْ يَحْتَجْ إِلىٰ بَيَانٍ؛ لأَنَّ اللَّـهَ تَعَالىٰ جَعَلَ فِصَاحَتَهُ كَفِصَاحَتِي، وَدِرَايَتَهُ كَدِرَايَتِي.

وَلَوْ كَانَ الْحِلْمُ رَجُلاً لَكَانَ عَلِيّاً، وَلَوْ كَانَ الْعَقْلُ رَجُلاً لَكَانَ الْحَسَنَ، وَلَوْ كَانَ السَّخَاءُ رَجُلاً لَكَانَ الْحُسَيْنَ، وَلَوْ كَانَ الْحُسْنُ شَخْصاً لَكَانَ فَاطِمَةَ، بَلْ هِيَ أَعْظَمُ.

إِنَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي خَيْرُ أَهْلِ الأَرْضِ عُنْصَراً وَشَرَفاً وَكَرَماً؛[2]

رسول خدا صلى الله عليه وآله به عبدالرّحمان بن عَوْف، فرمود: ای عبدالرّحمان، شما

---

۱. مناقب آل أبی طالب ۲: ۲۴۳.

۲. مائة منقبة: ۱۳۵، منقبت ۶۷.

اصحاب منید و علیّ بن اَبی طالب از من است و من از علی‌ام. هرکه علی را با غیر او (دیگران) سنجید، بر من جفا روا داشت و هرکه بر من جفا کرد، مرا آزار داد و هرکه مرا آزرد، لعنت پروردگارم بر اوست.

ای عبدالرّحمان، خدای متعال کتاب روشنگری بر من نازل فرمود و امرم کرد آنچه را سوی مردم نازل شد برای آنها تبیین کنم مگر علیّ بن اَبی طالب؛ زیرا او به بیان نیاز ندارد، خدای متعال فصاحت و درایت او را همچون فصاحت و درایت من قرار داد.

اگر حِلْم به صورت شخصی درمی‌آمد، علی می‌شد و اگر عقل به سیمای فردی در می‌آمد، حسن می‌گردید و اگر سخاوت به صورت انسانی نمایان می‌گشت، حسین می‌شد و اگر زیبایی به صورت آدمی درمی‌آمد، فاطمه می‌شد، بلکه فاطمه فراتر از آ ن است.

همانا دخترم فاطمه، از نظر عنصر و شرف و کرامت، بهترینِ اهل زمین است.

حدیث (۷۴)

[مباهاتِ خدای متعال بر فرشتگان به جان‌فشانی علی علیه السلام در جنگ اُحُد و پاداش سترگی که ارزانی‌اش می‌دارد]

از مناقب ابن شاذان، اثر ابن شاذان رحمه الله.

از طریق اهل سنّت، روایت است از جعفر بن محمّد، از پدرش، از علیّ بن حسین علیه السلام که فرمود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، لَوْ وُضِعَ إِيمَانُ الْخَلَائِقِ وَأَعْمَالُهُمْ فِي كَفَّةِ مِيزَانٍ، وَوُضِعَ عَمَلُكَ يَوْمَ أُحُدٍ عَلَىٰ كَفَّةٍ أُخْرَىٰ لَرَجَحَ عَمَلُكَ عَلَىٰ جَمِيعِ مَا عَمِلَ الْخَلَائِقُ.

وَإِنَّ اللّٰهَ بَاهىٰ بِكَ يَوْمَ أُحُدٍ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ، وَرَفَعَ الْحُجُبَ مِنَ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ، وَأَشْرَفَتْ إِلَيْكَ الْجَنَّةُ وَمَا فِيهَا، وَابْتَهَجَ بِفِعْلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

وَإِنَّ اللّٰهَ تَعَالىٰ يُعَوِّضُكَ ذٰلِكَ الْيَوْمِ [1] مَا يَغْبِطُ كُلُّ نَبِيٍّ وَرَسُولٍ، وَصِدِّيقٍ وَشَهِيدٍ؛ [2]

رسول خدا ﷺ به علیّ بن أبی طالب علیه السلام فرمود: ای ابوالحسن، اگر ایمان و اعمال خلایق را در یک کفّهٔ ترازو نهند و عمل تو را در جنگ اُحُد در کفّهٔ دیگر، عمل تو از عملِ همهٔ خلایق سنگین‌تر است.

خدای متعال در روز جنگ اُحُد، به تو بر فرشتگان مُقرّب مباهات کرد و حجاب‌ها را از آسمان‌های هفت‌گانه برداشت و بهشت و آنچه در آن هست، سوی تو اشراف یافت و پروردگار جهانیان به فعل تو مسرور شد.

خدای متعال به خاطر آن روز، تو را پاداشی می‌دهد که هر پیامبر و رسول یا هر صدّیق و شهیدی به آن غبطه می‌خورد.

حدیث (۷۵)

[همهٔ زمین مالِ امامان علیهم السلام است که برای شیعیانشان (ونه غیر آنها) کسب و کار در آن را تا زمان قیام امام زمان علیه السلام حلال ساختند]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه الله.

روایت است از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از ابن محبوب، از عُمَر بن یزید که گفت:

---

۱. در «مائة منقبة» آمده است: لَيُعَوِّضك بذلك اليوم ... .

۲. مائة منقبة: ۷۹ ـ ۸۰، منقبت ۴۷؛ ینابیع المودّة ۱: ۲۰۱ ـ ۲۰۲.

رَأَيْتُ مِسْمَعاً بِالْمَدِينَةِ وَقَدْ كَانَ حَمَلَ إِلىٰ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام تِلْكَ السَّنَةَ مَالاً فَرَدَّهُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام.

فَقُلْتُ لَهُ: لِمَ رَدَّ عَلَيْكَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام الْمَالَ الَّذِي حَمَلْتَهُ إِلَيْهِ؟

قَالَ، فَقَالَ لِي: إِنِّي قُلْتُ لَهُ حِينَ حَمَلْتُ إِلَيْهِ الْمَالَ: إِنِّي كُنْتُ وُلِّيتُ الْبَحْرَيْنَ الْغَوْصَ، فَأَصَبْتُ أَرْبَعَمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَقَدْ جِئْتُكَ بِخُمُسِهَا ثَمَانِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَكَرِهْتُ أَنْ أَحْبِسَهَا عَنْكَ وَأَنْ أَعْرِضَ لَهَا وَهِيَ حَقُّكَ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ فِي أَمْوَالِنَا.

فَقَالَ: أَوَمَا لَنَا مِنَ الْأَرْضِ وَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا إِلَّا الْخُمُسُ؟!

يَا أَبَا سَيَّارٍ، إِنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لَنَا، فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ لَنَا.

فَقُلْتُ لَهُ: وَأَنَا أَحْمِلُ إِلَيْكَ الْمَالَ كُلَّهُ.

فَقَالَ: يَا أَبَا سَيَّارٍ، قَدْ طَيَّبْنَاهُ لَكَ وَأَحْلَلْنَاكَ مِنْهُ، فَضُمَّ إِلَيْكَ مَالَكَ.

وَكُلُّ مَا فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا مِنَ الْأَرْضِ، فَهُمْ فِيهِ مُحَلَّلُونَ حَتّىٰ يَقُومَ قَائِمُنَا عليه السلام فَيَجْبِيَهُمْ طَسْقَ مَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ وَيَتْرُكَ الْأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ.

وَأَمَّا مَا كَانَ فِي أَيْدِي غَيْرِهِمْ، فَإِنَّ كَسْبَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ حَرَامٌ عَلَيْهِمْ حَتّىٰ يَقُومَ قَائِمُنَا فَيَأْخُذَ الْأَرْضَ مِنْ أَيْدِيهِمْ وَيُخْرِجَهُمْ صَغَرَةً.

قَالَ عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ: فَقَالَ لِي أَبُو سَيَّارٍ: مَا أَرىٰ أَحَداً مِنْ أَصْحَابِ الضِّيَاعِ وَلَا مِمَّنْ يَلِي الْأَعْمَالَ يَأْكُلُ حَلَالاً غَيْرِي إِلَّا مَنْ طَيَّبُوا لَهُ ذٰلِكَ؛ [1]

عُمَر بن یزید می‌گوید: مِسْمَع را در مدینه دیدم. در آن سال، مالی را پیش امام صادق عليه السلام برده بود و آن حضرت مال را بازگرداند.

---

۱. الکافی ۱: ۴۰۸، حدیث ۳.

از مِنشَمَع پرسیدم: چرا امام علیه السلام مالی را که برایش بُردی رد کرد؟

مِسْمَع گفت: وقتی مال را پیش آن حضرت بردم، گفتم: غوّاصی بحرین به من سپرده شد، به چهار صد هزار درهم دست یافتم، هشتاد هزار درهم، خمس آن را برایتان آوردم، نخواستم آن را از شما بازدارم و در آن تصرّف کنم، این خمس، حقّ شماست که خدای متعال در اموال ما قرار داد.

امام علیه السلام فرمود: آیا از زمین [فقط] همین مقدار مال ماست و خدا جز خمسِ آن را برای ما قرار نداد؟!

ای ابو سیّار، همهٔ زمین مال ماست، هرچه خدا از زمین عاید سازد، به ما تعلّق دارد.

گفتم: همهٔ مال را برایتان می‌آورم.

امام علیه السلام فرمود: ای ابو سیّار، پاکیزه و گوارایت باد! این هشتاد هزار درهم را هم برایت حلال ساختیم، آن را به دیگر اموالت ضمیمه کن.

تا زمانِ قیام قائم ما، زمینی که در دست شیعیان ماست [و درآمدی که از آن به دستشان می‌آید] برایشان حلال است. هنگامی که قائم ما قیام کند، مالیات آن را می‌ستاند و زمین را در دست آنها وامی‌نهد.

امّا کسب و درآمد دیگران از زمین تا زمان قیام قائم ما برای مخالفان ما حرام است و هنگامی که آن حضرت به پا خیزد، زمین را از دست آنها می‌گیرد و با ذلّت آنها را از آن بیرون می‌راند.

عُمَر بن یزید، بیان داشت: ابو سیّار به من گفت: جز خود هیچ صاحب زمین و ملک (و دیگر کسانی که در آن کار می‌کنند) را نمی‌بینم که مال حلال بخورد مگر برای کسانی که آنان علیهم السلام آن را پاک و گوارا ساختند.

[يادآوری]

[می‌گويم] اين مِسْمَع، همان مِسْمَع كردين بن عبدالملک است که از بزرگان اصحاب می‌باشد.

حديث (۷۶)

[دنيا و آخرت از آنِ امام علیه السلام می‌باشد]

الكافی، اثر كلينی رحمه الله.

محمّد بن يحيی روايت می‌كند از محمّد بن احمد، از ابو عبدالله رازی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابو بصير كه گفت:

قُلْتُ له [لأَبِي عَبْدِاللّهِ علیه السلام]: أَمَا عَلَى الإِمَامِ زَكَاةٌ؟

فَقَالَ: أَحَلْتَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الدُّنْيَا وَالآخِرَةَ لِلإِمَامِ، يَضَعُهَا حَيْثُ يَشَاءُ، وَيَدْفَعُهَا إِلىٰ مَنْ يَشَاءُ، جَائِزٌ لَهُ ذٰلِكَ مِنَ اللّهِ.

إِنَّ الإِمَامَ ـ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ـ لَا يَبِيتُ لَيْلَةً أَبَداً وَلِلّهِ فِي عُنُقِهِ حَقٌّ يَسْأَلُهُ عَنْهُ؛[1]

ابو بصير می‌گويد: به امام صادق علیه السلام گفتم: آيا بر امام زكات هست؟

امام علیه السلام فرمود: ای ابو محمّد، حرف محالی گفتی! مگر نمی‌دانی كه دنيا و آخرت ملک امام است، هرجا خواهد می‌گذارد و به دست هركه خواست می‌دهد و اين كار از طرف خدا برايش جايز است.

ای ابو محمّد، امام شبی را ـ هرگز ـ سپری نمی‌سازد كه [در آن شب] حقِ خدايی بر گردنش باشد كه خدا آن را جويا شود.

---

۱. الكافی ۱: ٤۰۸، حديث ٤.

[علی علیه‌السلام پدرِ آدم علیه‌السلام]

مُصنّف این کتاب، می‌گوید: این دو خبر (و دیگر روایاتی که به همین معنایند و آنها را نیاوردیم) گویاست به اینکه زمین و آنچه از زمین بیرون آید، به امام علیه‌السلام تعلّق دارد.

از چیزهایی که از زمین برون آمد، آدم علیه‌السلام و ذریّهٔ اوست؛ زیرا همهٔ آنها از خاک آفریده شدند و همین امر، یکی از وجوه نام‌گذاری امیرالمؤمنین علیه‌السلام به «ابو تراب» است.

عبدالباقی مَوْصِلی عمری ـ عامی معاصر ـ در قصیده‌ای در ستایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام چه نیکو می‌سراید، آنجا که می‌آورد:

خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ[1] مِنْ تُرَابٍ فَهْوَ ابْنٌ لَكَ وَأَنْتَ أَبُوهُ[2]

ـ ای علی، خدا آدم را از خاک آفرید، آدم فرزندِ توست و تو پدرش.

حدیث (۷۷)

[از فضایل امامان علیهم‌السلام جز اندکی که به حدّ صفر می‌رسد پرده‌برداری نشد]

الکافی، اثر کلینی رحمه‌الله.

کُلَینی در کافی در باب نصّ بر ائمّه علیهم‌السلام روایت می‌کند از علی بن محمّد، از سَهْل بن زیاد، از محمّد بن ولید، از شَبَاب صَیْرَفی،[3] از یونس بن رِباط، گفت:

---

۱. در دست‌خط مؤلف رحمه‌الله «آدماً» ضبط است که اشتباه می‌باشد. در نسخهٔ شاگرد مؤلف، این واژه به گونهٔ درست «آدم» ضبط است.

۲. سفینة البحار ٦: ۳۸۰ (در این مأخذ «عبدالباقی اَفندی» ضبط است).

۳. در «کافی» ضبط بدین‌گونه است: از محمد بن ولید شَباب صَیرفی...

دَخَلْتُ أَنَا وَكَامِلُ التَّمَّارُ عَلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام، فَقَالَ لَهُ كَامِلٌ: جُـعِلْتُ فِـدَاكَ، حَدِيثٌ رَوَاهُ فُلَانٌ.

فَقَالَ: اُذْكُرْهُ.

فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله حَدَّثَ عَلِيّاً عليه السلام بِأَلْفِ بَابٍ يَوْمَ تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ، فَذٰلِكَ أَلْفُ أَلْفِ بَابٍ.

فَقَالَ: لَقَدْ كَانَ ذٰلِكَ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَظَهَرَ ذٰلِكَ لِشِيعَتِكُمْ وَمَوَالِيكُمْ؟

فَقَالَ: يَا كَامِلُ بَابٌ أَوْ بَابَانِ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَمَا يُرْوىٰ مِنْ فَضْلِكُمْ مِنْ أَلْفِ أَلْفِ بَابٍ إِلَّا بَابٌ أَوْ بَابَانِ؟!

فَقَالَ: وَمَا عَسَيْتُمْ أَنْ تَرْوُوا مِنْ فَضْلِنَا إِلَّا أَلِفاً غَيْرَ مَعْطُوفَةٍ؛[1]

یونس رِباط می‌گوید: من و کاملِ تمّار بر امام صادق عليه السلام وارد شدیم. کامل گفت: فدایت شوم! حدیثی است فلانی آن را روایت می‌کند.

امام عليه السلام فرمود: آن را بگو.

کامل گفت: حدیث می‌کند «روزی که پیامبر صلى الله عليه وآله از دنیا رفت، هزار باب برای علی عليه السلام حدیث کرد که هر بابی هزار باب را می‌گشاید» بدین سان، هزار هزار (یک میلیون) باب می‌شود.

امام عليه السلام فرمود چنین است.

گفتم: فدایت شوم، این باب‌ها برای شیعیان و موالیان شما آشکار شد؟

فرمود: ای کامل، یک یا دو باب [بیشتر نمایان نشد].

۱. الکافی ۱: ۲۹۷، حدیث ۹.

گفتم: فدایت شوم! از فضل شما از این یک میلیون باب، جز یک یا دو باب روایت نمی‌شود؟

امام علیه السلام فرمود: امیدی نیست که از فضل ما روایت کنید مگر اَلِفی نامعطوف را [یعنی نیمچه الفی که به حد «ب» نمی‌رسد].

[یادآوری]

[می‌گویم:] اَصْوَب این است که به جای «قُلت» عبارتِ «قالَ: جُعلتُ فداك» باشد؛ زیرا راوی، یونس بن رباط است، اما در نسخه‌ها «قلتُ» ضبط است (و خدا داناتر است).

حدیث (۷۸)

[آفرینش آدم علیه السلام به خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام]

از **المناقب**، اثر خوارزمی [از عالمانِ سُنّی].

از موفّق بن احمد خوارزمی نقل است که گفت: امام محمّد بن احمد بن شاذان گفت: به ما خبر داد ابو محمّد، هارون بن موسی تَلَّعُکْبَری، از عبدالعزیز بن عبدالله، از جعفر بن محمّد، از عبدالکریم، گفت: برایم حدیث کرد فیجان عطّار (ابو نصر)، [۱] از احمد بن محمّد بن ولید، از رَبیع بن جَرّاح، از اَعْمَش، از اَبو وائل، از عبدالله بن مسعود که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ، عَطَسَ آدَمُ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ.

---

۱. ضبط این نام، به صورت‌های مختلف آمده است: «قیماز عَطّار، ابو قَمَر»، «افتخار العطّار»، «فَیْجان العدل».

فَأَوْحَى اللّٰهُ تَعَالىٰ إِلَيْهِ: حَمِدْتَنِي [حَمِدَني (خ)] عَبْدِي، وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، لَوْ لَا عَبْدَانِ أُرِيدُ أَنْ أَخْلُقَهُمَا فِي دَارِ الدُّنْيَا مَا خَلَقْتُكَ.

قَالَ: إِلٰهِي فَيَكُونَانِ مِنِّي؟

قَالَ: نَعَمْ يَا آدَمُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ انْظُرْ.

فَرَفَعَ رَأْسَهُ فَإِذَا مَكْتُوبٌ عَلَى الْعَرْشِ: لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ، مُحَمَّدٌ نَبِيُّ الرَّحْمَةِ، عَلِيٌّ مُقِيمُ الْحُجَّةِ؛ مَنْ عَرَفَ حَقَّ عَلِيٍّ زَكىٰ وَطَابَ، وَمَنْ أَنْكَرَ حَقَّهُ لُعِنَ وَخَابَ.

أَقْسَمْتُ بِعِزَّتِي، أَنْ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ مَنْ أَطَاعَهُ وَإِنْ عَصَانِي، وَأَقْسَمْتُ بِعِزَّتِي أَنْ أُدْخِلَ النَّارَ مَنْ عَصَاهُ وَإِنْ أَطَاعَنِي؛[1]

رسول خدا ﷺ فرمود: چون خدا آدم را آفريد و از روح خويش در او دميد، آدم عطسه كرد، گفت: «الحمد لله» (ستايش خداى راست).

خداى متعال به آدم وحى كرد: بنده‌ام، مرا ستودى. به عزّت و جلالم سوگند، اگر دو بنده نبودند كه [مى‌خواهم] آن دو را در دار دنيا بيافرينم، تو را خلق نمى‌كردم.

آدم پرسيد: الهى، آن دو از [نسلِ] من‌اند؟

خدا فرمود: آرى اى آدم، سر بالا بياور و ببين.

آدم سرش را بالا آورد، ناگهان ديد بر عرش نوشته شده است: خدايى جز «الله» نيست، محمّد رسول خدا، پيامبر رحمت است، على به پا دارندهٔ حجّت

---

۱. المناقب (خوارزمى): ۳۱۸، حديث ۳۲۰؛ مائة منقبة: ۸۲ ـ ۸۳، منقبت ۵۰؛ بحار الأنوار ۲۶: ۱۲۹ ـ ۱۳۰، حديث ۶۱.

می‌باشد: هرکه حقّ علی را بشناسد، پاک و پاکیزه می‌گردد و هرکه حقّ او را انکار کند، لعن و نومید می‌شود.

به عزّتم سوگند یاد کردم که هرکه او را پیرود، به بهشت درآورم (هرچند مرا عصیان کند) و به عزّتم قسم خوردم که هرکه او را نافرمانی کند، به دوزخ درآورم (هرچند مرا فرمان برد).

حدیث (۷۹)

[اثر حُبّ و بُغض علی علیه السلام]

از **المناقب**، اثر خوارزمی [از عالمان سُنّی].

از خوارزمی نقل است که گفت: به من خبر داد مهذّب الائمّه، ابو مظفّر، عبدالملک بن علی بن محمّد هَمْدانی [گفت:] به من خبر داد احمد بن نصر بن احمد [گفت:] به من خبر داد حسین بن علی بن عبّاس فقیه [گفت:] به من خبر داد ابو محمّد، عبدالله بن محمّد هَرَوی ـ در نهاوند ـ [گفت:] به من خبر داد سلیمان بن احمد طَبَرانی [گفت:] برایم حدیث کرد محمّد بن یوسف ضَبّی [گفت:] برایم حدیث کرد محمّد بن سعید خُزاعی [گفت:] برایم حدیث کرد عُمَر بن حمزه، ابو اسد قَیْسی [گفت:] برایم حدیث کرد خَلَف بن مهران، ابو ربیع، از انس بن مالک که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله: حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ، وَبُغْضُهُ سَيِّئَةٌ لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ[1]؛[2]

---

۱. در مناقب خوارزمی، به جای «معها» در هر دو مورد «معه» ثبت است.

۲. المناقب (خوارزمی): ۷۶، حدیث ۵۶؛ مناقب آل ابی طالب ۳: ۱۹۷؛ بحار الأنوار ۳۹: ۲۴۸، حدیث ۱۰.

رسول خدا ﷺ فرمود: دوست داشتن علیّ بن اَبی طالب، عمل نیکی است که با وجود آن، کار بدی [به فرجام انسان] ضرر نمی‌زند و دشمنی و کینهٔ آن حضرت را به دل داشتن، خطایی است که هیچ کار نیکی با آن سودمند نمی‌افتد.

حدیث (۸۰)

[شاهد بودن اهل بیت علیهم السلام هنگام پیامبری موسی علیه السلام]

تأویل الآیات، اثر شرف الدین نجفی رحمه الله.

به نقل از تفسیر محمّد بن عبّاس ثقه، گفت: بعضی از اصحاب ما، حدیثی را از سعید بن خَطّاب روایت کرده‌اند که آن را به امام صادق علیه السلام می‌رساند [و آن چنین است]:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾.[1]

قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه السلام: إِنَّمَا هِيَ: أَوَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلىٰ مُوسَى الْأَمْرَ بِمَا كُنْتُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ؛[2]

خدای متعال می‌فرماید: «در جانب غربی [کوه طور] نبودی هنگامی که امر [پیامبری] را به موسی حکم کردیم و از شاهدان نبودی».

امام صادق علیه السلام فرمود: این آیه چنین است: آیا وقتی که در حضورتان امر [پیامبری] را به موسی سپردیم، در سمت غربی [کوه طور] نبودی؟

---

۱. سورهٔ قصص (۲۸) آیهٔ ٤٤.

۲. تأویل الآیات: ٤١٠؛ بحار الأنوار ۲٦: ۲۹٦.

حدیث (۸۱)

[۷۲ حرف از ۷۳ حرف اسم اعظم نزد امامان علیهم السلام است]

الکافی، اثر کلینی رحمه الله.

روایت می‌کند محمّد بن یحیی و دیگران از احمد بن محمّد، از علی بن حَکَم، از محمّد بن فُضیل، گفت: به من خبر داد ضُرَیس [1] وابِشی، از جابر، از امام باقر علیه السلام که فرمود:

إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَىٰ ثَلَاثَةٍ وَسَبْعِينَ حَرْفاً، وَإِنَّمَا كَانَ عِنْدَ آصَفَ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخُسِفَ بِالْأَرْضِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَرِيرِ بِلْقِيسَ حَتَّىٰ تَنَاوَلَ السَّرِيرَ بِيَدِهِ ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ.

وَعِنْدَنَا ـ نَحْنُ ـ مِنَ الاسْمِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَسَبْعُونَ حَرْفاً، وَحَرْفٌ اسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ [2]

اسم اعظم خدا ۷۳ حرف است. نزد آصف یک حرف از آنها بود، به آن زبان گشود و زمین میان او و تخت بلقیس فرو رفت تا اینکه تخت را به دستش گرفت، سپس زمین ـ در چشم برهم زدنی ـ به حالت اوّل برگشت.

و نزد ما ۷۲ حرف از اسم اعظم وجود دارد و حرفی را خدا در علم غیب، نزد خود برگزید (و هیچ حرکت و نیرویی جز به خدای بلند مرتبهٔ بزرگ نیست).

[یادآوری]

این بندهٔ ضعیف (مُصنّف این کتاب) می‌گوید: حرفی که خدا در علم غیب،

---

۱. در «کافی» به جای «ضُرَیس» واژهٔ «شُرَیْس» ضبط است. در «بصائر الدرجات ۱: ۲۰۸، حدیث ۱» واژهٔ «ضُرَیس وابشی» آمده است.

۲. الکافی ۱: ۲۳۰، حدیث ۱.

آن را به خود اختصاص داد، در جزء اوّل کتاب (ذیل حدیث ٦٥) بیان شد. بدان جا رجوع کنید.

امام علیه السلام با «ولا حول ولا قوّة إلّا باللّه العليّ العظيم» در اینجا، به بیانِ آن اشاره کرد (این را دریاب و بینا باش، ان شاء الله تعالی).

حدیث (۸۲)

[خبر گذشته و آینده و همه چیز در قرآن و علمِ آن نزد امام علیه السلام]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه الله.

روایت می‌کند محمّد بن یحیی، از محمّد بن حسین، از محمّد بن عیسی، از ابو عبدالله مؤمن، از عبدالأعلی مَوْلی آل سام، گفت:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: وَاللَّهِ إِنِّي لأَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ مِنْ أَوَّلِهِ إِلىٰ آخِرِهِ، كَأَنَّهُ فِي كَفِّي، فِيهِ خَبَرُ السَّمَاءِ وَخَبَرُ الأَرْضِ، وَخَبَرُ مَا كَانَ وَخَبَرُ مَا هُوَ كَائِنٌ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ؛ [1]

عبد الأعلی می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: والله کتاب خدا را از اوّل تا آخر چنان می‌دانم که گویا درکف دست من است. در آن خبر آسمان و زمین وخبر گذشته و آینده است. خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: در این قرآن بیان هر چیزی است.

حدیث (۸۳)

[عرضهٔ اعمال بر ائمه علیهم السلام به گواهی قرآن]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه الله.

روایت می‌کند علی، از پدرش، از قاسم بن محمّد زیّات (که نزد امام رضا علیه السلام

---

۱. الکافی ۱: ۲۲۹، حدیث ٤.

مکانتیٔ داشت)،[1] گفت:

قُلْتُ لِلرِّضا عليه السلام: أُدْعُ اللّٰهَ لِي وَلِأَهْلِ بَيْتِي.

فَقَالَ: أَوَلَسْتُ أَفْعَلُ؟! وَاللّٰهِ إِنَّ أَعْمَالَكُمْ لَتُعْرَضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ.

قَالَ: فَاسْتَعْظَمْتُ ذٰلِكَ!

فَقَالَ لِي: أَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾[2]، قَالَ: هُوَ وَاللّٰهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام؛[3]

قاسم بن محمّد زیّات می‌گوید: به امام رضا عليه السلام گفتم: برای من و خانواده‌ام ـ در درگاه خدا ـ دعا کنید.

فرمود: مگر این کار را نمی‌کنم؟ والله، اعمال شما در هر روز و شب بر من عرضه می‌شود.

می‌گوید: این سخن بر من گران آمد.

امام عليه السلام فرمود: آیا کتاب خدا را نمی‌خوانی [که می‌فرماید]: «بگو [هر کاری که دوست دارید بکنید] خدا و پیامبر و مؤمنان عمل شما را می‌بینند» والله، مقصود از مؤمن، علیّ بن اَبی طالب عليه السلام است [وَ اکنون ما مصداق آنیم].

---

۱. ترجمهٔ سند کافی، چنین است: از قاسم بن محمد، از زیّات، از عبدالله بن اَبانِ زیّات (که نزد امام رضا عليه السلام مکانتی داشت).
بر این اساس، در متن مصنّف، یک راوی جا افتاده و ناقص می‌باشد. البته در «بصائر الدرجات ۱: ۴۲۹، حدیث ۲» آمده است: از قاسم بن محمّد زیّات از عبدالله بن اَبان زیّات (که عبدالرّضا کنیت داشت)... .

۲. سورهٔ توبه (۹) آیهٔ ۱۰۵.

۳. الکافی ۱: ۲۱۹ ـ ۲۲۰، حدیث ٤.

حديث (۸۴)

[امامان‌ علیهم‌السلام اَسمای حُسنای خدای متعال]

الكافي، اثر كُلَينى رحمه‌الله.

روايت مى‌كند حسين بن محمّد اشعرى و محمّد بن يحيى (هر دو) از احمد بن اسحاق، از سَعْدان بن مُسلم، از مُعاوية بن عمّار، از امام صادق علیه‌السلام:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ وَلِلَّهِ الأَسْمَاءُ الْحُسْنىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ﴾.[1]

قَالَ: نَحْنُ وَاللَّهِ الأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَايَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلاً إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا؛[2]

خداى متعال مى‌فرمايد: «نام‌هاى نيك براى خداست، خدا را بـه آن نـام‌ها بخوانيد».

امام صادق علیه‌السلام دربارۀ اين آيه فرمود: والله، نام‌هاى حُسناى خدا ماييم. خدا از بندگان هيچ عملى را جز به معرفت ما نمى‌پذيرد.

حديث (۸۵)

[امامان‌ علیهم‌السلام حجت خدا وواليان امرش]

الكافي، اثر كُلَينى رحمه‌الله.

روايت مى‌كند عدّه‌اى از اصحاب ما، از احمد بن محمّد، از ابن اَبى نصر، از محمّد بن حُمران، از اَسْوَد بن سعيد، گفت:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام فَأَنْشَأَ يَقُولُ ابْتِدَاءً مِنْهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ:

نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ، وَنَحْنُ بَابُ اللَّهِ، وَنَحْنُ لِسَانُ اللَّهِ، وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّـهِ، وَنَـحْنُ

---

۱. سورۀ اعراف (۷) آيۀ ۱۸۰.

۲. الكافى ۱٤۳ ـ ۱٤٤، حديث ٤.

عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، وَنَحْنُ وُلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ؛[1]

اَسْوَد می‌گوید: نزد امام باقر علیه السلام بودم. آن حضرت بی‌آنکه من بپرسم، شروع به سخن کرد و فرمود:

ماییم حجّت خدا و باب او، زبان خدا و وجه او، ما چشم خدا در میان خلق اوییم، ما والیانِ امر خدا در میان بندگانیم.

حدیث (۸۶)

[انحصار راه عبادت و معرفتِ خدای متعال به امامان علیهم السلام]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه الله.

روایت می‌کند حسین بن محمّد، از معلّی بن محمّد، از محمّد بن جمهور، از علیّ بن صَلْت، از حَکَم و اسماعیل (فرزندان حبیب) از بُرَید عِجْلی، گفت:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ: بِنَا عُبِدَ اللَّهُ، وَبِنَا عُرِفَ اللَّهُ، وَبِنَا وُحِّدَ اللَّهُ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ وَمُحَمَّدٌ حِجَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ؛[2]

بُرَید عجلی می‌گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرمود: به [وسیلهٔ تعلیم... و ارشاد] ما خدا را بپرستند، به ما خدا را بشناسند، به ما توحید خدای متعال به دست می‌آید، محمّد حجاب [و واسطهٔ نزول رحمت وهدایت میانِ بندگان و] خدای متعال است.

حدیث (۸۷)

[پیرامون فضایل اهل بیت علیهم السلام در روز میثاق]

تفسیر قمّی، اثر علیّ بن ابراهیم رحمه الله.

علیّ بن ابراهیم رحمه الله می‌گوید: برایم حدیث کرد پدرم، از نَضر بن سُوَید،

---

۱. الکافی ۱: ۱٤٥، حدیث ۷.

۲. الکافی ۱: ۱٤٥، حدیث ۱۰.

از [يحيى] حَلَبى، از ابن سنان، گفت:

قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام أَوَّلُ مَنْ سَبَقَ مِنَ الرُّسُلِ إِلىٰ بَلىٰ: رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، وَذٰلِكَ أَنَّهُ كَانَ أَقْرَبَ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ وَكَانَ بِالْمَكَانِ الَّذِي قَالَ لَهُ جَبْرَئِيلُ لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ: تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ، فَقَدْ وَطِئْتَ مَوْطِئاً لَمْ يَطَأْهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ؛ لَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ.

وَلَوْ لَا أَنَّ رُوحَهُ وَنَفْسَهُ كَانَتْ مِنْ ذٰلِكَ الْمَكَانِ، لَمَا قَدَرَ أَنْ يَبْلُغَهُ.

فَكَانَ مِنَ اللَّهِ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ كَمَا قَالَ اللَّهُ: ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنىٰ﴾ [1] أَيْ: بَلْ أَدْنىٰ.

فَلَمَّا خَرَجَ الْأَمْرُ عَن [2] اللَّهِ، وَقَعَ إِلىٰ أَوْلِيَائِهِ.

فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام كَانَ ذٰلِكَ مَأْخُوذاً عَلَيْهِمْ لِلَّهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَلِرَسُولِهِ بِالنُّبُوَّةِ، وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ بِالإِمَامَةِ، فَقَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، وَمُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ، وَعَلِيٌّ إِمَامُكُمْ، وَالْأَئِمَّةُ الْهَادُونَ أَئِمَّتُكُمْ؟

قَالُوا بَلىٰ.

فَقَالَ اللَّهُ: ﴿شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ أَيْ لِكَيْلَا [3] تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ﴿إِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غَافِلِينَ﴾. [4]

فَأَوَّلُ مَا أَخَذَ اللَّهُ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ الْمِيثَاقَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَهُوَ قَوْلُهُ: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ﴾، فَذَكَرَ جُمْلَةَ الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ أَبْرَزَ أَفْضَلَهُمْ بِالْأَسَامِي فَقَالَ:

---

۱. سورهٔ نجم (۵۳) آيهٔ ۹.
۲. در مآخذ، «من» ضبط است.
۳. در مآخذ، «لِئَلّا» ضبط است.
۴. سورهٔ اعراف (۷) آيهٔ ۱۷۲.

﴿وَمِنْكَ﴾ يا مُحَمَّدُ، فَقَدَّمَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لأَنَّهُ أَفْضَلُهُمْ ﴿وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ﴾[1] فَهٰؤُلاءِ الْخَمْسَةُ أَفْضَلُ الأَنْبِيَاءِ، وَرَسُولُ اللَّهِ أَفْضَلُهُمْ.

ثُمَّ أَخَذَ بَعْدَ ذٰلِكَ، مِيثَاقَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَى الأَنْبِيَاءِ لَهُ بِالإِيمَانِ[2] وَعَلىٰ أَنْ يَنْصُرُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالَ: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ﴾ يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ ﴿لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ﴾[3] يَعْنِي: أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تُخْبِرُوا أُمَمَكُمْ بِهِ[4] وَخَبَرِ وَلِيِّهِ مِنَ الأَئِمَّةِ؛[5]

امام صادق عليه السلام فرمود: اوّل كسى كه به [گفتن] «بلى» (بله، آرى) سبقت گرفت، رسول خدا ﷺ بود؛ زيرا آن حضرت نزديک‌ترين خلق به خداى متعال به شمار مى‌آمد و در مكانى قرار داشت كه جبرئيل چون او را به آسمان بالا بُرد، گفت: پيش برو اى محمّد، در جايى پا نهادى كه احدى پيش از تو بدان جا پا نگذاشت (نه فرشته‌اى مقرّب و نه پيامبرى مُرسل).

اگر روح و جان پيامبر از آن مكان نمى‌بود، نمى‌توانست «بلى» را به خدا ابلاغ كند.

پيامبر ﷺ نسبت به خداى عزّوجلّ چنان قرار گرفت كه خدا فرمود: «به اندازهٔ دو كمان يا نزديک‌تر» يعنى بلكه نزديک‌تر.

---

١. سورهٔ احزاب (٣٣) آيهٔ ٧.
٢. در مآخذ، «بالإيمانِ بِه» ضبط است.
٣. سورهٔ آل عمران (٣) آيهٔ ٨١.
٤. در مآخذ، آمده است: تُخبِروا أُمَمَكم بِخَبَره ....
٥. تفسير قمّى ١: ٢٤٦ ـ ٢٤٧؛ بحار الأنوار ٥: ٢٣٦، حديث ١٢ (وجلد ١٥، ص١٨، حديث ٢٥؛ جلد ٢٦: ٢٦٨، حديث ٢).

چون امر از جانب خدا بیرون آید، به دست اولیای او می‌افتد.

امام صادق علیه السلام فرمود: خدا از ایشان به پروردگاری خدا و نبوّتِ پیامبر و امامتِ امیرالمؤمنین و ائمّه پیمان گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم و محمّد پیامبر شما و علی امامتان نمی‌باشد و امامان هدایتگر ائمّهٔ شما نیستند؟

گفتند: آری [چنین است].

خدای فرمود: «گفتند: آری شهادت می‌دهیم تا روز قیامت نگویید ما از این غافل بودیم».

نخست خدای عزّوجلّ میثاق پروردگاری‌اش را از انبیا گرفت و آن این سخن خداست: «هنگامی که از پیامبران میثاق آنها را ستاند» آن گاه دسته‌ای از انبیا را آورد و فضل آنان را با اَسامی آشکار ساخت و فرمود: «و از تو یا محمّد» (رسول خدا را مقدّم آورد، زیرا آن حضرت برترین آنهاست) «و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم» این پنج تن افضل انبیایند و رسول خدا برترین آنهاست.

سپس از پیامبران پیمان گرفت که به رسول خدا ایمان آورند و امیرالمؤمنین را یاری کنند، فرمود: «و هنگامی که خدا از پیامبران پیمان گرفت که چون به شما کتاب و حکمت دادم و آن گاه رسولی آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد» یعنی رسول خدا «به او ایمان آورید و یاری‌اش کنید» یعنی امیرالمؤمنین را [یاری رسانید و] خبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و خبر ولیِّ او را (از ائمّه) را به اُمّت‌هاتان بدهید.

حديث (۸۸)

[وجودِ امامانﷺ در عالَم اظلّه]

الكافى، اثر كُلَينى رحمه الله.

در باب «تاريخ النبىّ ﷺ» على بن محمّد [روايت مى‌كند] از سهل بن زياد، از محمّد بن على بن ابراهيم، از على بن حَمّاد، از مُفَضّل كه گفت:

قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام: كَيْفَ كُنْتُمْ حَيْثُ كُنْتُمْ فِي الأَظِلَّةِ؟

فَقَالَ: يَا مُفَضَّلُ، كُنَّا عِنْدَ رَبِّنَا، لَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ غَيْرُنَا فِي ظُلَّةٍ خَضْرَاءَ نُسَبِّحُهُ وَنُقَدِّسُهُ وَنُهَلِّلُهُ وَنُمَجِّدُهُ، وَمَا مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَلَا ذِي رُوحٍ غَيْرُنَا حَتَّى بَدَا لَهُ فِي خَلْقِ الأَشْيَاءِ، فَخَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَغَيْرِهِمْ، ثُمَّ أَنْهَىٰ عِلْمَ ذٰلِكَ إِلَيْنَا؛ (۱)

مُفَضّل مى‌گويد: از امام صادق عليه السلام پرسيدم: شما در اَظِلّه [در عالَم ارواح يا عالم مثال يا عالم ذر] چگونه وجود داشتيد؟

امام عليه السلام فرمود: اى مفضّل، ما نزد پروردگارمان بوديم، هيچ كس جز ما در آن ايوان سبز [سايهٔ عرش خدا] نزد خدا وجود نداشت (او را تسبيح و تقديس و تهليل و تمجيد مى‌كرديم) هيچ فرشتهٔ مقرّب و ذى روحى جز ما نبود تا اينكه براى خدا در خلق اشياء «بدا» رخ داد و ملائكه و غير آنها را طبق مشيّتِ خويش آن‌گونه كه خواست آفريد، سپس علم آن را به ما رساند.

---

۱. الكافى ۱: ٤٤۱، حديث ۷؛ بحار الأنوار ٥: ٢٤، حديث ٤٥.

حديث (۸۹)

[تفويض دين به امامعليه السلام، يک پرسش و پاسخ‌های متفاوت]

منتخب البصائر، اثر حسن بن سليمان حلّی رحمه الله.

روايت است از احمد بن محمّد، از علی بن صَلْت، از زُرْعَه، از محمّد حَضْرَمی،[1] از عبدالله بن يحيی كاهلی، از موسی بن اَشْيَم كه گفت:

قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللَّهِعليه السلام : إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَجْعَلَ لِي مَجْلِساً، فَوَاعَدَنِي يَوْماً، فَأَتَيْتُهُ لِلْمِيعَادِ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ، فَسَأَلْتُهُ عَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْهُ.

فَبَيْنَا نَحْنُ كَذٰلِكَ، إِذْ قَرَعَ عَلَيْنَا رَجُلٌ الْبَابَ (فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَمَّا أَنَا فَقَدْ فَرَغْتُ مِنْ حَاجَتِي) فَأَذِنَ فَدَخَلَ الرَّجُلُ، فَتَحَدَّثَ سَاعَةً ثُمَّ سَأَلَهُ عَنْ تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ بِعَيْنِهَا لَمْ يَخْرَمْ مِنْهَا شَيْئاً، فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ مَا أَجَابَنِي.

فَدَخَلَنِي مِنْ ذٰلِكَ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ.

فَلَمْ نَلْبَثْ إِلَّا يَسِيراً حَتَّى اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ آخَرٌ، فَأَذِنَ لَهُ، فَتَحَدَّثَ سَاعَةً ثُمَّ سَأَلَهُ عَنْ تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ بِعَيْنِهَا فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ مَا أَجَابَنِي وَأَجَابَ الأَوَّلَ قَبْلَهُ.

فَازْدَدْتُ غَمّاً حَتَّىٰ كِدْتُ أَنْ أَكْفُرَ.

ثُمَّ خَرَجَ فَلَمْ نَلْبَثْ إِلَّا يَسِيراً حَتَّىٰ جَاءَنَا آخَرٌ ثَالِثٌ، فَسَأَلَهُ عَنْ تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ بِعَيْنِهَا فَأَجَابَهُ بِخِلَافِ مَا أَجَابَنَا أَجْمَعِينَ.

فَاظْلَمَ عَلَيَّ الْبَيْتُ وَدَخَلَنِي غَمٌّ شَدِيدٌ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ وَرَأَىٰ مَا رَأَىٰ، ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَىٰ مَنْكِبِي، ثُمَّ قَالَ: يَابْنَ أَشْيَمَ، إِنَّ اللَّهَ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ فَوَّضَ إِلَىٰ دَاوُدَ مُلْكَهُ فَقَالَ:

---

۱. در مأخذ، سند بدين‌گونه است: ... از زُرعَة بن محمّد حَضْرَمی ... .

﴿ هٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [۱].

وَإِنَّ اللَّهَ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ فَوَّضَ إِلىٰ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله أَمْرَ دِينِهِ فَقَالَ: ﴿ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ . [۲]

وَإِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَيْنَا ذٰلِكَ كَمَا فَوَّضَ إِلىٰ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله ؛[۳]

موسی بن اَشْیَم می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: می‌خواهم جلسه‌ای را برایم قرار دهی [تا مسئله‌ای را از شما بپرسم و پاسخ بشنوم] امام علیه السلام روزی را به من وعده داد. در موعد تعیین شده رفتم و بر آن حضرت درآمدم و آنچه را می‌خواستم پرسیدم [و امام علیه السلام جوابم را داد].

در همین هنگام، شخصی در زد (گفتم: فدایت شوم! حاجتم روا شد، کاری ندارم) امام علیه السلام به آن مرد اجازه داد، وی وارد شد، ساعتی سخن گفت، سپس عین مسئلهٔ مرا (بی کم و کاست) از امام علیه السلام پرسید. امام علیه السلام به او پاسخ دیگری داد.

از این جواب، در دلم چیزهایی آمد که خدا می‌داند و بس.

اندکی نگذشت که شخص دیگری اجازهٔ ورود خواست و امام اجازه‌اش داد، ساعتی گفت و گو کرد و آن گاه عین همان مسئله را پرسید و امام علیه السلام پاسخی غیر از دو پاسخ پیشین را به او داد.

غم و اندوهم بیشتر شد تا آنجا که نزدیک بود کفر بر زبانم آید.

سپس آن مرد بیرون رفت و لحظه‌ای نگذشت که شخص سوّمی آمد و عین

---

۱. سورهٔ ص (۳۸) آیهٔ ۳۹.
۲. سورهٔ نساء (٤) آیهٔ ۱۰۵.
۳. مختصر البصائر: ٢٦٥ ـ ٢٦٦، حدیث ۲۵۹.

همان مسئله را پرسید و امام علیه السلام بر خلاف پاسخ‌های پیشین، پاسخ دیگر به او داد.

خانه بر من تاریک شد و غم بزرگی مرا فرا گرفت. چون امام علیه السلام به من نگاه کرد و در من آن حالت را دید، با دست بر شانه‌ام زد و فرمود: ای ابن اَشْیَم، خدای عزّوجلّ مُلک خویش را به داود سپرد و فرمود: «این عطای ماست، آن را بی‌شمار ببخش یا نگه دار».

خدای عزّوجلّ امر دینش را به محمّد وانهاد و فرمود: «تا میان مردم به آنچه خدا تو را نمایاند حکم کنی».

و همانا خدای بزرگ، همان گونه که امر دینش را به محمّد صلی الله علیه و آله تفویض کرد، به ما هم تفویض کرد.

حدیث (۹۰)

[علی علیه السلام معیار و راه راست است]

منتخب البصائر، اثر حسن بن سلیمان حلّی رحمه الله.

روایت است از سعد [بن عبدالله] اشعری، گفت: برای ما حدیث کرد موسی بن جعفر بن وَهْب بغدادی، از علیّ بن اَسْباط، از محمّد بن فُضَیل، از ابو حمزه ثُمالی، از امام صادق علیه السلام گفت:

سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿هٰذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ﴾، [1] قَالَ: هُوَ وَاللَّهِ «عَلِيٌّ»، هُوَ وَاللَّهِ الْمِيزَانُ وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ؛ [2]

---

۱. سورة حجر (۱۵) آية ٤١.

۲. مختصر البصائر: ۲۱۲، حديث ۲۰۳.

ابو حمزه ثُمالی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این آیه پرسیدم: ﴿هٰذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ﴾ فرمود: والله، آن «علی» است. به خدا سوگند، علی، میزان و صراط مستقیم (معیار و راه راست) است.

حدیث (۹۱)

[خواست ائمه علیهم السلام طبقِ مشیتِ خدا]

منتخب البصائر، اثر حسن بن سلیمان حلّی رحمه الله.

احمد بن محمّد سَیّاری، می‌گوید: چند تن از اصحاب ما برایم حدیث کرد از امام هادی علیه السلام که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ جَعَلَ قُلُوبَ الأَئِمَّةِ علیهم السلام مَوارِدَ [1] لإِرَادَتِهِ، وَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئاً شَاءُوهُ، وَهُوَ قَوْلُهُ: ﴿وَمَا تَشَاؤونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ [2]؛ [3]

خدای متعال، قلب‌های ائمّه علیهم السلام را جایگاه ارادهٔ خویش قرار داد. هرگاه خدا چیزی را مشیّت کند، آنها آن را می‌خواهند و این است معنای سخن خدا که فرمود: «[چیزی را] نمی‌خواهند مگر اینکه مشیّتِ پروردگار جهانیان به آن تعلّق گیرد.

حدیث (۹۲)

[آگاهی امامان علیهم السلام به موجودات اقیانوس‌ها]

منتخب البصائر، اثر حسن بن سلیمان حلّی رحمه الله.

روایت است از عبدالرّحمان بن اَبی نَجْران، از علی بن حَمْزَه، از ابو بصیر،

---

۱. در شماری از مآخذ، «موردا» ضبط است.

۲. سورهٔ انسان (۷٦) آیهٔ ۳۰؛ سورهٔ تکویر (۸۱) آیهٔ ۲۹.

۳. مختصر البصائر: ۲۰٦ ـ ۲۰۷، حدیث ۱۹٤.

از امام باقر عليه السلام که فرمود:

إِنِّي لأَعْرِفُ مَنْ لَوْ قَامَ عَلىٰ شَاطِئِ الْبَحْرِ، لَنَوَّهَ بِأَسْمَاءِ دَوَابِّ الْبَحْرِ وَبِأُمَّـهَاتِهَا وَعَمَّاتِهَا وَخَالاَتِهَا؛[1]

من کسی را سراغ دارم که اگر در کنار رودخانه بایستد، اسامی جنبندگان آن را به همراه نام مادرها و عمّه‌ها و خاله‌های آنها، خاطرنشان می‌سازد.

حديث (۹۳)

[نجاتِ نوح، ابراهیم، موسی و عیسی عليهم السلام با تمسک به اهل بیت عليهم السلام]

از **قصص الأنبيا**، اثر راوندی رحمه الله.

از راوندی، به اِسنادش به صدوق، از نقّاش، از ابن عُقده [احمد بن محمد بن سعد کوفی] از علی بن حسن بن فَضّال، از پدرش، از امام رضا عليه السلام روایت است که فرمود:

لَمَّا أَشْرَفَ نُوحٌ عليه السلام عَلَى الْغَرَقِ، دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا، فَدَفَع اللَّهُ عَنْهُ الْغَرَقَ.

وَلَمَّا رُمِيَ إِبْرَاهِيمُ فِي النَّارِ، دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا، فَجَعَل اللَّهُ النَّارَ عَلَيْهِ بَرْداً وَسَلَاماً.

وَإِنَّ مُوسىٰ عليه السلام لَمَّا ضَرَبَ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ، دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا، فَجَعَلَهُ يَبَساً.

وَإِنَّ عِيسىٰ عليه السلام لَمَّا أَرَادَ الْيَهُودُ قَتْلَهَ، دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا فَنَجِّيَ مِنَ الْـقَتْلِ، فَـرَفَعَهُ إِلَيْهِ؛[2]

چون نوح عليه السلام در آستانهٔ غرق شدن قرار گرفت، به حقّ ما خدا را خواند [که او را نجات دهد] خدا وی را از غرق رهانید.

---

۱. مختصر البصائر: ۲۰٦، حديث ۱۹۳.

۲. قصص الأنبيا: ۱۰۵ ـ ۱۰٦، حديث ۹۹؛ بحار الأنوار ۲٦: ۳۲۵، حديث ۷.

چون ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد، به حقّ ما خدا را خواند [و نجات را جویا شد] خدا آتش را بر او سرد و سلامت کرد.

موسی علیه السلام چون به رود زد [تا از راه رود از دست فرعون بگریزد] به حقّ ما در درگاه خدا دعا کرد [او را به سلامت بدارد] خدا رود را خشک ساخت.

چون یهود خواست عیسی علیه السلام را بکشد، بـه حـقّ مـا از خـدا [نـجاتش را] خواست، خدا او را از قتل نجات داد و سوی خویش بالا بُرد.

حدیث (۹۴)

[اشباحِ پنج تن جلو عرش پیش از آدم علیه السلام و نقشِ انگشتر آدم و کنیهٔ او]

کتاب الیقین، اثر سید بن طاووس رحمه الله.

محمّد بن علی کاتب اصفهانی [روایت می‌کند] از علیّ بن ابراهیم قاضی، از پدرش، از جدّش، از ابو احمد جُرْجانی، از عبدالله بن محمّد دهقان، از اسحاق بن اسرائیل، از حجّاج، از ابن اَبی نَجِیح، از مُجاهد، از ابن عبّاس که گفت:

لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ، عَطَسَ. فَأَلْهَمَهُ اللَّهُ: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.[1]

فَقَالَ لَهُ رَبُّهُ: يَرْحَمُكَ رَبُّكَ.

فَلَمَّا سَجَدَ لَهُ الْمَلَائِكَةُ، تَدَاخَلَهُ الْعُجْبُ، فَقَالَ: يَا رَبِّ، خَلَقْتَ خَلْقاً أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنِّي؟ فَلَمْ يُجِبْ. ثُمَّ قَالَ الثَّانِيَةَ، فَلَمْ يُجِبْ، ثُمَّ قَالَ الثَّالِثَةَ، فَلَمْ يُجِبْ.

ثُمَّ قَالَ اللَّهُ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ لَهُ: نَعَمْ، وَلَوْلَاهُم مَا خَلَقْتُكَ.

---

۱. سورهٔ حمد (۱) آیهٔ ۲.

فَقَالَ: يَا رَبِّ فَأَرِنِيهِمْ.

فَأَوْحَى اللَّهُ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ إِلىٰ مَلَائِكَةِ الْحُجُبِ أَنِ ارْفَعُوا الْحُجُبَ، فَلَمَّا رُفِعَتْ، إِذَا آدَمُ بِخَمْسَةِ أَشْبَاحٍ قُدَّامَ الْعَرْشِ، فَقَالَ: يَا رَبِّ، مَنْ هٰؤُلَاءِ؟

قَالَ: يَا آدَمُ، هٰذَا مُحَمَّدٌ نَبِيِّي، وَهٰذَا عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ابْنُ عَمِّ نَبِيِّي وَوَصِيُّهُ، وَهٰذِهِ فَاطِمَةُ ابْنَةُ نَبِيِّي، وَهٰذَانِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيٍّ وَوَلَدَا نَبِيِّي.

ثُمَّ قَالَ: يَا آدَمُ، هُمْ وُلْدُكَ، فَفَرِحَ بِذٰلِكَ.

فَلَمَّا اقْتَرَفَ الْخَطِيئَةَ[1] قَالَ: يَا رَبِّ، أَسْأَلُكَ بِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهم السلام لَمَّا غَفَرْتَ لِي، فَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ هٰذَا.[2]

فَهٰذَا الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾.[3]

فَلَمَّا هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ، صَاغَ خَاتَماً فَنَقَشَ عَلَيْهِ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَعَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.

وَيُكَنَّىٰ آدَمُ أَبَا مُحَمَّدٍ[4].[5]

چون خدا آدم را آفرید و از روحش در آن دمید، آدم عليه السلام عطسه کرد. خدا به وی الهام کرد که بگوید: «ستایش خدای را، پروردگار جهانیان».

پروردگار به آدم فرمود: رحمت پروردگار ارزانی‌ات باد.

---

۱. در حاشیه نسخه (پس از واژه «فلمّا») مؤلف رحمه الله کلمه‌ای را نوشته است که در کپی نسخهٔ خطی، پاک شده و خوانده نمی‌شود.

۲. در مآخذ «بهذا» ضبط است.

۳. سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۳۷.

٤. در «اليقين» و «بحار الأنوار» بدین‌گونه ضبط است: وَيُكَنّى آدمُ بأبي محمّد.

٥. اليقين: ١٧٤ ـ ١٧٥؛ بحار الأنوار ١١: ١٧٥، حديث ٢٠ (وجلد ٢٦: ٣٢٥ ـ ٣٢٦، حديث ٨).

چون فرشتگان در برابر آدم سجده کردند، دچار خود بزرگ بینی شد و گفت: پروردگارا، آیا خلقی محبوب‌تر از من ـ پیش خود ـ آفریدی؟ خدا جواب نداد. بار دوّم پرسید، خدا پاسخ نداد، بار سوّم پرسید، خدا پاسخ نداد.

سپس خدای ﷻ فرمود: آری، اگر آنان نبودند، تو را نمی‌آفریدم.

آدم گفت: پروردگارا، آنان را نشانم بده.

خدای ﷻ به فرشتگان سراپرده‌ها وحی کرد که حجاب‌ها را بردارید. چون حجاب‌ها برطرف شد، آدم در پیش عرش پنج شبح دید، پرسید: پروردگارا، اینان کیانند؟

خدا فرمود: ای آدم، این پیامبرم محمّد، این، علی (امیرالمؤمنین، پسر عموی پیامبرم و وصیّ او) این، فاطمه (دختر پیامبرم) و این دو، حسن و حسین (دو پسر علی و دو فرزند پیامبرم).

سپس فرمود: ای آدم، آنان فرزندان تواَند! آدم به این خبر، شاد شد.

چون آدم به خطا دست یازید، گفت: پروردگارا، به حقّ محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام از تو مسئلت دارم مرا بیامرزی [در پی این درخواست] خدا وی را آمرزید.

این، همان است که خدای ﷻ می‌فرماید: «آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت، خدا توبه‌اش را پذیرفت».

چون آدم به زمین فرود آمد، انگشتری ساخت و بر آن این نقش را زد: محمّد، رسول خداست و علی، امیرالمؤمنین است.

آدم علیه‌السلام به «ابو محمّد» کنیت یافت.

حديث (۹۵)

[نام پنج ميخِ نورافشان كه نوح عليه السلام بر كشتی‌اش كوفت]

از **امان الأخطار**، اثر سيّد بن طاووس رحمه الله.

سيّد جليل، علی بن طاووس رحمه الله می‌گويد: روايت شدم از شيخ خود، محمّد بن نَجّار، از افراد ثقهٔ اهل سنّت، از كتابش كه تذييلی بر تاريخ خطيب بغدادی است، از محمّد بن احمد بن بختيار، از محمّد بن حسن بن محمّد هَمْدانی، از حسين بن حسن بن زيد، از حسن بن احمد عَلَوی، از حسن بن عبدالرّحمان بن خَلّاد و بكر بن احمد بـن مَـخْلَد و ابـو عـبدالله غـالبی، از مـحمّد بـن هـارون منصوری، از احمد بن شاكر، از يحيی بن اكثم قاضی، از مأمون، از عطيّهٔ عَوْفی، از ثابت بُنانی، از اَنس بن مالک، از پيامبر صلی الله عليه و آله كه فرمود:

لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ ـ عَزَّ وَجلَّ ـ أَنْ يُهْلِكَ قَوْمَ نُوحٍ عليه السلام أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ شُقَّ أَلْوَاحَ السَّاجِ، فَلَمَّا شَقَّهَا لَمْ يَدْرِ مَا يَصْنَعُ بِهَا، فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ فَأَرَاهُ هَيْئَةَ السَّفِينَةِ وَمَعَهُ تَابُوتٌ فِيهِ مِائَةُ أَلْفِ مِسْمَارٍ وَتِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ أَلْفَ مِسْمَارٍ.

فَسَمَّرَ بِالْمَسَامِيرِ كُلِّهَا السَّفِينَةَ إِلىٰ أَنْ بَقِيَتْ خَمْسَةُ مَسَامِيرَ.

فَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلىٰ مِسْمَارٍ مِنْهَا فَأَشْرَقَ فِي يَدِهِ وَأَضَاءَ كَمَا يُضِيءُ الْكَوْكَبُ الَّذِي فِي أُفُقِ السَّمَاءِ، فَتَحَيَّرَ مِنْ ذٰلِكَ نُوحٌ، فَأَنْطَقَ اللَّهُ ذٰلِكَ الْمِسْمَارَ بِلِسَانٍ طَلْقٍ ذَلْقٍ [فَقَالَ: عَلَى اسْمِ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ، مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ.

فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ][۱] فَقَالَ لَهُ: يَا جَبْرَئِيلُ مَا هٰذَا الْمِسْمَارُ الَّذِي مَا رَأَيْتُ مِثْلَهُ؟

---

۱. داخل كروشه، از «أمان الأخطار» است.

قَالَ: هٰذَا بِاسْمِ خَيْرِ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ، مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، أَسْمِرْهُ فِي أَوَّلِهَا عَلَىٰ جَانِبِ السَّفِينَةِ الْيُمْنىٰ.[1]

ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلىٰ مِسْمَارٍ ثَانٍ، فَأَشْرَقَ وَأَنَارَ، فَقَالَ نُوحٌ: وَمَا هٰذَا الْمِسْمَارُ؟

فَقَالَ: مِسْمَارُ أَخِيهِ وَابْنُ عَمِّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَأَسْمِرْهُ عَلىٰ جَانِبِ السَّفِينَةِ الْيَسارِ فِي أَوَّلِهَا.

ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلىٰ مِسْمَارٍ ثَالِثٍ، فَزَهَرَ وَأَشْرَقَ وَأَنَارَ.

فَقَالَ: هٰذَا مِسْمَارُ فَاطِمَةَ، فَأَسْمِرْهُ إِلىٰ جَانِبِ مِسْمَارِ أَبِيهَا.

ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلىٰ مِسْمَارٍ رَابِعٍ، فَزَهَرَ وَأَنَارَ.

فَقَالَ: هٰذَا مِسْمَارُ الْحَسَنِ، فَأَسْمِرْهُ إِلىٰ جَانِبِ مِسْمَارِ أَبِيهِ.

ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلىٰ مِسْمَارٍ خَامِسٍ، فَأَشْرَقَ وَأَنَارَ وَبَكىٰ.

فَقَالَ: يَا جَبْرَئِيلُ، مَا هٰذِهِ النَّدَاوَةُ؟

فَقَالَ: هٰذَا مِسْمَارُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ، فَأَسْمِرْهُ إِلىٰ جَانِبِ مِسْمَارِ أَخِيهِ.

ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: ﴿وَحَمَلْنَاهُ عَلىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسُرٍ﴾.[2]

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الْأَلْوَاحُ: خَشَبُ السَّفِينَةِ، وَنَحْنُ الدُّسُرُ، لَوْلَانَا مَا سَارَتِ السَّفِينَةُ بِأَهْلِهَا؛[3]

چون خدای ﷻ خواست قوم نوح ﷺ را هلاک سازد، به او وحی کرد که الواح ساج را برش زند. آن گاه که الواح را بُرید، ندانست با آنها چه کند.

---

۱. در «امان الأخطار»، «اليمين» ضبط است.

۲. سورهٔ قمر (۵٤) آیهٔ ۱۳.

۳. الأمان من الأخطار: ۱۱۸ ـ ۱۱۹؛ بحار الأنوار ۲٦: ۳۳۲، حدیث ۱٤.

جبرئیل آمد و شکل کشتی را به او نشان داد و با وی تابوت [و جعبه‌ای] بود که در آن ۱۲۹ هزار میخ وجود داشت.

نوح همهٔ میخ‌ها را در کشتی کوباند تا اینکه پنج تا از آنها باقی ماند.

دستش را به یکی از آن پنج میخ زد، نوری در دستش درخشید و مانند یک ستاره در افق آسمان تابید. نوح از آن در شگفت ماند. خدا آن میخ را به زبانِ روان و فصیح گویا ساخت، گفت: بر اسم بهترین انبیا، محمّد بن عبدالله.

جبرئیل فرود آمد، نوح پرسید: ای جبرئیل، این چه میخی است که مثل آن را ندیدم؟

جبرئیل گفت: این میخ به اسم بهترین اوّلین و آخرین، محمّد بن عبدالله است، آن را در جلو سمت راست کشتی بکوب.

سپس نوح به میخ دوّم دست زد. آن میخ نور افشاند و روشن ساخت. نوح [از جبرئیل] پرسید: این، چه میخی است؟

جبرئیل گفت: این، میخ برادر و پسر عمویش، علیّ بن أبی طالب است. آن را در جلو و در سمت چپ سفینه بکوب.

سپس نوح به میخ سوّم دست زد. آن میخ، درخشید و نور افشاند و روشنایی داد.

جبرئیل گفت: این، میخ فاطمه است. آن را در کنار میخ پدرش بکوب.

آن گاه نوح به میخ چهارم دست زد. آن میخ، درخشید و نور فشاند.

جبرئیل گفت: این، میخ حسن است، آن را در کنار میخ پدرش بکوب.

پس از آن، نوح به میخ پنجم دست زد. آن میخ، نور تاباند و روشن ساخت و گریست.

نوح پرسید: ای جبرئیل، این رطوبت چیست؟

جبرئیل گفت: این، میخ حسین بن علی، سیّدالشهداء (سالار شهیدان) است، آن را در کنار میخ برادرش بکوب.

سپس پیامبر ﷺ فرمود: «و نوح را بر کشتی‌ای که دارای اَلواح و دُسُر بود، سوار کردیم».

پیامبر ﷺ فرمود: «الواح» چوب‌های کشتی است و «دُسُر» ماییم. اگر ما نبودیم، آن کشتی اهلش را نمی‌بُرد.

حدیث (۹۶)

[علی علیه السلام بسی برتر از آصَف]

از **الاختصاص**، اثر شیخ مفید رحمه الله.

محمّد بن علی [روایت می‌کند] از پدرش، از علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمَیر، از اَبان اَحْمَر، گفت:

قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: يَا أَبَانُ، كَيْفَ يُنْكِرُ النَّاسُ قَوْلَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لَمَّا قَالَ: «لَوْ شِئْتُ لَرَفَعْتُ رِجْلِي هٰذِهِ، فَضَرَبْتُ بِهَا صَدْرَ ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ بِالشَّامِ فَنَكَسْتُهُ عَنْ سَرِيرِهِ» وَلَا يُنْكِرُونَ تَنَاوُلَ آصَفَ وَصِيِّ سُلَيْمَانَ عَرْشَ بِلْقِيسَ وَإِتْيَانَهُ سُلَيْمَانَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ طَرْفُهُ؟!

أَلَيْسَ نَبِيُّنَا ﷺ أَفْضَلَ الأَنْبِيَاءِ، وَوَصِيُّهُ أَفْضَلَ الأَوْصِيَاءِ؟ أَفَلَا جَعَلُوهُ كَوَصِيِّ سُلَيْمَانَ؟

حَكَمَ اللّٰهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَنْ جَحَدَ حَقَّنَا وَأَنْكَرَ فَضْلَنَا؛[1]

امام صادق عليه السلام فرمود: ای ابان، چگونه مردم سخن امیرالمؤمنین عليه السلام را برنمی‌تابند که فرمود: «اگر بخواهم با همین پایم بر سینهٔ پسر ابوسفیان در شام لگد می‌زنم و او را از تختش واژگون می‌سازم» و گرفتنِ آصف (وصیّ سلیمان) تختِ بلقیس و آوردن آن را در کمتر از یک چشم به هم زدن نزد سلیمان، انکار نمی‌کنند؟!

آیا پیامبر ما صلی الله علیه و آله افضل انبیا و وصیّ آن حضرت، برترین اَوصیا نبود؟ چرا [دست کم] او را همچون وصیّ سلیمان قرار نمی‌دهند؟

خدا میان ما و کسانی که حقّ ما را برنتافتند و فضل ما را انکار کردند، داوری کند.

حدیث (۹۷)

[عظمتِ امام عليه السلام در پیشگاه خدای متعال]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد حسن بن علی، از صالح بن سَهْل، گفت:

كُنْتُ جَالِساً عِنْدَه [أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عليه السلام] فَقَالَ لِيَ ابْتِدَاءً مِنْهُ: يَا صَالِحَ بْنَ سَهْلٍ، إِنَّ اللّٰهَ جَعَلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الرَّسُولِ رَسُولاً، وَلَمْ يَجْعَلْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الإِمَامِ رَسُولاً.

قُلْتُ: وَكَيْفَ ذَاكَ؟!

۱. الإختصاص: ۲۱۲؛ بحار الأنوار ١٤: ١٥ ـ ١٦، حديث ١٢.

قَالَ: جَعَلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الإِمَامِ عَمُوداً مِنْ نُورٍ، يَنْظُرُ اللَّهُ بِهِ إِلَى الإِمَامِ وَيَنْظُرُ الإِمَامُ إِلَيْهِ، فَإِذَا أَرَادَ عِلْمَ شَيْءٍ، نَظَرَ فِي ذٰلِكَ النُّورِ فَعَرَفَهُ؛ [1]

صالح بن سَهْل می‌گوید: نزد امام صادق علیه‌السلام نشسته بودم. آن حضرت [بی آنکه من چیزی بپرسم] سخن را آغازید و فرمود: ای صالح بن سهل، خدای میان خود و رسول، رسولی را قرار داد [امّا] میان خود و امام، رسولی را قرار نداد.

پرسیدم: این مطلب چگونه است؟!

امام علیه‌السلام فرمود: خدا میان خود و امام ستونی از نور قرار داد که به وسیلهٔ آن به امام می‌نگرد و امام به او نگاه می‌کند. هرگاه امام بخواهد به چیزی پی ببرد، به آن نور نظر می‌کند [و با این نگاه] بدان چیز آگاهی می‌یابد.

حدیث (۹۸)

[آمینِ امام علیه‌السلام برای دعاهای شیعیان]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه‌الله.

صفّار رحمه‌الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد ابراهیم بن هاشم، از حسین بن سیف، از پدرش، گفت: برایم حدیث کرد عبدالکریم بن عَمْرو، از ابو ربیع شامی، گفت:

قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام: بَلَغَنِي عَنْ عَمْرِو بْنِ إِسْحَاقَ [2] حَدِيثٌ.

فَقَالَ: اعْرِضْهُ.

---

۱. بصائر الدرجات ۱: ۴۴۰، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۲۶: ۱۳۴ ـ ۱۳۵، حدیث ۱۰.

۲. در «بحار الأنوار» عَمْرو بن حَمِق، ثبت است.

قَالَ: دَخَلَ عَلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَرَأىٰ صُفْرَةً فِي وَجْهِهِ، قَالَ: مَا هٰذَا الصُّفْرَةُ؟ فَذَكَرَ وَجَعاً بِهِ.

فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: إِنَّا لَنَفْرَحُ لِفَرَحِكُمْ، وَنَحْزَنُ لِحَزَنِكُمْ، وَنَمْرَضُ لِمَرَضِكُمْ، وَنَدْعُو لَكُمْ، وَتَدعُونَ فَنُؤَمِّنُ.

قَالَ عَمْرٌو: قَدْ عَرَفْتُ مَا قُلْتَ، وَلٰكِنْ كَيْفَ نَدْعُو فَتُؤَمِّنُ؟!

فَقَالَ: إِنَّا سَوَاءٌ عَلَيْنَا الْبَادِي وَالْحَاضِرُ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام: صَدَقَ عَمْرٌو؛ [1]

ابو ربیع شامی می‌گوید: به امام صادق عليه السلام گفتم: از عَمْرو بن اسحاق حدیثی به من رسید.

امام عليه السلام فرمود: آن را بیان دار.

[گفتم] می‌گوید: بر امیرالمؤمنین عليه السلام وارد شدم، آن حضرت زردی رنگ چهره‌ام را دید، پرسید: این زردی چهره‌ات از چیست؟ گفتم: به خاطر دردی که دارم.

امام عليه السلام فرمود: به شادی شما ما شادیم، برای غم شما غصّه می‌خوریم، با بیماری شما مریض می‌شویم، برایتان دعا می‌کنیم، و شما که دعا می‌کنید، آمین می‌گوییم.

عَمرو می‌گوید، [گفتم]: دانستم چه فرمودید، لیکن چگونه ما دعا می‌کنیم و شما آمین می‌گویید؟

امام عليه السلام فرمود: برای ما بادیه‌نشین و شهری [حاضر و غایب معنا ندارد و] یکی است [نزد همهٔ شما حاضریم].

---

۱. بصائر الدرجات ۱: ۲۶۰، ح ۲؛ بحار الأنوار ۲۶: ۱۴۰ ـ ۱۴۱، حدیث ۱۲.

امام صادق علیه السلام فرمود: عَمْرو، راست گفت.

حدیث (۹۹)

[عدم تحمل و طاقت آدمیان در برابرِ فضایل ناگفتهٔ امامان علیهم السلام]

الخرائج والجرائح، اثر راوندی رحمه الله.

راوندی رحمه الله می‌گوید: به ما خبر داد جماعتی (که از آنهاست محمّد بن علی نیشابوری و محمّد بن علی بن عبدالصَّمد) از ابوالحسن بن عبدالصَّمد، از احمد بن محمّد مَعْمَری [عَمْری] از محمّد بن علی بن حسین، از ابن الولید، از صفّار، از یعقوب بن یزید، از ابن اَبی عُمَیر، از علی بن حَکَم، از عبدالرَّحمان بن کثیر، از امام صادق علیه السلام که فرمود:

أَتَی الْحُسَیْنَ علیه السلام أُنَاسٌ فَقَالُوا لَهُ: یَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ، حَدِّثْنَا بِفَضْلِکُمُ الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ لَکُمْ.

فَقَالَ: إِنَّکُمْ لَا تَحْتَمِلُونَهُ وَلَا تُطِیقُونَهُ.

قَالُوا: بَلیٰ نَحْتَمِلُ.

قَالَ: إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ فَلْیَتَنَحَّ اثْنَانِ وَأُحَدِّثُ وَاحِداً، فَإِنِ احْتَمَلَهُ حَدَّثْتُکُمْ.

فَتَنَحَّی اثْنَانِ وَحَدَّثَ وَاحِداً، فَقَامَ طَائِرَ الْعَقْلِ وَخَرَّ [فارّا (خ)] عَلیٰ وَجْهِهِ وذَهَبَ، وَکَلَّمَهُ صَاحِبَاهُ فَلَمْ یَرُدَّ عَلَیْهِمَا شَیْئاً وَانْصَرَفُوا؛ (۱)

چند نفر نزد حسین علیه السلام آمدند، به آن حضرت گفتند: ای ابو عبدالله، از فضلی که خدا برایتان قرار داد، برایمان بگویید.

فرمود: شما تاب و تحمّل آن را ندارید.

---

۱. الخرائج والجرائح ۲: ۷۹٥، حدیث ٤؛ بحار الأنوار ۲٥: ۳۷۸ ـ ۳۷۹، حدیث ۲٦.

گفتند: چرا، ما طاقت شنيدن آن را داريم.

امام عليه السلام فرمود: اگر راست می‌گوييد، دو نفرتان دور شود و يک نفرتان بماند تا برای او حديث کنم. اگر او آن را تاب آورد، شما را هم حديث گويم.

دو نفر به کناری رفتند و امام عليه السلام برای يک نفر حديث کرد. وی عقل از سرش پريد و به رو افتاد و رفت. دو رفيقش با وی سخن گفتند، وی هيچ پاسخی به آنها نداد و هر سه بازگشتند.

حديث (۱۰۰)

[ناتوانی آدميان از تحمل فضايلِ در پردهٔ امامان عليهم السلام]

الخرائج والجرائح، اثر راوندی رحمه الله.

راوندی، به اسناد حديث پيشين، می‌گويد:

أَتىٰ رَجُلٌ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ: حَدِّثْنِي بِفَضْلِكُمُ الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ.

قَالَ: إِنَّكَ لَنْ تُطِيقَ حَمْلَهُ.

قَالَ عليه السلام: بَلىٰ حَدِّثْنِي يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَإِنِّي أَحْتَمِلُهُ.

فَحَدَّثَهُ بِحَدِيثٍ، فَمَا فَرَغَ الْحُسَيْنُ عليه السلام مِنْ حَدِيثِهِ حَتَّى ابْيَضَّ رَأْسُ الرَّجُلِ وَلِحْيَتُهُ وَأُنْسِيَ الْحَدِيثَ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام: أَدْرَكَتْهُ رَحْمَةُ اللَّهِ حَيْثُ أُنْسِيَ الْحَدِيثَ؛ (۱)

شخصی پيش امام حسين عليه السلام آمد و گفت: از فضلی که خدا برايتان قرار داد برايم حديث کن.

امام عليه السلام فرمود: طاقت شنيدن آن را نداری.

---

۱. الخرائج والجرائح ۲: ۷۹۵، حديث ۵؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳۷۹، حديث ۲۷.

وی گفت: [چنین نیست] ای فرزند رسول خدا، برایم حدیث کن، آن را تحمّل می‌کنم.

امام علیه السلام حدیثی را برایش بیان داشت. هنوز از حدیث فارغ نشده بود که موهای سر و ریش آن مرد سفید گشت و حدیث را فراموشاندند.

امام علیه السلام فرمود: رحمت خدا او را در بر گرفت که حدیث را از یادش بردند.

* * *

جزء سوّم از قسم اوّل کتاب «صحیفة الأبرار فی مناقب الأئمّة الأطهار» (صلوات خدای ملک غفّار بر آنان باد) در اینجا به پایان رسید. جزء چهارم (به خواست خدا) در پی خواهد آمد.